

چرا شر کمتری وجود ندارد؟
 شرحی اخلاقی بر آنچه این روزها بیژن عبدالکریمی مطرح می‌کند.

رقابت بر سر پاشنه‌ی سابق، از جمهوری اسلامی و اپوزیسیون تا اصلاح‌طلبان
 ضرورت بازتعریف ملی گفتمان‌ها

تأثیر اخلاقیات بر رویکردهای سیاسی، خوانش یک پژوهش تطبیقی کمی نظام‌های اخلاقی با انواع خاص نظام‌های سیاسی
 مناسک مذهبی از کارکرد قدسی چگونه خالی‌شدن از معنا و تأکید بر کارکردهای سیاسی ناامید

کورسو

K O O R S O O

فصل‌نامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی

صاحب امتیاز: انجمن فرهنگ و سیاست دانشجویان دانشگاه شیراز

سال پانزدهم-شماره بیست و دوم - پاییز ۱۴۰۴



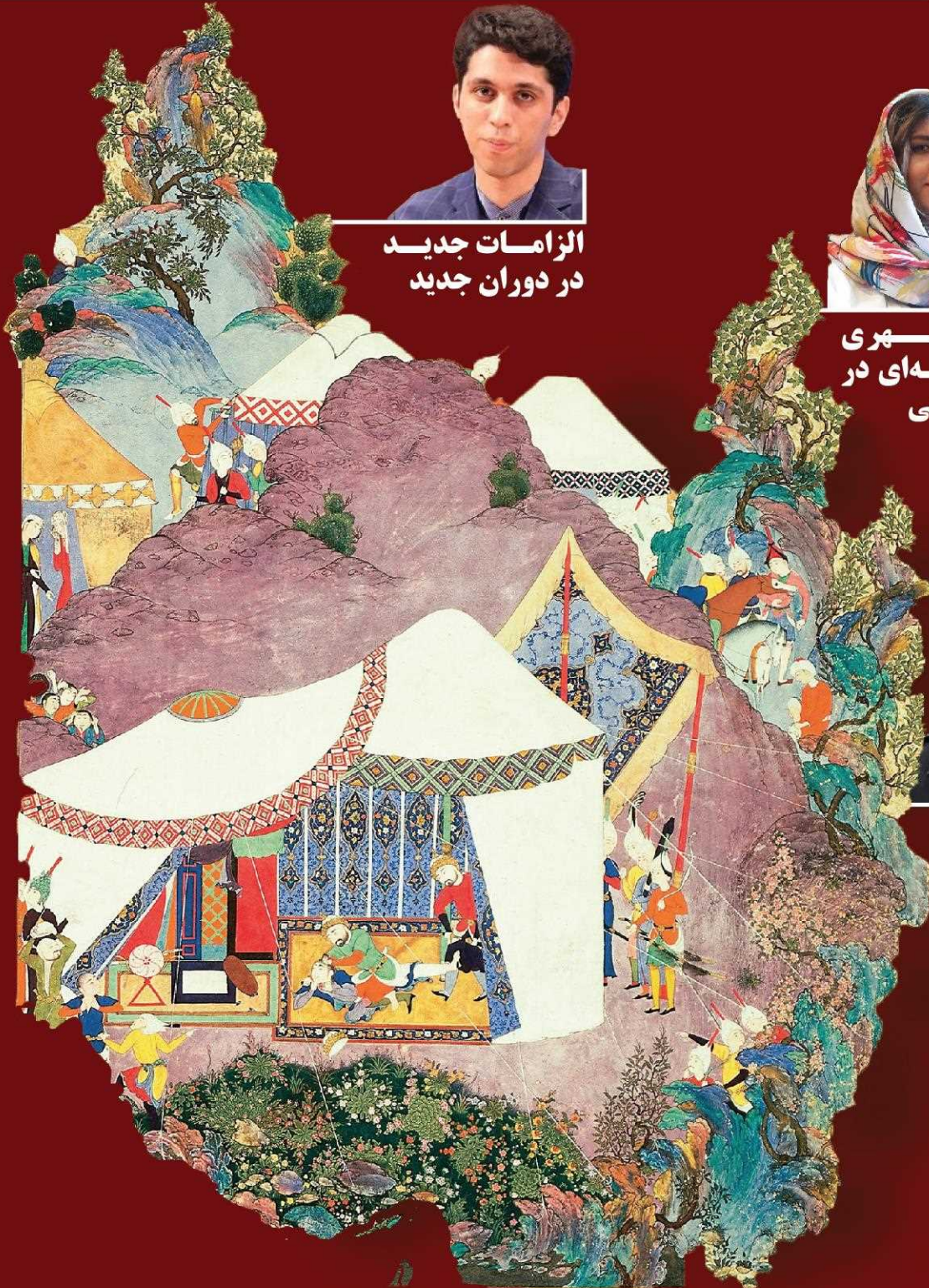
الزامات جدید
 در دوران جدید



ایران شهری
 و پرسه‌ای در
 ملی‌گرایی



حاکمیت قانون،
 گم‌شده‌ی امروز
 و آینده‌ی ایران





سیاه‌مشق سر دبیر

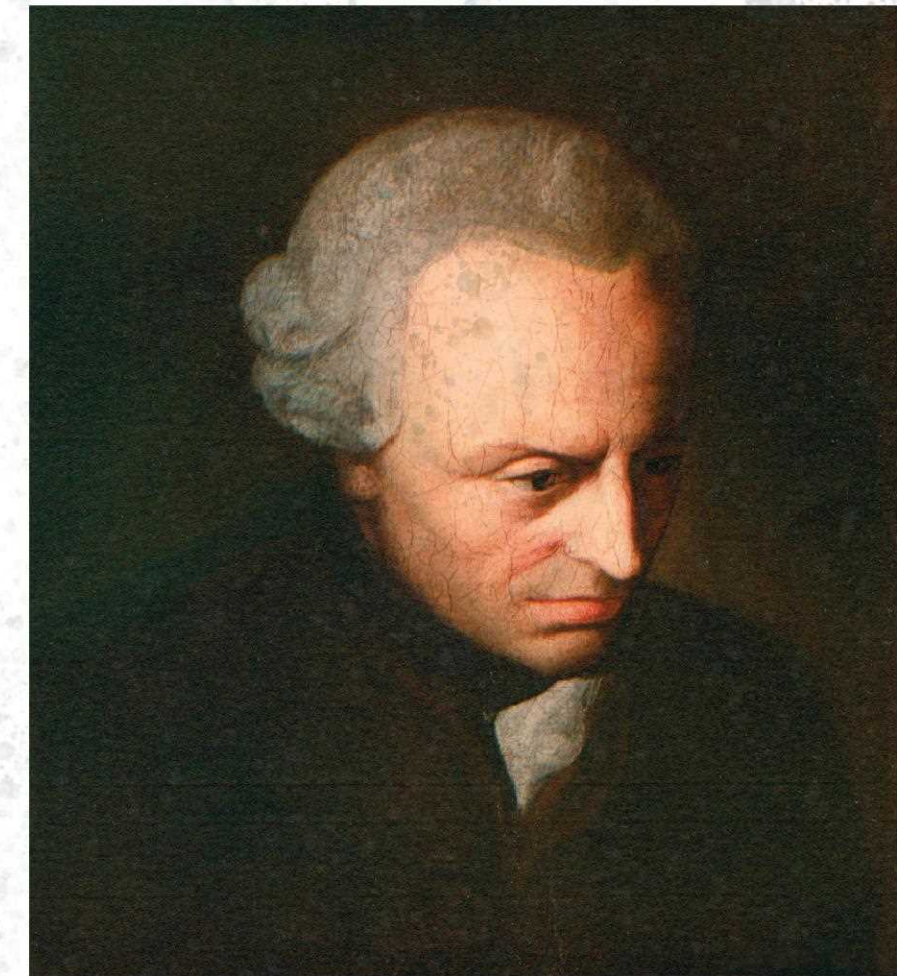


پریا غنائی
دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل

در وضعیت کنونی ایران، جنبش دانشجویی بیش از پیش تعیین‌کنندگی دارد. ایرانی که در حال حاضر چندماه بیش‌تر از مورد حمله قرار گرفتنش توسط قدرت‌های اتمی نگذشته و در مسیر تعیین‌کننده‌ای قرار گرفته است. **نشریات دانشجویی دارای وظیفه‌ای چشم‌گیر در این برهه‌ی تاریخی خواهند بود.** مسئولیت اجتماعی و تاریخی هر نشریه در این زمانه آن است که ایران را هم‌چنان که آسیب‌هایی بر تن دارد به عرصه‌ی بازاندیشی در راستای توسعه، آزادی و آبادی برسد. به‌کارگیری پشتکار در این راستا مأموریت تمام مطبوعات و نشریات مکتوب و غیرمکتوب است.

کورسو در این اوضاع و احوال مکلف به تلاش برای بازخوانی ایران و هویت ایران است. در همین مسیر است که مطالب سیاسی و اجتماعی کورسو با گل‌چین ماهیتی و عبور از کانال‌های علمی هیات تحریریه به نحو هدفمند ایران را در میان ورق‌های خود درج می‌کند و خواننده را در مرزهای دانش سیاسی در خصوص مسائل موجود متعین می‌سازد. یادداشت‌های اجتماعی کورسو نیز حاصل دست‌رنج نویسندگان و دانشجویانی است که دل در گرو ایران دارند و با کمی دقت نظر می‌توان متوجه مسئله‌مندی آنان شد.

بخش پرونده‌ی ویژه‌ی کورسو در این شماره با دل‌مشغولی‌های فوق‌الذکر به **رنسانس ایرانی** پرداخته است. رنسانس ایرانی بر آن است که تا حد توان خود بحران‌های نظری و عملی را پوشش دهد؛ بحران‌هایی که ایران و دانشجویان آن را روزمره درگیر خود کرده است. از مسئله‌ی نظریه‌های دولت در ایران موجود گرفته تا الزامات کنش‌گری دانشجویی در راستای همین بازخوانی. کورسو امیدوار است بتواند در این مسیر خطیر، کوچک‌گامی برداشته باشد. بنابراین، این شماره فارغ از اختلاف نظرهای ظریف معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه و پارادایمیک در آکادمی‌های ایرانی، همه‌ی موارد اخیرالذکر را در چارچوب ایرانیت ایران و بحران‌های مهم مربوط به کیان ملی و تمامیت ارضی این سرزمین در نظر گرفته است.



بنابراین اگر پرسیده‌شود که آیا اکنون در دورانی به سر می‌رسیم که به روش‌نمایی رسیده است؟ پاسخ این خواهد بود: نه! اما بی‌گمان در یک دوران روشن‌گری هستیم. با توجه به وضعیت کنونی چیزها، راه‌سخت‌تر از راه‌آسان است تا آن که انسان‌ها همگی در وضعیت‌ی باشند یا حتی بتوانند در این وضعیت گذاشته‌شوند که در امور متفاوتی یکی به درستی و با انگه‌پیمان و بدون راهنمایی دیگری به خرد خویش روی آورند.

کانت، ایمانوئل، روشن‌گری چیست؟، ۱۷۸۴

با تشکر ویژه از جناب دکتر کوروش اسکندری و مهندس محمد ابروفراخ که بدون حمایت‌های آن‌ها امکان انتشار این نسخه از سیاه‌مشق‌ها وجود نداشت.

مدیر مسئول: علیرضا رفیعی‌سعدی

سر دبیر: پریا غنائی

اعضای تحریریه: کوروش اسکندری، مریم مظاهری، محمدعلی عبدالله‌پور، مریم بنه‌ئی، عبدالحسین زارعی

ویراستار: علیرضا رفیعی‌سعدی

صاحب امتیاز: انجمن فرهنگ و سیاست دانشجویان دانشگاه شیراز



طراح جلد: علیرضا رفیعی‌سعدی



فصل‌نامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی کورسو
سال پانزدهم، شماره ۲۲، پاییز ۱۴۰۴
شماره مجوز: ۳۶۶/ک ن ش

هم‌کاران این شماره

بنیامین لاریان، دنیا سنجابی، آناهیتا گودرزیان، حسین امینی، محمدامین احمدی، زینب اسدی، حسین رنجبر، مریم شهرمیانی، حجت کریمی، علی قاسمی‌نژاد، کسری زمانی، نوید کلهرودی، صبا مقیسه، محیا شیخ‌اسدی، امیرعباس کیانی، مریم بنار، سعید پنبه‌بز، مینا شمسی‌پور، محمدامین نیایش‌مهر، پرنیا رحمانی، محمدحسین موسوی منزله.

با تشکر فراوان از

محمد ابروفراخ، کوروش اسکندری و محمدعلی عبدالله‌پور

طراحی گرافیک و صفحه‌آرایی:
علیرضا رفیعی‌سعدی



نشریه کورسو آمادگی دریافت نظرات، انتقادات و پیشنهادات تمامی مخاطبین خود خواهد بود.

مطالب منتشرشده در کورسو صرفاً بازتاب‌دهنده‌ی نظرات نویسندگان می‌باشد و لزوماً بیان‌گر مواضع آن نیست.

گورسوی



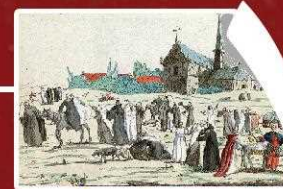
حاکمیت قانون، گم‌شده‌ی امروز
و آینده‌ی ایران
به قلم کوروش اسکندری



چرا شر کم‌تری وجود ندارد؟
به قلم بنیامین لاریان



آینه‌ای در شبکه‌های مجازی، یک عروسی خانوادگی
"تضاد سنت و مدرنیته و نمادی از بحران‌های چندگانه"
به قلم مریم بنه‌ئی



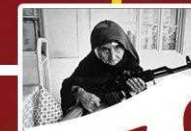
کمال‌گرایی یا توتالیتاریسم؟
مرزهای شکننده‌ی دولت حقیقی در اندیشه اشتراوسی
به قلم دنیا سنجابی



طبیعت به مثابه شاکي؛
گذار از حاکمیت دولت به حاکمیت قانون در عصر جدید زیست‌بوم
به قلم آناهیتا گودرزیان



دادو فریاد جایگزین بازخوانی، حکایت سلطنت‌طلبان ایرانی
به قلم حسین امینی



درس‌هایی از ناگورنو-قره‌باغ
به قلم محمدامین احمدی



داده، سلاح پنهان قدرت‌ها؛
از ممنوعیت تیک‌تاک در آمریکا تا محدودیت‌های سایبری در ایران
به قلم زینب اسدی

آزادی اجتماعات مسالمت‌آمیز

به قلم حسین رنجبر



گذار حقوق بین‌الملل؛ وسیله یا نماد؟
به قلم مریم شهرمیانی



دیکتاتور قانونمند
به قلم حجت کریمی



اینترنت سفید، رسوایی جدید با ابتکار ایلان ماسک آمریکایی
به قلم علی قاسمی‌نژاد

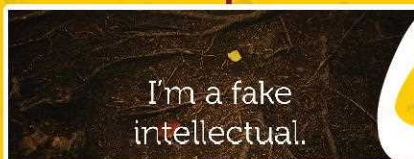


واکاوی آینده‌ی سیاست خارجی ایران؛ ناگفته‌های مدل چهارم
به قلم کسری زمانی

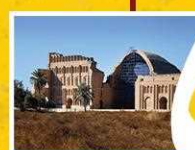


الزامات جدید در دوران جدید
به قلم نوید کلهرودی

روشن‌فکری در ایران
حسین زارعی



دو قرائت از ایران گرفتار؛
چرا مقایسه‌ی طباطبایی و فیروزی خطا است؟
به قلم صبا مقبسه



ایران شهری و پرده‌ای در ملی‌گرایی
به قلم مریم مظاهری



رقابت بر سر پاشنه‌ی سابق،
از جمهوری اسلامی و اپوزیسیون تا اصلاح‌طلبان
به قلم علیرضا رفیعی سعدی

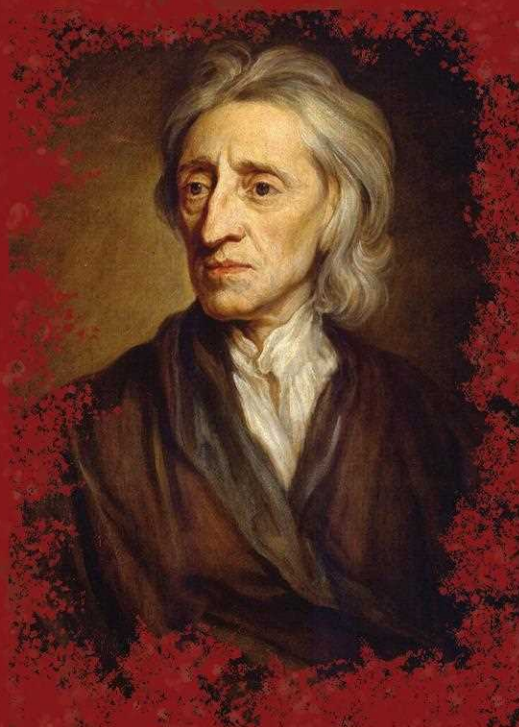


رسانس

ایرانی (هویت ملی)



یادداشت سیاسی



قانون طبیعت نوعی بیان‌نامه‌ی اراده‌ی الهی است. همان صدای خدا در وجود بشر است. پس می‌توان آن را "قانون خدا" یا "قانون الهی" یا "قانون ازلی" نامید. این در واقع "قانون برتر" است. قانون خدا است؛ ولی برای آن که قانون باشد باید به عنوان قانون خدا شناخته شود. بشر اگر این قانون را به عنوان قانون خدا نشناسد از دیدگاه اخلاقی قادر به عمل کردن نیست. زیرا "بنیاد حقیقی اخلاق جز در اراده و قانون خدا نمی‌تواند باشد". قانون طبیعت را می‌توان اثبات کرد چون وجود و صفات خدا را می‌شود اثبات کرد.

لاک، جان، دو رساله در باب حکومت، ۱۶۸۹

John Locke



خروج مناسک دینی از کارکرد قدسی
به قلم محمدعلی عبدالله‌پور



فروپاشی خاموش
به قلم محیا شیخ‌اسدی



از وایس سیتی تا هیتمن
بازی‌هایی که معلم بودند
به قلم امیرعباس کیانی



گفتاری در باب خشونت خانگی
به قلم مریم بنار



تعدد پرونده‌های توهین،
فروپاشی اجتماعی و ضعف گفت‌وگو
به قلم سعید پنبه‌بز

کورسوی
احمدعلی



شر، میانه، خیر؛ سه‌گانه‌ی نظریه‌ی دولت
در متن تالکین
به قلم مینا شمسی‌پور



احمد پژمان، پلی میان جهان‌های موسیقی
به قلم محمدامین نیایش‌مهر



باز روایت یک تراژدی،
نگاهی به فیلم شب/داخلی/دیوار
به قلم پرنیا رحمانی



خوانش یک پژوهش
تأثیر اخلاقیات بر رویکردهای سیاسی
به قلم محمدحسین موسوی منزله

حاکمیت قانون، گم‌شده‌ی امروز و آینده‌ی ایران

کوروش اسکندری

دانشجوی دکتری حرفه‌ای دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، دیویس

دانش آموخته کارشناسی حقوق دانشگاه شیراز



۱ این روزها به این فکر می‌کنم که اگر غول چراغ جادویی بود و من چیزی را برای حل بخش اعظمی از مشکلات داخل ایران از او می‌خواستم چه بود، یا اگر کسی بپرسد تویی که از مهاجرت و زندگی در غرب هر چه گفתי شکایت بود، اگر یک چیز را می‌توانستی برای ایران و حکمرانی‌اش به ارمغان بیاوری چه بود؟ یقیناً می‌گفتم: «حاکمیت قانون، برابری در قانون و برابری در برابر قانون». این سیاهه در تلاش است تا از اهمیت این گم‌گشته سخن بگوید که تضمین آزادی و البته عدالت است.

۲ ما اگر نظام تصمیم‌گیری‌مان منسجم نیست، اگر در بحث

حقوق زنان هم‌چنان فرسخ‌ها از ایده‌آل‌ها مان فاصله داریم و اگر جامعه‌ی ما به پلیس و دستگاه قضا آن‌طور که شایسته و بایسته است اعتماد و اتکا ندارد، به دلیل بی‌حرمتی قانون و عدم حاکمیت قانون، عدم برابری در و در برابر قانون است. متأسفانه آزادی در نظام حکمرانی ما به جای آن‌که هدف باشد تهدید است. که اگر هدف بود تلاش ما در قانون‌گذاری، نه در محدود کردن آن بلکه در تضمینش بود. فلسفه‌ی قانون در کشور ما کنترل آزادی‌ها در راستای، به تفسیر علما، منافع جمعی و به تعبیر بنده، منافع ایدئولوژیک است. در حالی که قانون بایستی در راستای تضمین آزادی‌های

فردی باشد که خود به خود منتهی به منافع دست جمعی نیز منجر می‌شود. با تجاوز به آزادی‌های فردی و عدم برابری افراد در قانون و در مقابل قانون، ما با تضییع حقوق فردی روبرو می‌شویم که هیچ‌گاه به نفع دسته‌جمعی منتهی نمی‌شود.

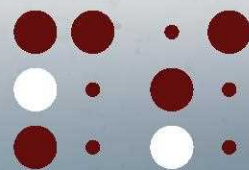
متأسفانه آزادی در نظام حکمرانی ما به جای آن که هدف باشد تهدید است.

۳ رعایت این سه اصل نتیجه‌ی مهمی به دنبال دارد. این که تا جای ممکن در موضوعات متفاوت دست به قانون‌گذاری نمی‌بریم چرا که هدف ما کنترل آزادی‌ها نیست، بلکه تضمین آزادی‌ها است. تا زمانی که تهدید علیه آزادی وجود نداشته باشد، دلیلی برای قانون‌گذاری نداریم. به محض آن‌که در موضوعی لزوم قانون‌گذاری در جهت تضمین آزادی‌ها نباشد و ما قانون‌گذاری کرده باشیم، راه تجاوز به آزادی فردی را، یا به دست دولت یا به دست اکثریت جامعه، باز گذاشتیم که منتهی به شکست هر سه می‌شود. این مشکل که نه تنها از طرف حکومت بر آن اصرار ورزیده می‌شود بلکه قشر کثیری از جامعه نیز، با وجود آن که نقدهای رادیکالی به حکومت دارد، با خیرخواهی، راه حل تمام مسائل کشور را مثل حکومت حقوقی می‌بینند و به دنبال قانون‌گذاری به شیوه و تفکر خودشان در برخورد با تمام مشکلات هستند. در حالی که همه‌ی مشکلات کشور، حقوقی نیست و طبعاً راه حل حقوقی نیز ندارد.

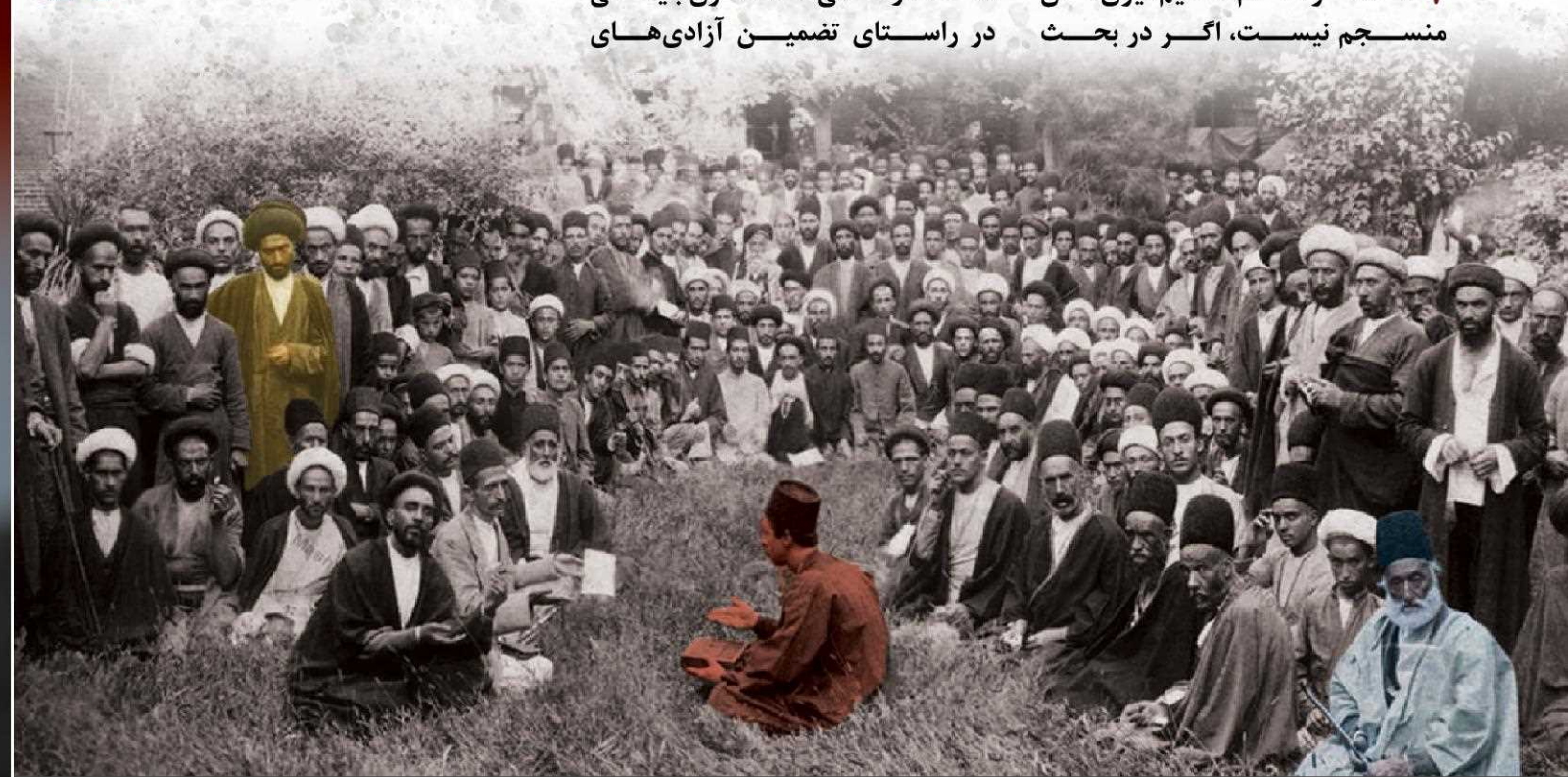
چند مثالی از نقش عدم توجه به این سه اصل، یعنی حاکمیت قانون، برابری در قانون و برابری در مقابل قانون، را با یک‌دیگر مرور کنیم. مسائل اقتصادی که خیل وسیع آنان، ناشی از قوانین متعدد و پیچیده است، که به جای تضمین آزادی اقتصادی، مانع راه‌اندازی کسب‌وکار و تجارت است. اگر خصوصی‌سازی‌های مان در نهایت منتهی به خصولتی‌سازی است و اموال کشور سهم آقازادگان و عزیزان وابسته به رانت می‌شود، به دلیل آن است که نگاه‌مان به آزادی اقتصادی، نگاهی کنترلی است و میان سرمایه‌دار رانتی و سرمایه‌دار مردمی، برابری در اجرای قانون وجود ندارد و امروز مواجه هستیم با خیل گسترده ای از فساد، ابردهکاری و ناترازی که همان‌طور که گفته شد در کنار دلایل انگشت‌شمار دیگر مثل تحریم و سیاست خارجی و... از دلایل اصلی وضعیت اقتصادی امروز است. توجه را همچنین به مسائل مربوط به جنسیت و اقلیت‌ها که مطالبه‌ی چندین و چندساله‌ی جامعه‌ی ایران است؛ حجاب، حقوق خانواده، سربازی،

موتورسواری و ورزشگاه‌رفتن، شهادت، ارث، دیه، کسب مناصب سیاسی و نظامی و... جلب می‌کنم.

۴ نگاه ما در قانون‌گذاری در این موارد به جای تضمین آزادی گروه‌های اجتماعی به ویژه زنان، بر کنترل آزادی آنان بوده، و این امر یا در مرحله‌ی قانون‌گذاری به نابرابری منجر شده یا در مرحله‌ی اجرا به نابرابری در برابر همان قانون رسیده. مسائل مربوط به سانسور، اینترنت، مطبوعات، هنر و... که با قوانین متعدد، راه تفاسیر متعدد و سلیقه ای باز گذاشته شده و نگاه‌مان متمرکز بر کنترل گفته‌ها و شنیده‌ها بوده تا تضمین آن اصل که باید همه‌ی گفته‌ها شنیده شود. آزادی‌های اجتماعی و سیاسی دیگر از جمله فیلترینگ و انتخابات نیز بی‌تأثیر از عدم حاکمیت قانون نیست. چرا که نگاه این چنین نبوده که آزادی مردم در اینترنت و دسترسی به آن هدف ما است بلکه هدف کنترل آزادی‌ها در جهت منافع ایدئولوژیک و به تعبیر آن‌ها منافع دسته‌جمعی است. در انتخابات نیز نگاه‌مان عدم



DEFEND THE
RULE OF LAW



فایده‌باوری اخلاقی درست است پس چرا نباید به آن باور داشته باشیم؟ می‌خواهم با این نکته شروع کنم که انسان می‌تواند بر خلاف باور اخلاقی‌اش عمل کند. فکر نمی‌کنم این حرف چندان مناقشه‌برانگیز باشد. من این نکته را پیش‌فرض می‌گیرم.

بنابر نکته‌ی بالا، چه شخص فایده‌باور و چه شخص وظیفه‌گرا می‌توانند در شرایط مقتضی، شر کم‌تر را انتخاب کنند. اما تفاوت در این است که فایده‌باور، به تبع باور خود، با وجدان آسوده شر کم‌تر را

لحظه‌ی عمل، طرف شر کم‌تر را می‌گیرد. او بارها و بارها شر کم‌تر را انتخاب می‌کند. گرالت به هیچ‌وجه شخصیت پاک‌دستی نیست. اما حالا این مسئله پیش می‌آید که اگر قرار است این حرف که شر کم‌تر وجود ندارد اشتباه از آب در آید. پس فایده‌ی آن در چیست؟ چرا باید به نظریه‌ی اشتباه باور داشت؟ اگر این سوال را به نحو فلسفی تر مطرح کنیم، می‌شود پرسید: اگر وظیفه‌گرایی اخلاقی درست نیست پس باور به آن چه سودی دارد؟ روی دیگر این پرسش چنین است که اگر

گرالت در پاسخ این استدلال همیشه یک جواب می‌دهد: «شر کم‌تری وجود ندارد». شر به هر میزان و شکلی که باشد، به طور مطلق شر است. نمی‌توان طرف شر کم‌تر را گرفت، چون به هر حال طرف شر را گرفته‌ای. واضح است که این جواب با اتفاقات داستان (و البته با واقعیت جهان ما) سازگاری ندارد. تقریباً همه تصدیق می‌کنند که مرگ یک نفر از مرگ صد نفر شر کم‌تری است یا رنج کشیدن چند نفر از رنج یک نفر نامطلوب‌تر است و جهان ما چه در زندگی روزمره و چه در سیاست، پر است از این تصمیم‌ها، در مقیاس‌ها و اندازه‌های گوناگون.

اما چیزی که مسأله را بغرنج تر هم می‌کند این است که جواب گرالت با تصمیمات خود او در داستان جور در نمی‌آید. چندین بار می‌بینیم که گرالت در

هر تعداد آدم که کشته شوند، می‌شود تصور کرد که افراد بیش‌تری نیز کشته شوند. هر شری، شر کم‌تر است!



انتخاب می‌کند. یا ساده‌تر بگوییم با وجدان آسوده، شر را انتخاب می‌کند. در حالی که وظیفه‌گرا می‌تواند با وجدانی معذب، شر را انتخاب کند. حاصل کار این است که هر دو شر کم‌تر را انتخاب کرده‌اند، اما فایده‌باوری انتخاب شر را (حتی اگر شر کم‌تر باشد) به نحو فلسفی توجیه کرده است. فایده‌باوری (شاید از آن‌جا که به راستی نظریه‌ی درست است) ما را از درستی انتخاب خود مطمئن و اضطراب اخلاقی ما نابود می‌کند. به تبع نابود شدن اضطراب اخلاقی انتخاب شر کم‌تر با گذر زمان آسان‌تر و آسان‌تر می‌شود، تا جایی که شخص فایده‌باور می‌تواند هر لحظه که بخواهد شر کم‌تر را انتخاب کند، حتی اگر شرایط او را وادار به چنین کاری نکرده باشد. یا به عبارت ساده‌تر، هر شری را که در نظر بگیریم، می‌توان شری بزرگ‌تر از آن را نیز تصور کرد. هر تعداد آدم که کشته شوند، می‌شود تصور کرد که افراد بیش‌تری نیز کشته شوند. هر شری، شر کم‌تر است!

باور به فایده‌باوری، قبل از لحظه‌ی انتخاب اخلاقی انتخاب شر را توجیه می‌کند. این صدور جواز پیشینی، مسئله‌ی اصلی من است. انسان فایده‌باور و انسان وظیفه‌گرا هر دو می‌توانند در لحظه‌ی مقتضی شر کم‌تر را انتخاب کنند (چون باورها هیچ گاه دست عمل‌کردن را نمی‌بندند)، اما فقط انسان فایده‌گرا می‌تواند هر لحظه‌ای دست به انتخاب شر کم‌تر بزند. من منکر این نیستم که فایده‌باوری می‌تواند درست باشد. چه بسا اگر از لحاظ عینی نگاه کنیم فایده‌باوری درست و این حرف گرالت که شر کم‌تری وجود ندارد واضح‌البطلان باشد. اما سوالی که من طرح می‌کنم این است که آیا باور به نظریه‌ی اخلاقی درست، می‌تواند درستی عمل ما را تضمین کند؟ از آن جایی که همیشه میان نظریه و عمل فاصله است، پاسخ من منفی است.

پس شاید ما هنگام انتخاب نظریه‌ای اخلاقی دنبال معیاری غیر از درست‌بودن آن نظریه باشیم. یا شاید معیار درستی نظریه‌ی اخلاقی نه معیاری عینی، بلکه نتایج عملی نظریه‌ی ما باشد. شاید ما باید بپرسیم که باور به کدام نظریه‌ی اخلاقی، می‌تواند حساسیت من را نسبت به شر بیش‌تر کند؟ کدام نظریه اخلاقی انتخاب شر را، حتی اگر شر کم‌تر باشد، تبدیل به عادت نمی‌کند؟ در یک جمله، معیار انتخاب ما در اخلاق باید این پرسش باشد که با در نظرگرفتن شکاف میان عمل و نظر، کدام نظریه‌ی اخلاقی باعث می‌شود من انتخاب‌های اخلاقی تری انجام بدهم؟ اگر برای درست بودن باورهای اخلاقی خود معیاری عینی را انتخاب کنیم، «شر کمتری وجود ندارد» البته به وضوح اشتباه است. اما اگر معیار پیشنهادی من را انتخاب کنیم، این حرف که «شر کمتری وجود ندارد» حقیقت دارد: حقیقتی اخلاقی که شاید فراتر از معیارهای عینی حقیقت باشد.



آینده‌ای در شبکه‌های مجازی، یک عروسی خانوادگی تضاد سنت و مدرنیته و نمادی از بحران‌های چندگانه

مریم بندنی

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی

عضو سابق انجمن فرهنگ و سیاست



انتشار عمومی و بدون رضایت فیلم عروسی دختر یکی از مسئولین رده‌بالای امنیتی ایران که سال‌ها در پست‌های حساس نظامی و مدیریتی مشغول خدمت بوده است در فضای مجازی، همچون جرقه‌ای کوچک در انبار هیزم، جامعه‌ی ایران را به واکنش کشاند و گفت‌وگوهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به جوش آورد. به زعم نگارنده، این رخداد به نمادی از کشاکش میان دو جریان قدرت‌مند و در عین حال متضاد تبدیل شد؛ سنت و مدرنیته. دو جریانی که می‌توان تضاد آن‌ها را ابرچالشی دانست که سایر بحران‌ها و چالش‌های اجتماعی و سیاسی در سایه‌ی آن رشد و نمو پیدا می‌کنند.

دوگانگی آموزشی در تعیین حدود فضای خصوصی

اگرچه این رخداد آینده‌ای شد که نشان می‌دهد زندگی خصوصی نخبگان و مناسبت‌های قدرت، تحت فشار رسانه‌های نوین و توقع‌های نسل جوان، دیگر امکان پنهان‌ماندن ندارد؛ همین نکته نیز خود بستری برای بروز اختلاف نظرهای بعدی بود.

عده‌ای با تکیه بر آموزه‌های اخلاقی تأکید داشتند که انتشار فیلم‌ها و تصاویر خصوصی

دیگران، فارغ از این‌که متعلق به یک مقام سیاسی، یک سلبریتی یا شهروند عادی باشد، عملی غیراخلاقی و نفوذ در حریم خصوصی است. این گروه عقیده دارند این رفتار، با هر توجیهی، نشان‌دهنده ضعف آموزش جامعه در تفکیک فضای خصوصی و عمومی است و گویی هنوز جامعه‌ی ما آماده‌ی پذیرش احترام بنیادین به حریم خصوصی دیگران نشده است.

از منظر سنت، عروسی نه تنها یک جشن خانوادگی، بلکه

آیینی مقدس و زنجیره‌ای از هنجارهای اجتماعی است. پوشش، رفتار، موسیقی و حتی حضور مهمانان در چارچوب محدود و تعریف‌شده‌ای قرار دارد. این مناسک، همچون تارهای ظریف فرشی هستند که هر تار، پیوندی با ارزش‌ها و باورهای جامعه‌ی سنتی دارد. انتشار فیلم مراسمی که قرار بود در حصار خصوصی خانواده بماند، گویی شکستن حرمت یک معبد اجتماعی است.

خشم نهان عمومی

وایرال‌شدن این فیلم، بیش از کنجکاوی یا سرگرمی، نشان از خشم نهانی بخش بزرگی از جامعه، نسبت به سیاست‌ها و شیوه‌ی زندگی حاکمان دارد. مردم با مشاهده‌ی سبک زندگی مجلل و متفاوت مسئولان، حس فاصله و بی‌عدالتی را تجربه می‌کنند. این خشم، اگرچه می‌تواند نقطه‌ای برای تحلیل جامعه سیاست‌های اجتماعی یا اصلاح ساختاری منجر نشده است و اندوخته‌ای از نارضایتی است که هر لحظه امکان برافروختن دوباره دارد.

اما نگاه مدرن، تصویر متفاوتی ارائه می‌دهد. مدرنیته همچون نسیمی تازه است که به اتاق‌های بسته‌ی سنت می‌وزد و پرده‌ها را کنار می‌زند. در جامعه‌ای که رسانه‌های اجتماعی و فناوری‌های دیجیتال مرز میان خصوصی و عمومی را بازتعریف کرده‌اند، انتشار فیلم عروسی یک مقام سیاسی، نه تنها افشاگری، بلکه فرصتی برای بازخوانی سبک زندگی نخبگان است. نسل جوان، که زندگی خود را در بستر اینترنت و جریان‌های جهانی شکل داده، این رخداد را نه یک خطای فرهنگی بلکه تصویری

از فاصله‌ی میان تظاهر رسمی و واقعیت زندگی خصوصی می‌بیند. رسانه‌ها، همچون آینه‌ای شفاف، تمام زوایای زندگی نخبگان

را به نمایش می‌گذارند و هر سکوت و هر لبخند را به چالش می‌کشند. در این بین عیان است که وقتی در جامعه‌ای هنوز از انتشار فیلم خصوصی دیگران استقبال شده و به آن دامن زده می‌شود، آموزش‌های مدنی و سیاسی در مورد حقوق فردی، حریم خصوصی و اخلاق رسانه‌ای مبهم است. این ضعف خطرناک، مرز میان کنش‌های مدنی و تجاوز به حقوق دیگران را نیز به سرعت محو می‌کند.

تضاد سبک زندگی رسمی و مذهبی با سبک مدرن و نو تفاوت سبک این عروسی با آن چه توسط جریان‌های راست افراطی و مذهبی از جشن و شادی ارائه می‌شود، بیش از آن‌که صرفاً اختلاف سلیقه باشد، نمادی

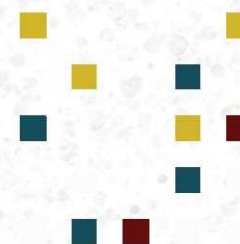
اختلاف تا آن جا پیش رفته که حتی خصوصی‌ترین ساحت زندگی مسئولان مدافع ارزش‌های سنتی را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

است از مبارزه‌ی تنگاتنگ ارزش‌های سنت و مدرنیته در جامعه‌ی ایران. این اختلاف تا آن‌جا پیش رفته که حتی خصوصی‌ترین ساحت زندگی مسئولان مدافع ارزش‌های سنتی را نیز تحت تأثیر قرار داده است و نشان می‌دهد در آموزش‌های افراطی شکست‌خورده‌اند. در تحلیل‌های ارائه‌شده در مدت اخیر، شاهد آن بودیم که نوع پوشش عروس با قرائت مذهبی تفاوت‌هایی دارد که شاید نشان از عدم توانایی مسئولین مدافع سنت، در هدایت حلقه‌ی اولیه‌ی اطرافیان خود به سمت فرهنگ راست‌گرا است.



پیشینه و استمرار نارضایتی

این اولین بار نیست که نمایان شدن سبک زندگی خصوصی افراد دارای قدرت، خشم عمومی را برافروخته است. واکنش جامعه، خشم و انزجار است نه بی تفاوتی. لذا می‌توان آن را به مثابه‌ی اندوخته‌ای در حال رشد از نارضایتی‌های اجتماعی تلقی کرد. این خشم نهان، هر لحظه امکان انفجار دوباره دارد و می‌تواند در آینده به مطالبه‌ی شفافیت و عدالت اجتماعی پیوندد بخورد.



سکوت معنادار راست‌گرایان و مذهب‌یون سنتی

بسیاری از نهادها و افراد مذهبی که انتظار می‌رود در چنین مواقعی واکنش داشته باشند، سکوت کرده‌اند و یا صرفاً به تحلیل علت انتشار این فیلم پرداخته و سعی کرده‌اند رقابت و انتقام جویی سیاسی بین سران را مسبب این امر جلوه دهند. گرچه این تحلیل نیز در جای خود جای بررسی دارد اما فروگاهیدن نگاه به این ریشه یابی، ما را از واکاوی علل ریشه ای انزجار مردم باز خواهد داشت. سکوت راست‌گرایان می‌تواند هم نشانه‌ی پرهیز از ورود به رقابت رسانه‌ای و سیاسی باشد و هم پذیرش ضمنی تغییرات فرهنگی؛ نمایشی از کشاکش درونی میان هنجارهای سنتی و فشارهای مدرن. به هر حال، این سکوت بر پیچیدگی تضاد سنت و مدرنیته در جامعه‌ی ایران تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که مرزهای فرهنگی و دینی در حال تغییر است.

ضعف آموزش سیاسی

این رخداد همچنین بحران آموزش سیاسی را برجسته می‌کند. نسل جوان، در مواجهه با سیاست، نه تنها با کمبود اطلاعات شفاف مواجه است، بلکه ابزارهای آموزش سیاسی رسمی اغلب ناکافی و محدود به دستورالعمل‌های محافظه‌کارانه هستند. بسیاری از جوانان، اطلاعات خود را از شبکه‌های اجتماعی می‌گیرند؛ جایی که تحلیل‌های دقیق و نقد منصفانه کم‌رنگ است. این خلأ آموزشی، همراه با مواجهه با رخدادهایی چون فیلم عروسی فرزند سران، باعث برداشت‌های سطحی یا احساسی می‌شود و ضرورت ایجاد آموزش سیاسی باز و تحلیلی را بیش از پیش آشکار می‌کند. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، انتشار این فیلم نمونه‌ای از نمایش خصوصی مقام است؛ نمایشی که شکافی میان هنجارهای رسمی و واقعیت زندگی نخبگان را آشکار می‌کند. نخبگان، همانند بازیگرانی در صحنه‌ای محدود، تلاش دارند تصویری آرمانی و مطابق با ارزش‌های سنتی ارائه دهند، اما مدرنیته و رسانه‌های نوین، پرده‌ها را کنار زده و فاصله‌ی میان ظاهر و واقعیت را به نمایش می‌گذارد. این شکاف، پرسش‌های اخلاقی و مشروعیت اجتماعی نخبگان را مطرح می‌کند و فضای گفت‌وگوی انتقادی را گسترده‌تر می‌سازد.

در نهایت، انتشار این فیلم خصوصی، بیش از یک اتفاق خانوادگی، پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی و آموزشی است که تضاد سنت و مدرنیته، بحران آموزش سیاسی و ضعف مدنی جامعه را به شکل ملموس به نمایش گذاشت. این رخداد،

نسل جوان، در مواجهه با سیاست، نه تنها با کمبود اطلاعات شفاف مواجه است، بلکه ابزارهای آموزش سیاسی رسمی اغلب ناکافی و محدود به دستورالعمل‌های محافظه‌کارانه هستند.

چراغی روشن در دل تاریکی سنت‌ها، مقاومت‌ها و خلاءهای آموزشی شد و به جامعه یادآوری کرد که نسل جوان خواستار بازتعریف هنجارها، گسترش آزادی‌های فردی و شفافیت در زندگی نخبگان است. سکوت جامعه‌ی مذهبی، هرچند پرسش‌برانگیز، بخشی از پازل این تحول است؛ نشانه‌ای از دشواری هم‌زیستی سنت با مدرنیته و کمبود آموزش سیاسی در ایران امروز.

ایران امروز، در میانه‌ی کشاکش میان سنت و مدرنیته، و میان آموزش سیاسی ناکافی و مطالبه‌ی شفافیت، قرار دارد. فهم دقیق این تضاد و بحران آموزشی، کلید تحلیل تحولات اجتماعی و سیاسی آینده و بازخوانی مناسبت‌های قدرت، فرهنگ و آموزش در ایران معاصر است. این عروسی، آینده‌ای شد که نه تنها زندگی خصوصی نخبگان، بلکه پویایی‌های جامعه‌ی ایران، اندوخته‌های خشم نهان و ضعف آموزش سیاسی آن را نیز بازتاب داد و نشان داد که آموزش مدنی، شفافیت و نقد منصفانه، ریشه‌های یک جامعه‌ی مدنی پویا را شکل می‌دهند.

کمال‌گرایی یا

توتالیتاریسم؟

مرزهای شکنندگی دولت حقیقی در اندیشه‌ی اشتراوس

۱ لئو اشتراوس، یکی از چهره‌های کانونی فلسفه‌ی سیاسی قرن بیستم است، که اغلب حول محور دوگانه‌های مفهومی بنیادینی چون آتن و اورشلیم یا قدما و متجددین مفهوم‌پردازی می‌شود. با این حال، خوانش اثر دوران پیشامهاجرتی او، فلسفه و قانون (۱۹۳۵)، از ابعاد رادیکال تری از پروژه‌ی سیاسی او نقاب بر می‌دارد. این اثر صرفاً پژوهشی اسکولاستیک در باب فلسفه‌ی یهودی و اسلامی قرون وسطی نیست، بلکه تأییدی برنامه‌ریزی‌شده از یک الهیات افلاطونی است که در مقام یک

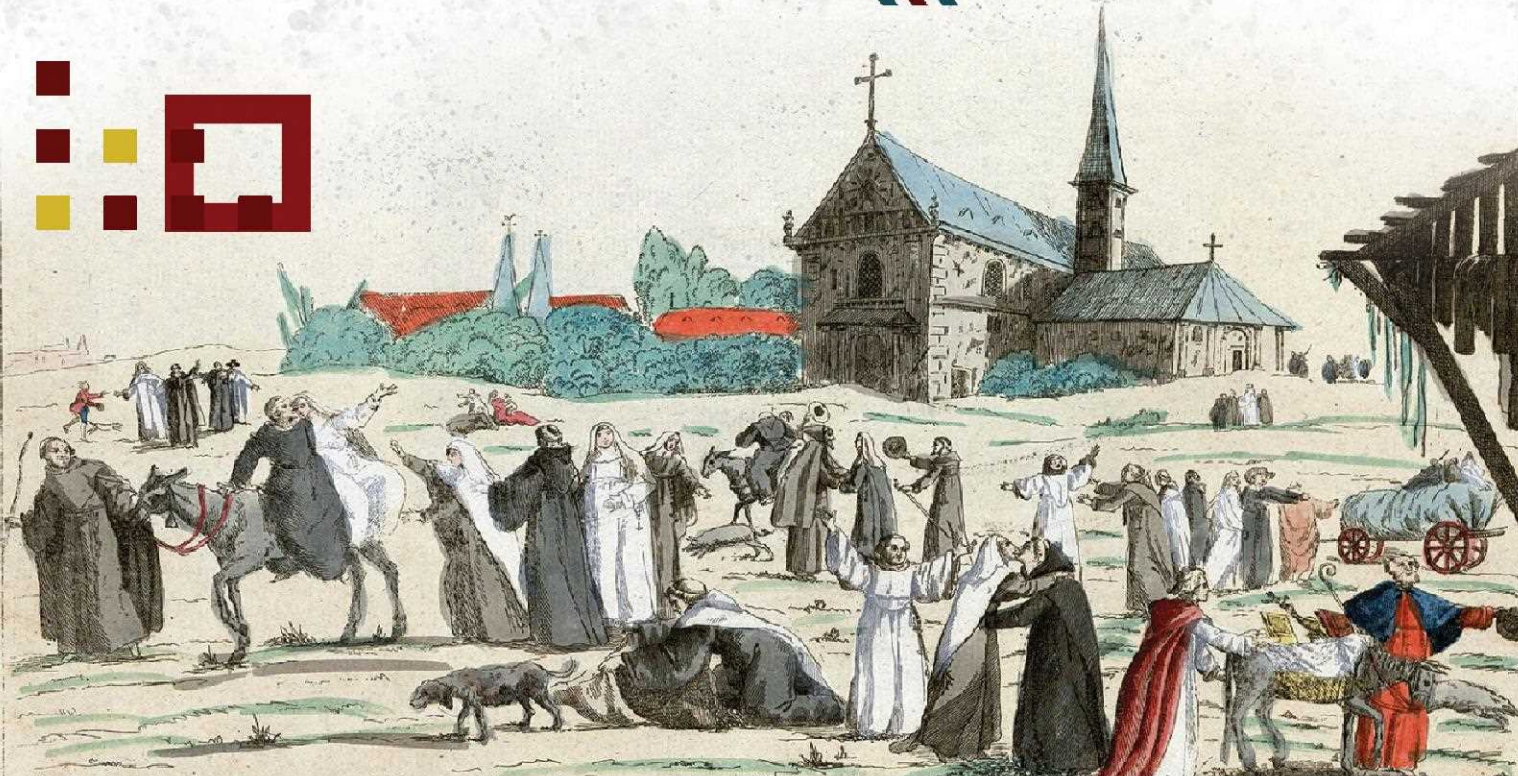
نظم سیاسی کمال‌گرایی اخلاقی قرار داشته و تلاشی است برای ارائه‌ی بدیلی مستحکم‌تر و عادلانه‌تر در برابر لیبرالیسم و اتوریترانیسم مدرن.

۲ تحلیل اشتراوس از زمینه‌ی تاریخی دهه ۱۹۳۰، یعنی فروپاشی دموکراسی‌های لیبرال و ظهور اتوریترانیسم، بر تشخیص بنیادین استوار است؛ هر دو ایدئولوژی مدرن در نهایت شکست خورده‌اند. زیرا در درون افق لیبرالیسم عمل می‌کنند. از منظر اشتراوس، معضل جوهری لیبرالیسم، بی‌طرفی ادعایی آن

نسبت به خیر و شر است. لیبرالیسم با تقلیل اخلاق، به نازل‌ترین مخرج مشترک، هم ظرفیت شرارت بشری را دست کم می‌گیرد و هم اشتیاق او برای شکوفایی اخلاقی را نادیده می‌انگارد. چنین دولتی نه قادر به سرکوب گناه است و نه توانایی تمهید فضیلت را دارد. نقد اشتراوس بر اقتدارگرایی مدرن گزنده‌تر نیز است. او این جنبش‌ها، جنبش‌های ظاهراً لیبرال، را اساساً لیبرال‌های پنهان می‌داند؛ چرا که آن‌ها نیز نسبت به خیر در معنای جوهری آن، آگنوستیک هستند. اقتدارگرایی مدرن با ابزاری سازی الهیات برای اهداف ناسیونالیستی نظیر اولویت‌دادن دولت یا ملت بر قوانین الهی، مرتکب بت‌انگاری می‌شود. این

دنیا سنجایی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز



رژیم‌ها رهبران زنده را می‌پرستند در حالی که الهیات افلاطونی، بدون رهبر است و حاکمیت آن متعلق به قانون پیامبرانه است.

۳ در مواجهه با این دو، اشتراوس دولت حقیقی یا زیبا را پیشنهاد می‌کند که بر مشروعیت الهی (وحی) و توجیه عقلانی (عقلانیت افلاطونی) بنا شده است. این دولت باید توسط یک پیامبر تأسیس گردد که قوانین عادلانه و عینی را از خدا دریافت کرده؛ نه بر اساس رضایت حکومت شوندگان که دانش آن‌ها از خیر، قاصر و تفرقه‌افکن است. هدف این نظم، کمال اخلاقی انسان از طریق اجرای نظم تام حیات بشری است؛ یک چارچوب که تمام وجوه هستی انسان را به دقت تحت ضابطه در می‌آورد.

یا پستی اخلاقی اسفبار تأکید دارد. این بدبینی، توجیه گر نیاز به نظم تام است. اشتراوس خود ریشه‌های زوال افلاطون‌گرایی را در متفکرانی چون جرسونیدس و حتی ارسطو ردیابی می‌کند. جرسونیدس با رادیکالیزه کردن ایده‌ی مشیت الهی، به این نتیجه می‌رسد که جهان از پیش دولت آرمانی است و نیازی به مداخله ی سیاسی پیامبر نیست. این باور انتزاعی به مشیت، قدرت شر را نادیده می‌گیرد و راه را برای دولت مدرن با محدودترین مرزها هموار می‌کند. این نشان می‌دهد که نظام پیشنهادی اشتراوس تا چه حد شکننده

اقتدارگرایی مدرن با ابزاری‌سازی الهیات برای اهداف ناسیونالیستی نظیر اولویت‌دادن دولت یا ملت بر قوانین الهی، مرتکب بت‌انگاری می‌شود.

است و با هرگونه تعدیل در پیش فرض‌های انسان‌شناختی یا الهیاتی مانند کاهش بدبینی به شر دچار اضمحلال می‌شود.

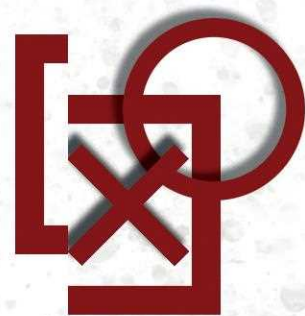
۴ دوم این‌که اشتراوس قاطعانه اصرار دارد که دولت نمی‌تواند نسبت به خیر و شر بی‌طرف بماند، بلکه باید به‌طور دقیق تمام جنبه‌های هستی انسان را

پروژه‌ی اشتراوس در فلسفه و قانون، گرچه در قالب یک خوانش هرمنوتیکی از متفکرانی چون فارابی و ابن‌میمون ارائه می‌شود، اما در هسته‌ی خود حامل یک تنش معرفتی-سیاسی عمیق است. نخست این‌که نظام اشتراوسی به شدت به یک انسا ن‌شناسی الهیاتی بدبینانه متکی است که بر شر طبیعی انسان

مشروط سازد. اگرچه او می‌کوشد این رژیم را از اتوریترانیسم بت‌انگار مدرن متمایز کند که اولی هدفش کمال است و دومی عظمت ملی، اما پیامدهای عملی یک نظم تام به ناچار ضدلیبرالی و در تحلیل نهایی، واجد دلالت‌های توتالیتار است. نظامی که در آن هیچ حوزه‌ای از زندگی، خصوصی تلقی نمی‌شود و فرد هیچ ادعای حقی در برابر قانون الهی ندارد، دقیقاً آن‌چه که در قاموس لیبرالیسم استبداد تلقی می‌گردد.



در نهایت، الهیات افلاطونی اشتراوس بیش از آن که یک جای‌گزین سیاسی قابل اجرا در جهان مدرن باشد، یک نقد فلسفی عمیق و بنیادین بر تهی‌بودگی اخلاقی مدرنیته است. این طرح، اگرچه از نظر علمی دهشتناک به نظر می‌رسد، اما پرسش اساسی دوران پسا روشن‌گری را با صراحت بیان می‌کند؛ آیا می‌توان بدون بازگشت به نوعی نظم الهیاتی پیشامدرن، بر بحران معنایی و اخلاقی لیبرالیسم فائق آمد؟ اشتراوس در فلسفه و قانون پاسخی آری، اما به بهایی گزاف می‌دهد.





طبیعت به مثابه شاکی

گذار از حاکمیت دولت به حاکمیت قانون

در عصر جداید زیست‌بوم

آناهیتا گوهرزبان

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه هیراژ



۱ در جهانی که نظم حقوقی بین‌المللی هنوز در سایه‌ی اراده‌ی دولت‌ها تعریف می‌شود، پرسش دیرینه‌ای ابعاد نو یافته است؛ آیا حقوق می‌تواند در کنار دولت‌ها و نه زیر سلطه‌ی آن‌ها عمل کند؟ شاید هیچ حوزه‌ای به اندازه‌ی حقوق محیط زیست، عرصه‌ی این کشاکش نباشد. در این میانه، جایی میان سیاست و اخلاق، حقوق در جست‌وجوی استقلال خویش است؛ تلاشی برای گسست از اراده‌ی سیاسی مقطعی و تبدیل شدن به نیرویی خودپایدار که اتفاقاً تحدیدکننده‌ی اراده‌ی سیاسی است.

۲ در چنین زمینه‌ای بود که در ۲۲ ژانویه ۲۰۲۵، دادگاه ناحیه‌ای لاهه در پرونده‌ای که از سوی سازمان صلح سبز (Greenpeace) علیه دولت هلند اقامه شد، یک رأی تاریخی صادر کرد. این دادگاه، دولت را مکلف ساخت تا سال ۲۰۳۰ سطح نیتروژن را در

در نیمی از مناطق حساس زیست‌محیطی به زیر حد بحرانی کاهش دهد و در صورت تخطی، ده میلیون یورو جریمه بپردازد. این رأی، نه تنها از حیث زیست‌محیطی، بلکه از منظر نظریه‌ی حقوقی نیز نقطه عطف به شمار می‌رود؛ چرا که برای نخستین‌بار در یک دادگاه داخلی، حق طبیعت به مثابه‌ی منبعی برای ایجاد تکلیف حقوقی مستقل از خواست سیاسی روز دولت، مطرح شد. این امر، تجلی عینی نظریه‌ی هابی مانند حقوق برای طبیعت (Rights of Nature) است که توسط حقوق‌دانانی مانند کریستوفر استون در اثر کلاسیکش، Should trees have to standing? (۱۹۷۲) نهاده شد و اکنون در حال تبدیل شدن از یک نظریه‌ی اخلاقی به یک هنجار حقوقی قابل اجرا است.

۳ در سطح بین‌المللی، ضمانت اجرا همواره از مناقشه

۴ حال، رأی جدید دادگاه ناحیه‌ای لاهه در سطح ملی، مرحله‌ای تازه در سیاست قضایی محیط زیستی می‌گشاید. در این حکم، دادگاه نشان داد که ابتکار عمل حقوق‌دانان در مواجهه با بحران‌های زیست‌محیطی، ضرورتی است که نمی‌تواند در انتظار اراده‌ی سیاسی مقطعی دولت‌ها بماند. دادگاه نه بر مبنای ملاحظات سیاسی روز دولت، بلکه بر اساس تعهدات حقوقی بلندمدت و الزام‌آوری تصمیم گرفت که دولت هلند پیش‌تر در جهت اعمال حاکمیت خویش، با پذیرش دستورالعمل زیستگاه‌ها (Habitats Directive) اتحادیه‌ی اروپا و اصول عام حقوق بین‌الملل، مانند اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت، بر عهده گرفته است. به بیان دیگر، قاضی ملی در چارچوبی فراملی عمل کرد و نشان داد که اراده‌ی سیاسی جاری دولت نمی‌تواند تعهدات حقوقی پیشین آن را نقض کند. این امر، بیان‌گر آن است که نظم حقوقی، به ویژه در حوزه‌ی محیط زیست، می‌تواند به گونه‌ای مستقل از نوسانات سیاسی، به حیات خود ادامه دهد.

در این پرونده، قاضی به صراحت بیان کرد که "توازن منافع اقتصادی و محیطی، هرچند بر عهده دولت است، اما نمی‌تواند موجب نقض تعهدات زیست‌محیطی گردد". این جمله‌ی ساده، معنای عمیقی دارد؛ حقوق می‌تواند محدودکننده‌ی اراده‌ی سیاسی باشد و نه صرفاً زاینده و وابسته به آن. دولتی که خود را مطلق می‌پندارد، در برابر نظامی قرار گرفته است که از دل تعهدات داوطلبانه اما الزام‌آور گذشته‌ی خودش برآمده و به تدریج، به واقعیتی حقوقی با ماهیتی مستقل بدل شده است. این رأی، مفهوم «حاکمیت قانون» (Rule of Law) را از سیطره‌ی «حاکمیت مطلق» (Absolute Sovereignty) - آن گونه که در نظریه‌ی کلاسیک ژان بدن تعریف شده، رها ساخته است. دولت دیگر تنها منبع یک‌جانبه‌ی حقوق نیست؛ بلکه خود، تابعی از نظم حقوقی است که میل به جهانی شدن دارد. نظامی که از درون محاکم، معاهدات و اصول عام در حال رشد است و به سمت الگویی از «حکمرانی چندسطحی» (Multi-level Governance) پیش می‌رود،

جایی که سطوح مختلف محلی، ملی، فراملی و بین‌المللی در ایجاد و اجرای قانون مشارکت دارند.

۵ در چنین بستری، رأی لاهه صرفاً یک حکم محیط‌زیستی نیست؛ بیانیه‌ای است در دفاع از خودبسندگی نظم حقوقی در جهانی که هنوز به سیاست مبتنی بر قدرت وفادار است. این رأی، در کنار رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، تصویری از آینده‌ای ترسیم می‌کند که در آن قانون، نه از زبان دولت‌ها، که از زبان طبیعت و نسل‌های آینده سخن می‌گوید. شاید بتوان گفت: «آینده‌ی حقوق محیط زیست، دیگر در سالن‌های کنفرانس‌های دولتی رقم نمی‌خورد، بلکه در اتاق‌های ساکت دادگاه‌هایی نوشته می‌شود که در آن‌ها، برای نخستین‌بار، طبیعت خود شاکی است».



داد و فریاد جایگزین بازخوانی

حکایت سلطنت طلبان ایرانیان



حسین امینی
دانش آموخته‌ی علوم سیاسی

۱ در سال‌های اخیر و در مقاطع سیاسی و اجتماعی مختلف به خصوص اعتراضات ۱۴۰۱ و جنگ ۱۲ روزه، این وقایع، برای سلطنت طلبان، به ویژه طیف‌های هیجانی‌تر و فاقد پشتوانه‌ی نظری منسجم، نقطه‌ی شکست و فروپاشی امید به «بازگشت» تلقی شد. اعتراضات ۱۴۰۱ و جنگ ۱۲ روزه‌ی اسرائیل، اوج این ناامیدی است. آنان تصور می‌کردند شرایط منطقه‌ای و داخلی به نوعی، «فرصتی تاریخی» برای شکل‌دهی به گذار سیاسی در ایران فراهم کرده است. اما این امید، به سرعت و با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در داخل و خارج ایران فرو ریخت. نتیجه‌ی این فروپاشی امید، نه بازنگری نظری بود و نه تحلیل عمیق‌تر شرایط واقعی ایران؛ بلکه همان طور که در رفتارهای اخیر مشاهده می‌شود، چرخش به سوی واکنش‌های عصبی، رادیکال، غیرمنطقی و خارج از عرف سیاست‌ورزی بود. این افراد و جریان‌ها به جای پرسش از خود، از اشتباهات تحلیلی‌شان، از ناتوانی رهبران‌شان در ایجاد بدنه‌ی اجتماعی و از شکاف عمیق میان واقعیت‌های جامعه‌ی امروز ایران، با یک پروژه‌ی «بازگشت محور»، به سراغ واکنش‌های تلافی‌جویانه رفته‌اند.

۲ اعتراضات ۹۶، ۹۸ و در نهایت ۱۴۰۱ نشان داد که مردم به دنبال یک آلترناتیو واقعی، مدرن، دموکراتیک و مبتنی بر خواسته‌های نسل جدید هستند؛ خواست جامعه لزوماً با پروژه‌ی سلطنت‌طلبانه هم سو نیست و تلاش برای مصادره‌ی جنبش‌ها با ادبیات گذشته نه فقط شکست می‌خورد، بلکه موجی از بی‌اعتمادی ایجاد می‌کند. در جنگ ۱۲ روزه نیز آنان که چشم‌دوخته به تحولات بین‌المللی بودند، تصور داشتند هر بحران منطقه ای می‌تواند فضای جدیدی برای نقش‌آفرینی‌شان ایجاد کند؛ اما دیدند که هیچ قدرت منطقه‌ای یا جهانی، نه پروژه‌ی بازگشت سلطنت را جدی می‌گیرد و نه آن‌ها پتانسیل مردمی واقعی برای بازگشت را دارند. همین شکاف میان توهم و

واقعیت، خشم و بی‌قراری مذکور را شدت داد.



۳ آن‌ها به جای تحلیل، دست به واکنش‌های عصبی و تلافی‌جویانه زدند. به جای تولید دانش، گفت‌وگو، یا بازسازی خط فکری، شاهد حملات هیجانی و بی‌ضابطه به سایر جریان‌ات سیاسی از سوی‌شان هستیم؛ شاهد تلاش برای تخریب شخصیت‌ها و جریان‌ها (حتی منتقد جمهوری اسلامی) هستیم؛ شاهد ساختن «دشمنان خیالی» برای سرپوش‌گذاشتن بر شکست تحلیلی آن‌ها هستیم و مهم‌تر از همه شاهد جایگزینی سیاست‌ورزی با داد و فریاد رسانه ای هستیم.

۴ این رفتار در واقع نوعی انتقام‌گیری از ناکامی‌های خود است. چون آنان می‌دانند در میدان واقعی سیاست، نه نیروی اجتماعی دارند، نه برنامه، نه چارچوب نظری و نه حتی گفت‌وگوی سازنده با دیگر نیروهای

مخالف جمهوری اسلامی. در این وضعیت، هر نیروی سیاسی که با جمهوری اسلامی مخالف است اما به پروژه‌ی بازگشت سلطنت باور ندارد یا تاریخ معاصر را با رویکرد علمی، اسنادی و ملی بررسی می‌کند به ناگهان تبدیل به «هدف» این عصبانیت‌ها و حملات می‌شود.

۵ چپ‌ها، ملی‌گرایان حامی دکتر مصدق، نیروهای آزادی‌خواه واقعی در چهارچوب اصلاح‌طلبان و

در نهایت جمهوری خواهان ملی، و حتی طیف‌هایی که در مسائل فرهنگی و اجتماعی با نظام مشکل دارند، همگی از سوی این طیف به «دشمن» بدل می‌شوند. دلیل ساده است.

۶ مسئله اصلی این است که بخش هیجانی سلطنت‌طلبان فاقد تحلیل علمی از جامعه ایران است، گفتمان دموکراسی خواهی مدرن را نمی‌شناسد، درکی از تغییرات نسلی، جنسیتی

آنان می‌دانند در میدان واقعی سیاست، نه نیروی اجتماعی دارند، نه برنامه، نه چارچوب نظری و نه حتی گفت‌وگوی سازنده.



[illegible]

و طبقاتی کشور ندارد و به جای ساختن یک آلترناتیو جدی، به «انتظار بازگشت» دل بسته بود. وقتی این انتظار محقق نشد، انرژی آنان نه صرف بازاندیشی، بلکه صرف تخریب دیگران شد.

آنچه امروز دیده می‌شود، نه قدرت، بلکه نشانه ضعف و سرخوردگی سیاسی یک جریان است.

جریانی که امیدش را از دست داده، پایگاهش محدودتر شده، و راهش را در صحنه واقعی سیاست نمی‌بیند؛ بنابراین یا به سراغ کشورهای خارجی جهت حمله به ایران می‌شوند و یا به سراغ واکنش‌های عصبی و تهاجمی می‌روند.

اما واقعیت این است که آینده ایران در دست نیروهایی است که به واقعیت جامعه امروز تکیه می‌کنند، با گفتمان‌های دیگر گفت‌وگو می‌کنند و به جای توهّم، بر تحلیل و برنامه تکیه دارند.

درس‌هایی از ناگورنو-قره‌باغ



محمد امین احمدی

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه شیراز

۱ طی سه دهه‌ی گذشته، نام ناگورنو-قره‌باغ بارها در خبرها آمده و رفته است؛ گاهی در قالب آمار تلفات، گاهی در قالب تصاویر شهرهای ویران و کاروان‌های آوارگان. اما پشت این تیترها، یک واقعیت تلخ پنهان است. جنگی که از دل تعارض‌های قومی و سرزمینی آغاز شد، به آزمایشگاهی برای سنجش کارآمدی حقوق بشردوستانه و مسئولیت دولتها تبدیل شد؛ آزمایشی که تا امروز نتیجه‌اش چندان امیدوارکننده نیست. مناقشه‌ی ناگورنو-قره‌باغ از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، در فضایی شکل گرفت که هم‌زمان سه لایه‌ی حساس روی هم افتاده بودند؛

میراث سیاست‌های جمعیتی و مرزی روسیه‌ی تزاری و شوروی، رقابت ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و در نهایت خشم و ترس انباشته‌ی دو جامعه‌ی ارمنی و آذربایجانی. در چنین بستری، دعوا بر سر «حق تعیین سرنوشت» و «تمامیت ارضی» خیلی سریع از سطح بحث‌های حقوقی عبور کرد و به زبان توپخانه، محاصره و پاک‌سازی قومی ترجمه شد. آن‌چه در متن کنوانسیون چهارم ژنو «حمایت از غیرنظامیان» نام دارد، در عمل در هر دو جنگ ۱۹۹۴-۱۹۹۱ و ۲۰۲۰، بیش از هر اصل دیگری زیر پا گذاشته شد. حقوق بشردوستانه از دولت‌ها می‌خواهد در جنگ

هم، میان رزمنده و غیرنظامی تفکیک کنند؛ از حملات بی‌رویه بپرهیزند و حتی در انتخاب سلاح هم «ضرورت نظامی» را با «انسانیت» تراز کنند. اما در قره باغ، هم گلوله‌باران شهرها و روستاها و هم جابه‌جایی اجباری جمعیت و تخریب خانه و میراث فرهنگی، به ابزاری برای تغییر دموگرافی و فشار سیاسی تبدیل شد.

۲ وقتی پهبادهای مسلح و مهمات سرگردان، جنگ ۲۰۲۰ را در ۴۴ روز به نفع یک طرف برهم زدند، این سؤال پیش آمد که آیا فناوریهای نوین نظامی فقط «دقت» را بالا می‌برند یا



«آسان تر کردن کشتن از راه دور» را هم عادی سازی می کنند؟

۳ در این میان، نقش دولت‌های ثالث مثل روسیه و ترکیه را نمی توان نادیده گرفت. روسیه با سیاست «همسایگان نزدیک» خود، از یکسو پییمان‌های امنیتی و پایگاه نظامی در ارمنستان داشت و از سوی دیگر، از اهمیت انرژی آذربایجان آگاه بود. ترکیه نیز با پیوندهای قومی و زبانی و همچنین مسیرهای انرژی، آشکارا در کنار باکو ایستاد. نتیجه این شد که ناگورنو-قره‌باغ نه فقط میدان نزاع دو دولت، بلکه صحنه‌ی مسابقه‌ی نفوذ قدرت‌های منطقه ای شد. وقتی منافع ژئوپلیتیک بر منطق حقوقی و انسانی می چربد، طبیعی است که آتش‌بس ها بیش‌تر شبیه به «مکث تاکتیکی» باشند تا آغازی برای صلح عادلانه.

نهادهای بین‌المللی هم کارنامه‌ی درخشانی در این بحران ندارند. گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا سال‌ها میان باکو و ایروان رفت‌وآمد کرد و طرح‌های مختلفی ارائه داد؛ اما نه توانست اشغال بخش هایی از خاک آذربایجان را متوقف

در نبود ضمانت اجرای جدی، «حقوق بین‌الملل» برای شهروند آواره‌ی آغدام یا شوشی، بیش‌تر شبیه به یک واژه‌ی تشریفاتی است تا سپری واقعی در برابر خشونت.

۴ با این حال، بحث فقط حقوق و قرارداد نیست؛ مسئله،

تا زمانی که جامعه‌ی جهانی، معیار دوگانه در هم‌دردی داشته باشد، دولت های کوچک و متوسط می آموزند که «واقع گرایی خشن» از «پایبندی به قاعده» سودآورتر است.

مسئولیت سیاسی و اخلاقی دولت ها در قبال مردمی است که ادعا می کنند نماینده‌ی آن‌ها هستند. هم آذربایجان و هم ارمنستان، در روایت‌های رسمی خود بر مظلومیت تاریخی ملت

کند و نه تضمینی عملی برای امنیت ارامنه‌ی ساکن منطقه ارائه داد. قطعنامه‌های شورای امنیت هم، با تأکید مکرر بر تمامیت ارضی و خروج نیروهای اشغال‌گر، در سطح کاغذ ماندند.

خویش و جنایت‌های طرف مقابل تأکید می کنند؛ اما کم‌تر پیش می آید که صادقانه به نقض‌های خود در قبال غیرنظامیان نگاه کنند. وقتی اعتراف به خطا، «خیانت» تلقی می‌شود و هر انتقاد داخلی با برچسب «ضدمیهن» سرکوب می‌گردد، طبیعی است که چرخه‌ی مصونیت از مجازات و تکرار خشونت ادامه پیدا کند.

۵ درس ناگورنو-قره‌باغ برای ما فقط درباره‌ی قفقاز نیست؛ درباره‌ی هر جایی است که در آن، هویت قومی، سرزمین، دین یا زبان، دستاویز بسیج جنگی می‌شود. تا زمانی که جامعه‌ی جهانی، معیار دوگانه در هم‌دردی و مداخله داشته باشد، حساس به برخی جنگ‌ها و بی تفاوت به برخی دیگر؛ دولت‌های کوچک و متوسط می آموزند که «واقع گرایی خشن» از «پایبندی به قاعده» سودآورتر است. در چنین جهانی، قربانی اصلی همیشه

همان کسی است که نه در اتاق های مذاکره جایی دارد و نه در اتاق فرماندهی؛ غیرنظامی.

۶ شاید از دل تجربه‌ی تلخ ناگورنو-قره‌باغ بتوان یک جمع بندی ساده اما صریح بیرون کشید. اگر حقوق بین‌الملل بشردوستانه فقط در کتاب‌ها و دادگاه‌ها جدی گرفته شود و نه در طراحی عملیات نظامی، آموزش نیروهای مسلح و گفت وگوهای سیاسی، تبدیل می‌شود به نوعی «زبان آبروداری» بعد از جنگ، نه عامل مهارکننده‌ی خشونت در حین جنگ. صلح پایدار در قفقاز و جاهای دیگر بدون پاسخ‌گویی واقعی دولت ها، شفاف‌سازی درباره‌ی نقض ها، و شنیدن صدای قربانیان، بیش‌تر شبیه آتش‌بسی موقت خواهد بود تا پایان یک تراژدی طولانی.



داده، سلاح پنهان قدرت‌ها؛

از همه‌نوعیت تیک‌تاک در آمریکا تا محدودیت‌های سایبری در ایران



زینب اسدی

دانشجوی کارشناسی ارشد تجارت بین‌الملل دانشگاه شیراز

۱ در جهان امروز شاید هیچ چیز آرام‌تر از صفحه‌ی یک تلفن هوشمند به نظر نرسد، همان صفحه‌ای که بی‌وقفه ویدیوهای کوتاه، پیام‌ها و پیشنهادهای خرید بر ما می‌بارد. اما زیر این آرامش، نبردی جریان دارد؛ نبردی که نه با توپ و تانک، بلکه با الگوریتم‌ها، زیرساخت‌های ابری و چند خط کد پیش می‌رود. این جنگ، جنگ بر سر داده است؛ سوخت اصلی تمدن دیجیتال که اگر زمانی نفت موتور اقتصاد جهانی را روشن می‌کرد، امروز داده همان نقش را بازی می‌کند فقط با سرعتی بسیار بیش‌تر و قدرتی بسیار عمیق‌تر.

۲ واقعیت ساده اما تکان‌دهنده

این است که داده فقط مجموعه‌ای از عدد و اسم و آدرس نیست. داده، روایت ما است. هر اسکرو، هر توقف چندثانیه‌ای روی یک ویدیو، ساعت خواب و بیدار شدن، الگوی خرید، سرعت تایپ کردن، حتی حالت چهره هنگام تماشای یک محتوای جذاب، تبدیل به ماده‌ی خامی می‌شود که شرکت‌ها و دولت‌ها با آن آینده‌ی رفتار ما را پیش‌بینی می‌کنند. داده به آن‌ها می‌گوید چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم؛ از چه می‌ترسیم و چه چیزهایی ذهن ما را شکل می‌دهد. در چنین جهانی، داده فقط اطلاعات نیست؛ یک ابزار راهبردی و نوع جدیدی از قدرت است. داده نه تنها «منبع» است، بلکه تبدیل به سلاحی پنهان در رقابت دولت‌ها و شرکت‌ها شده است؛ سلاحی که می‌تواند:

- ۱- افکار عمومی را شکل دهد؛
 - ۲- اقتصاد یک کشور را مختل یا تقویت کند؛
 - ۳- رفتار میلیون‌ها فرد را پیش‌بینی و هدایت کند؛
 - ۴- به دولت‌ها یا شرکت‌ها قدرت نظارت بی‌سابقه بدهد.
- با چنین کارکردهایی، طبیعی است که کشورها درباره‌ی رفت‌وآمد داده‌ها حساس باشند؛ همان‌طور که درباره‌ی مرزهای سرزمینی حساس هستند.

۳ در این میان تیک‌تاک اپلیکیشنی است که به پرونده‌ی امنیت ملی آمریکا تبدیل شد. شاید هیچ مثال واضح‌تری از این قدرت وجود نداشته باشد جز تیک‌تاک. شبکه‌ای برای سرگرمی نوجوانان، در آمریکا به یک تهدید امنیت ملی تبدیل شد. اما پشت این بحث، چیزی بسیار عمیق‌تر از یک اپلیکیشن قرار دارد؛ سازوکار حقوقی گسترده‌ای که طی چهار دهه توسعه یافته و امروز یکی از قدرتمندترین ابزارهای دولت آمریکا برای کنترل نفوذ دیجیتال خارجی است؛ یعنی CFIUS. کنگره‌ی آمریکا با مجموعه‌ای از قوانین از اصلاحیه‌ی اگزون فلوریو گرفته تا FISA، قدرت

را به تدریج تقویت کرد و در سال ۲۰۱۸ با تصویب قانون FIRRMA انقلابی در آن ایجاد کرد. برای نخستین‌بار، «داده کاربران» وارد تعریف رسمی امنیت ملی شد. بر اساس FIRRMA، حتی سرمایه‌گذاری‌های کوچک خارجی هم اگر در شرکت‌هایی باشد که داده‌های حساس بیش از یک میلیون کاربر را جمع‌آوری می‌کنند، باید توسط CFIUS بررسی شود. این‌جا است که تیک‌تاک فقط یک شبکه‌ی اجتماعی نیست؛ یک نقطه‌ی آسیب بالقوه در ساختار امنیت ملی آمریکا است. دولت آمریکا امروز این ابزار قانونی را در اختیار دارد که فعالیت تیک‌تاک را محدود، مجبور به فروش یا حتی ممنوع کند؛ تصمیمی که اگرچه منتقدانی جدی دارد، اما در منطق واشنگتن، دفاع از داده دفاع از آینده است.

۴ در خصوص ایران، حساسیتی

مشابه، اما رویکردی کاملاً متفاوت وجود دارد. در این سوی دنیا، ایران نیز نسبت به داده حساس است؛ اما از زاویه‌ای کاملاً متفاوت. در ایران مسئله، «نفوذ خارجی» نیست؛ مسئله، «جریان آزاد داده داخلی» است. فیلترینگ، محدودسازی، خاموشی‌های مقطعی اینترنت و سیاست‌های سخت‌گیرانه درباره‌ی پلتفرم‌های خارجی، تلاشی برای کنترل روایت، تنظیم افکار عمومی و کاهش وابستگی دیجیتال به بیرون از مرزها است. تفاوت مهم نیز همین‌جا است. آمریکا از دل یک چارچوب قانونی دقیق و قابل پیش‌بینی (هرچند قابل انتقاد) امنیت داده را مدیریت می‌کند؛ اما ایران با ابزارهایی مثل مسدودسازی و محدودسازی، جریان توسعه‌ی داخلی را نیز کند می‌کند. نتیجه‌ی دو مسیر به‌طور طبیعی متفاوت است. آمریکا همچنان یکی از بزرگ‌ترین مقصدهای سرمایه‌گذاری دیجیتال در جهان باقی مانده، در حالی که ایران بخشی از بزرگ‌ترین فرصت اقتصادی قرن،

اقتصاد داده‌محور، را از دست می‌دهد.

۵ در چنین شرایطی داده به مثابه‌ی قدرت جدید جهان، جایگزین سوخت، سلاح و... خواهد شد. اقتصاد جهانی با شتابی بی‌سابقه دیجیتالی شده است. شرکت‌های چندملیتی دیجیتال در چند ساعت می‌توانند وارد یک کشور شوند بدون آن‌که حتی یک ساختمان بسازند. دارایی‌های نامشهود (داده، الگوریتم، نرم افزار، برند) امروز ارزش‌مندتر از کارخانه‌های فیزیکی‌اند. داده تبدیل به یک دارایی راهبردی شده؛ دارایی که می‌تواند رفتار میلیون‌ها کاربر را پیش‌بینی کند؛ روندهای سیاسی را شکل دهد؛ اقتصاد یک کشور را تقویت یا تضعیف کند و به شرکت‌ها و دولت‌ها نوعی





حسین رنجبر

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه تهران



۲ آزادی بیان (Freedom of Speech) خود ذیل عنوان آزادی ابراز (Freedom of Expression) قرار دارد و آزادی مطبوعات، رسانه‌ها و نشریات هم ذیل آزادی بیان می‌گنجد. علاوه بر این، سراغ زیرشاخه‌ی دیگری از آزادی بیان می‌روم که نامش آزادی اجتماعات است. آزادی اجتماعات، بارزترین جلوه و نمونه‌ی آزادی بیان به صورت جمعی، در هر جامعه‌ای است. این آزادی اجتماعات به خوبی در قانون اساسی ذکر شده است که در اصل ۲۷ از قانون مذکور بدین صورت درج شده

ذکر کرده است و گنجانده است. در مقابل، آقای برهانی بر این باور هستند که این اصل فقط به آزادی مطبوعات و رسانه‌ها پرداخته است و آزادی بیان را اشاره نداشته است؛ زیرا این دو از هم‌دیگر متمایز هستند. البته ای کاش قانون اساسی فعلی، اصلی را تحت عنوان آزادی بیان، به رسمیت می‌شناخت. این مطالبی را که از زبان طرفین مناظره، نقل کردم، من را بر آن داشت تا یادداشتی ثبت کنم که تامل و تعمق در آن را بسیار ضروری می‌دانم.

۱ چند روز پیش، بریده‌ای از مناظره‌ی حجاب آقای برهانی و آقای اقبالی که در شبکه‌ی دانشگاه تهران پخش شده بود را بر روی صفحه‌ی اینستاگرام جناب برهانی مشاهده نمودم. داشتند موضوع آزادی بیان را مورد مباحثه قرار می‌دادند. آقای اقبالی معتقد بودند که آزادی بیان در قانون اساسی فعلی گنجانده شده است زیرا در اصل ۲۴ قانون اساسی ما می‌بینیم که مقنن اساسی، مطبوعات و نشریات را در بیان مطالب آزاد گذاشته است؛ فلذا آزادی بیان را

که در آن حتی یک اپلیکیشن می‌تواند روابط سیاسی را تغییر دهد؛ یک الگوریتم می‌تواند سرنوشت اقتصادی تعیین کند و یک جریان داده می‌تواند امنیت یک کشور را تهدید یا تقویت کند. کشورهایی آینده را خواهند ساخت که بتوانند میان امنیت و آزادی دیجیتال، تعادلی ظریف برقرار کنند و چارچوبی شفاف، قابل پیش‌بینی و توسعه‌محور ایجاد کنند و داده را نه فقط تهدید، بلکه فرصت ببینند. اما کشورهایی که داده را فقط برای کنترل محدود کنند و نه برای توانمندسازی، در این رقابت جهانی عقب خواهند ماند. در نهایت، جنگ بر سر داده، جنگ بر سر آینده‌ی بشر است و آینده، از آن کشورهایی خواهد بود که بفهمند داده نه فقط محصول فن‌آوری، بلکه ابزار قدرت، حکمرانی و توسعه است و آن را هوش‌مندانه مدیریت کنند.

«قدرت نرم جدید» بدهد. در چنین فضایی، تصمیمات دولت‌ها درباره‌ی جریان داده، عملاً تصمیم درباره‌ی آینده‌ی اقتصادی و سیاسی‌شان است.

۶ با وجود تفاوت‌های سیاسی و ایدئولوژیک عمیق میان ایران و آمریکا، نقطه‌ی اشتراک غیرمنتظره‌ای وجود دارد؛ هر دو کشور می‌دانند که داده یک منبع قدرت است اما نحوه‌ی مدیریت این قدرت کاملاً متفاوت است. ایالات متحده به دنبال تنظیم‌گری گسترده و پیچیده، تقویت شرکت‌های داخلی، جذب سرمایه‌گذاری دیجیتال و حفاظت از امنیت داده و نوآوری‌محور و ساختارمند است. حال آن‌که ایران، بعضاً به دنبال محدودسازی جریان داده، انسداد و فیلتر، بی‌اهمیت جلوه دادن ضعف زیرساخت و خروج نخبگان دیجیتال و نهایتاً کاهش جذابیت برای سرمایه‌گذاری است.

۷ در این وضع که جنگ آینده جنگ داده است باید به موارد بغرنجی توجه داشت. حقیقت این است که جهان وارد عصر «ژئوپولیتیک داده» شده. عصری





گذار حقوق بین الملل؛ وسيله يا نهان



مریم شهرزیانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شیراز

۱ جنگ، به عنوان آشنا ترین واژه در حیات بین المللی انسان امروز، بیش از پیش پیکان اتهام را به سوی حقوق بین الملل گرفته و اساس و ریشه‌ی آن را هدف قرار داده است. این پدیده ی غیر انسانی و البته گره خورده به تاریخ حیات انسان، چنان در کم و کیف خود پیش رفته است که حقوق بین الملل، که حقوقی نوپا و هنوز تکامل نیافته تلقی می گردد را به مسیری رانده است که فلسفه‌ی حیاتی آن محل تردید بسیاری قرار خواهد گرفت. توضیح آن که، اگرچه حقوق بین الملل عمری به درازای روابط بین الملل دارد لکن در معنای مدون و خاص خود، متولد پدیده‌ی جنگ است. شاید بتوان از این جهت دو تعارض را در تکوین و تداوم حقوق بین الملل مورد توجه دانست که در تردید همیشگی برخی برای انتساب مفهوم حقوق به حقوق بین الملل، بی تاثیر نمی باشد.

۲ نخست آن که، تولد مجموعه‌ای از قواعد بین المللی در نتیجه‌ی بزرگ ترین جنگ های تاریخ در جهت تقابل و ممانعت از جنگی دیگر، جهان را متوقع ساخت که این پدیده‌ی نوظهور جهان بندی نوینی ترتیب دهد و به بیان مقدمه‌ی

منشور ملل متحد، جهانیان را از مصائب جنگ مصون دارد. لکن، حقوق بین الملل که روابط جهانی را از انحصار سیاست خارج نمود، امروز مغلوب و دست مایه ی سیاست است. البته که تقدم تاریخی و محوریت سیاست و چه بسا میل و نیل دولت ها به عرصه‌ی بی مرز سیاست بر احدی پوشیده و پنهان نیست.

۳ دوم آن که، حقوق بین الملل در ذات خود محکوم و مجبور به اصل خود تحدیدی است و جز از این ره گذر نمی توانسته است که تولد و تکوین یابد. این

ضرورت اجتناب ناپذیر، ماحصل اصل برابری دولت ها در حقوق بین الملل است که البته توقع تحقق آن در عالم واقع دور و بعید به نظر می رسد. از جهتی دیگر خود دولت ها نیز هرگز اجازه‌ی تشکیل موجودیت فرادولتی و مستقل که منجر به تحدید حاکمیتی گردد را نخواهند داد و تشکیل چنین موجودیتی عملاً غیر ممکن است. بدین ترتیب است که جهان هیچ کدخدایی ندارد؛ فلذا سایه‌ی این مهم همواره بر موجودیت و مهم تر از آن، کارکرد و کیفیت عملیاتی حقوق بین الملل محسوس و مشهود است.

۴ نگاهی کوتاه بر عمل کرد و ساختار سازمانی مهم ترین نهادهای حقوقی و کیفری بین المللی، این مسئله را آشکار می سازد. بستر خود تحدیدی، مسیر پیشروی حقوق بین الملل را ناهموار و کند ساخته و ریل تفسیر پذیری را برای قطار خود کامگی دولت ها مهیا ساخته است. جمع این دو مهم، منجر به هزار و یک بی راهه و کور راه در مسیر توسعه‌ی حقوق بین الملل گردیده است که این موجودیت نوپا را از مسیر اصلی تحقق رسالت خود منحرف نموده و به سر منزل

خود کامگی می کشاند. همین است که حقوق بین الملل، امروز با استانداردهای دوگانه و چه بسا چندگانه‌ای مواجه است که اعتبار و قدرت عملیاتی را از این موجودیت سلب می نماید. این استانداردهای چندگانه در رفتار دولت ها و تفاسیر به نفع، حقوق بین الملل را یک حقوق تشریفاتی برای طبقات خاص تبدیل کرده که منافع آن برای دولت های قدرت مند و تعهدات آن خاصه‌ی دولت های ضعیف تر خواهد بود. این فرآیند منجر به جهان بندی خاصی با تقلید از جوامع اشرافی و بلوک بندی مجدد جهان خواهد شد.

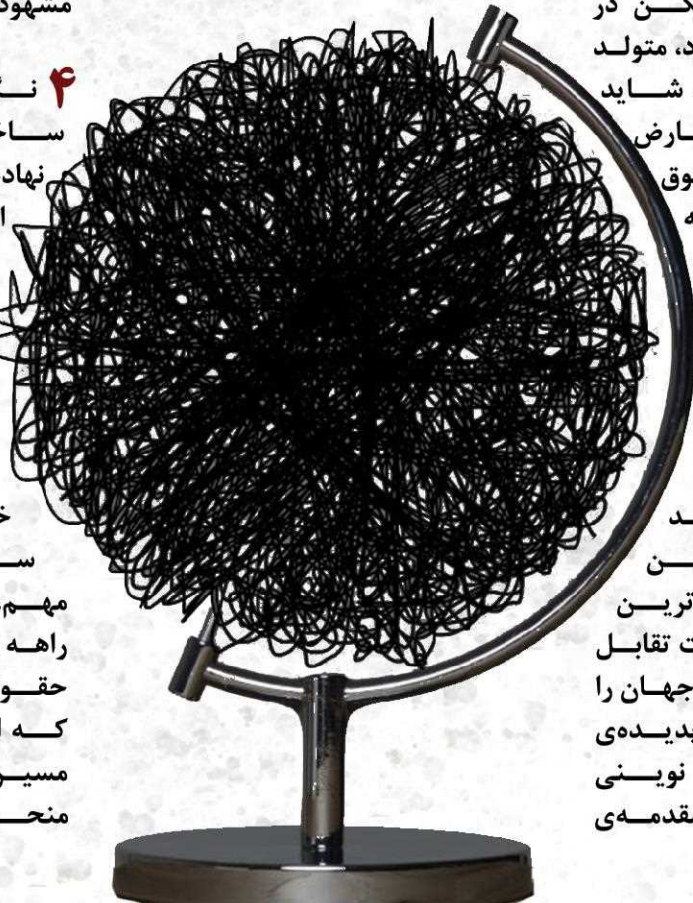
۵ با گذر از آن چه بیان شد، در عرصه‌ی جهان امروز که بشر به حد اعلی و اکثر پیشرفت خود در هر زمینه‌ی مادی و حقوقی رسیده است، این سوال هنوز بر

تفکر جهانی حاکمیت دارد که جنگ، به عنوان مفهومی به قدمت حیات انسانی، چگونه هنوز به قوت خود باقی است و چه بسا مجدد نیل به رشد کرده است؟ افزون بر این که این عرصه از پیشرفت بشری محروم نمانده و فجایعی رقم زده است که از حافظه‌ی بشری پاک نخواهد شد. حال، تفکر عموم در این میان به دنبال نقش حقوق بین الملل به عنوان آخرین پناه گاه صیانت از ابتدایی ترین حقوق بشری، حق حیات و امنیت، است.

۶ در پاسخ به این ابهام باید بیان داشت که پر واضح است که حقوق بین الملل موجودیتی انتزاعی است و تجلی آن در گرو تعهد دولت ها است؛ اما چنین نیست که منحصراً افسار پیش برد وضعیت جهانی به دست

دولت ها قرار گیرد. حقوق بین الملل با توسل به همه‌های افکار عمومی، اقدامات نهادهای غیردولتی و مستقل و تا حد امکان با استفاده از ظرفیت مادی و حقوقی نهادهای حقوقی و کیفری خود، تلاش بر این داشته است که در قدم اول از بروز اختلافات و در نتیجه‌ی آن، مخاصمات نظامی، جلوگیری به عمل آورد. اگرچه چندان در این امر موفق نبوده است لکن سعی در کاهش آثار آن داشته است.

۷ کوتاه سخن آن که حقوق بین الملل در ذات خود با محدودیتی بزرگ متولد شده است و همین امر، ظرفیت آن را برای مقابله با جنگ و جلوگیری مطلق از رویارویی دولت ها و چه بسا مقابله‌ی یک تنه با مفهوم بیحد و حصر سیاست، در نطفه خفه می نماید. چنین است که حقوق



دیکتاتور قانون‌مند

حجت‌کریمی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی



۱ قانون، زبان مشروعیت است؛ لذا هر آن‌چه قانون شد، باید مشروع باشد و هر آن‌چه مشروع است باید در قانون متجلی شود. اما این گزاره زمانی مبهم و خطرناک می‌شود که «قانون» نه محصول مشارکت عمومی، بلکه نتیجه‌ی اراده‌ی فرد یا گروهی باشد که با استفاده از اختیارات اضطراری، قواعدی را می‌سازد که قدرت خودشان را تثبیت و دائمی می‌کند.

۲ «دیکتاتور قانون‌مند» عنوانی است برای حاکمانی که پس از رسیدن به قدرت، برای تمرکز اقتدار، خواسته‌های خود را در قالب قانون، کدگذاری می‌کنند. جامعه معمولاً در برابر متن قانون کم‌تر مقاومت می‌کند و به تدریج یا آن را مشروع می‌پندارد یا دست‌کم در برابرش سکوت می‌کند. چنین دیکتاتوری خطرناک‌تر از دیکتاتوری آشکار مبتنی بر زور است؛ زیرا مردم در برابر زور می‌ایستند اما در برابر دیکتاتوری پوشانده شده

در واژگان حقوقی واکنش ضعیف‌تری دارند. سرشت نظم‌آفرین قانون سبب می‌شود جامعه حتی محتوای ذاتاً ناعادلانه را نیز معتبر تصور کند.

۳ کارل اشمیت، نظریه‌پرداز «وضعیت استثنایی»، در کتاب «الهیات سیاسی می‌نویسد» حاکم کسی است که درباره‌ی وضعیت استثنایی تصمیم می‌گیرد. همین لحظه‌ی تصمیم‌گیری است که نقطه‌ی آغاز دگرگونی قانون است؛ قاعده‌ای که قرار بود موقت باشد، به تدریج به قاعده‌ای دائمی تبدیل می‌شود. فرآیندی که اشمیت آن را گذار از

«دیکتاتوری کمیساریایی» به «دیکتاتوری حاکمیتی» می‌نامد. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که دیکتاتور قانون‌مند متولد می‌شود. این نوع دیکتاتوری معمولاً در جوامع بحران‌زده پدیدار می‌شود. مردم برای خروج از اوضاع دشوار، گرد یک رهبر قدرت‌مند یا کاریزماتیک جمع می‌شوند و فرامین او را به دلیل شرایط اضطراری اجرا می‌کنند. اما پس از عبور از بحران، فرامین اضطراری به تدریج به قواعد دائمی تبدیل می‌شوند و ساختار حقوقی را شکل می‌دهند؛ ساختاری که در ظاهر قانونی است اما در عمل از دل بحران، قدرت بی‌مهار خلق می‌کند.

۴ ناپلئون بناپارت در روزهای آشفته‌ی فرانسه، با تصویب «کد ناپلئون» ساختار اداری و قضایی را سامان داد؛ اما هم‌زمان آزادی مطبوعات را محدود کرد. او همه پرس‌ها را مدیریت نمود و نهایتاً به امپراطوری بلامنازع رسید. این همان استتالینیسم است؛ استثنایی به قانون دائمی است که اشمیت بر آن تأکید می‌کند. اما پدیده‌ی دیکتاتور قانون



WE THE PEOPLE OF THE UNITED NATIONS
DECLARED

to save succeeding generations from the scourge of war, which twice in our lifetime has brought untold sorrow to mankind, and

to reaffirm faith in fundamental human rights, in the dignity and worth of the human person, in the equal rights of men and women, of nations large and small, and

to establish a regime and support for the maintenance of peace, justice and international law, and to promote social progress and better living conditions in the world.

صلح به معنای نبود جنگ نیست، فضیلتی است که از نیروی جان مایه می‌گیرد.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

to ensure by the acceptance of principles and the institution of methods, that armed force shall not be used, save in the maintenance of international peace and security, and

to employ international machinery for the promotion of the economic and social advancement of all peoples.

بین‌الملل را اگرچه باید حقوق به شمار آورد و به وجود ضمانات اجرایی متناسب با ماهیت آن معترف بود، لکن این مهم نیز باید پذیرفته شود که حقوق بین‌الملل ماهیتی منحصر به فرد دارد و نباید ناتوانی آن در کنترل و ممانعت مطلق از جنگ را انکار نمود. حقوق بین‌الملل به نوعی، قانونی برای مواجهه با بی‌قانونی است؛ نه قانونی برای تنظیم مطلق روابط. گویی دفع افسد به فاسد است که اگر جهان نمی‌تواند دیواری مستحکم برای مقابله با خودکامگی ایجاد کند، حداقل بتواند سعی در کنترل آن داشته باشد. حقوق بین‌الملل موخر بر سیاست است و باید پذیرفت که مرزبندی این عرصه‌ی وسیع جز به خواست و عمل دولت‌ها محقق نخواهد شد.



قانون‌مند محدود به اروپا و گذشته نیست؛ خاورمیانه نمونه‌های معاصر روشنی دارد. جمال عبدالناصر در دهه‌ی ۱۹۵۰، در اوج بحران داخلی و جنگ سوئز، با شعار عدالت اجتماعی به قدرت رسید. فرمان‌های اضطراری

پساکودتا، که قرار بود موقت باشند، بعدها در قالب قوانین دائمی وارد ساختار حقوقی مصر شدند. «قانون وضعیت فوق العاده»، که برای «حفاظت از انقلاب» وضع شد، سال‌ها ادامه یافت و چارچوبی قانونی برای کنترل امنیتی و محدودکردن آزادی تجمع ایجاد کرد. این منطق بعدها در دوره‌های السادات و سپس عبدالفتاح السیسی ادامه یافت. در دوران السیسی، بحران پس از ۲۰۱۳ فضایی اضطراری ساخت. تثبیت سازوکارهای قدرت در قانون اساسی ۲۰۱۴ و اصلاحات بعدی، از افزایش دوره‌ی ریاست جمهوری تا نهادینه کردن نقش ارتش در سیاست، نمونه‌ی بارز تبدیل «اقتدار استثنایی» به «اقتدار قانونی» است.

۵ قانون با محتوای دیکتاتوری، در حقیقت اعلامیه‌ای از قدرت است. چنین قوانینی، چه در قالب قانون اساسی و چه در قالب قوانین عادی، ابزار تداوم اقتدار متمرکز می‌شوند. قانون اساسی با تعبیه نهادهایی که ظاهری بی طرف دارند اما در عمل وابسته به قدرت مسطند، مسیر ورود نیروهای مستقل به عرصه‌ی سیاست را مسدود می‌کند. این همان چیزی است که اشمیت در کتاب نگهبان قانون اساسی، به آن هشدار می‌دهد؛ یعنی نهادهای

حقوقی که بی‌طرف جلوه می‌کنند اما در واقع بازوی اقتدار مسطند. برتراند دو ژوونل در کتاب کلاسیک خود، قدرت، توضیح می‌دهد که قدرت، طبیعتاً توسعه طلب است و اگر مهار نشود، مرزهای خود را گسترش می‌دهد. این تحلیل ژوونل پیوندی مستقیم با مفهوم دیکتاتور قانون مند دارد. زمانی که جامعه در بحران، قدرتی

بزرگ را خلق می‌کند، آن قدرت پس از تثبیت، تمایل دارد از قیدهای اخلاقی و حقوقی فراتر رود. قانون، اگر بدون مشارکت عمومی و نظارت نهادی در اختیار قدرت قرار گیرد، از ابزار مهار به ابزار گسترش اقتدار تبدیل می‌شود.

۶ در این‌جا پیوندی میان دیکتاتور قانون‌مند و هیولای فرانکشتاین شکل می‌گیرد. دیکتاتور قانون‌مند همان هیولایی است که جامعه یا نخبگان در دوران بحران ناخواسته به او حیات می‌بخشند. همان گونه که ویکتور فرانکشتاین با نیت پیشرفت، موجودی را خلق کرد که از کنترل خارج شد، جامعه نیز با خلق قدرت بی مهار، هیولایی سیاسی می‌سازد که به تدریج خالق خود را می‌بلعد. این مضمون، در سطح نظری، همان هشدار ژوونل است؛ قدرت بی‌مهار، دیر یا زود چهره‌ای هیولایی پیدا می‌کند. هیولای فرانکشتاین در آغاز شرور نبود؛

اما طردشدگی و فقدان مرزهای اخلاقی، او را به موجودی انتقام‌جو بدل کرد. دیکتاتور قانون‌مند نیز ممکن است از دل نیاز جامعه به امنیت برخیزد اما وقتی قانون را از ابزار مهار قدرت به ابزار اعمال قدرت تبدیل می‌کند، به موجودی بدل می‌شود که نه تنها مخالفان، بلکه بنیان‌های جامعه را نیز فرسوده می‌کند.

سرانجام آن‌که، آفرینش قدرت بدون محدودیت، ساختن هیولا است؛ هیولایی که پس از خلق، خالق را در کام خود می‌کشد. جامعه‌ای که قانون را بدون نظارت، مشارکت عمومی و اخلاق سیاسی در اختیار فرد یا گروهی قرار دهد، دیر یا زود در برابر فرانکشتاین خودساخته‌اش خواهد ایستاد. راه‌هایی، نه کنار گذاشتن قانون، بلکه صیانت از آن از طریق شفافیت، گردش قدرت، نظارت واقعی و محدودسازی اقتدار است. تنها در این صورت است که قانون، زبان مشروعیت می‌ماند؛ نه ابزار توجیه دیکتاتور.

قانون با محتوای دیکتاتوری، در حقیقت اعلامیه‌ای از قدرت است. چنین قوانینی، چه در قالب قانون اساسی و چه در قالب قوانین عادی، ابزار تداوم اقتدار متمرکز می‌شوند.



اینترنت سفید، رسوایی جدید با ابتکار یلان ماسک آمریکایی

علی قاسمی نژاد

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شیراز



۱ اینترنت سفید این روزها به رسوایی تازه‌ای برای سیاستمداران جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است؛ موضوعی که با ابتکار ایلان ماسک، مالک شبکه‌ی اجتماعی ایکس (توییتر سابق)، آشکار شد. پیش از این، افرادی مانند جواد آذری جهرمی وزیر اسبق ارتباطات و جلال رشیدی کوچی نماینده‌ی مجلس یازدهم از وجود اینترنت سفید و دسترسی بدون فیلتر برای برخی مسئولان سخن گفته و آن را تأیید کرده بودند؛ اما اکنون قابلیت جدید شبکه‌ی اجتماعی ایکس این موضوع را دوباره برجسته کرده است.

۲ در ساعت‌های نخست فعال شدن این قابلیت که نشان می‌دهد هر کاربری از کدام کشور یا منطقه مدیریت می‌شود، صفحه‌های نمایندگان مجلس و چهره‌های سیاسی تندرو مورد توجه قرار گرفت. کسانی که از حامیان جدی فیلترینگ گسترده و طرح‌هایی مانند طرح صیانت بوده‌اند و بارها تلاش کرده‌اند شهروندان ایرانی را از اینترنت آزاد محروم کنند.

پس از افشای اطلاعات حساب کاربری افرادی مانند سعید

جلیلی، رسایی، امیرحسین ثابتی و نیز چهره‌هایی چون ستار هاشمی، وزیر ارتباطات دولت پزشکیان، روشن شد استفاده از اینترنت سفید، محدود به یک جریان سیاسی نیست. هیچ گروه و جناحی در اعطای رانت به حلقه‌ی نزدیکان خود احتیاط نمی‌کند. شاید به همین دلیل است که افراد اصلاح‌طلبی مانند عباس عبدی و محمدعلی ابطحی نیز در بزنگاه‌ها با سیم‌کارت‌های سفید به حمایت از دولت وفاق ملی می‌پردازند و رئیس‌جمهور پزشکیان نیز چندان تلاشی برای رفع فیلترینگ نشان نمی‌دهد. در این میان رفتار دانشجویان قابل توجه است؛ آن‌ها برای رفع فیلترینگ یوتیوب در دانشگاه، کارزار «نه

غیر این صورت حاضر نیستند خودشان از امتیازی بهره‌مند شوند که مردم از آن محرومند

افشای رسوایی توسط یک پلتفرم آمریکایی

آن‌چه این رسوایی را مهم‌تر می‌کند اقدام غیرمنتظره‌ی ایلان ماسک و شبکه‌ی اجتماعی ایکس است که تصویری واقعی‌تر از سیاستمداران جمهوری اسلامی ارائه داد. سال‌ها تلاش شده ایرانیان از ارتباط آزاد با جهان دور نگاه داشته شوند. یکی از ابزارهای اصلی این محدودیت، مسدودسازی دسترسی به اینترنت آزاد و محروم کردن مردم از استفاده‌ی بی‌دردسر از شبکه‌های اجتماعی، سایت‌ها و پلتفرم‌هایی که امکانات گسترده‌ای در اختیار

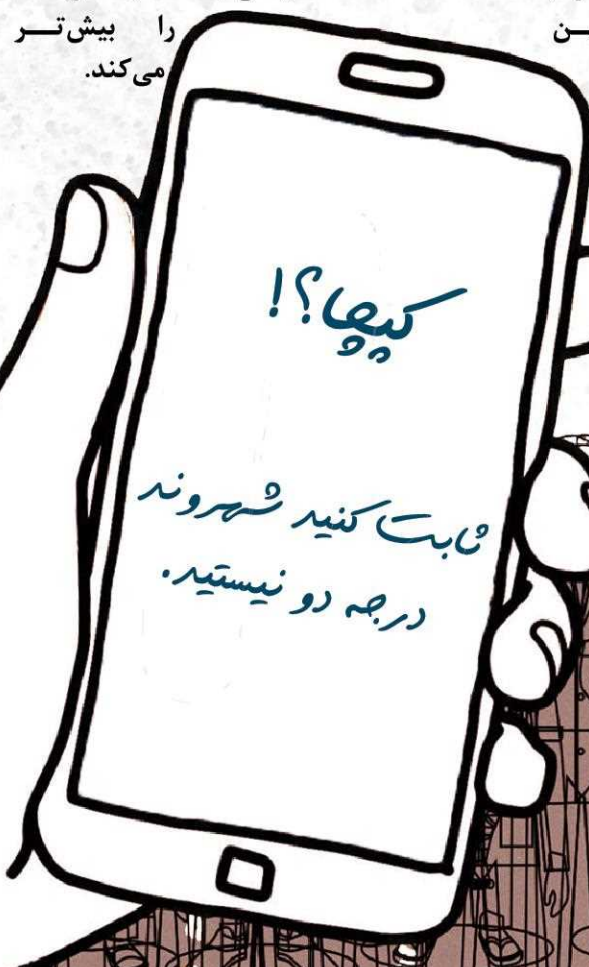
کاربران قرار می‌دهند. پژوهشگران، اساتید، دانشجویان و فعالان علمی برای دسترسی به منابعی مانند یوتیوب یا ابزارهای هوش مصنوعی باید از فیلترشکن استفاده کنند. تجار، بازاریان و صاحبان کسب‌وکارهای نو نیز برای حضور در شبکه‌هایی مانند اینستاگرام و گسترش

فعالیت خود با سد فیلترینگ روبه‌رو می‌شوند. در عمل، همه‌ی شهروندان ایرانی به جز گروه خاصی که سیم‌کارت سفید دارند، ناچارند علاوه بر هزینه‌ی اینترنت کند و بی‌کیفیت، هزینه‌ی خرید فیلترشکن را هم بپردازند. رسوایی فروش فیلترشکن توسط فرزندان برخی مسئولان دولت‌های گذشته نیز نشان داد اصرار بر ادامه‌ی فیلترینگ برای این افراد بدون منفعت نیست.

۳ سیاستمداران جمهوری اسلامی از شفافیت و گردش آزاد اطلاعات بیش‌ترین هراس را دارند. آنان با هر بهانه‌ای محدودیت ایجاد می‌کنند تا مردم از واقعیت سبک زندگی شان آگاه نشوند؛ سبکی که شامل امتیازاتی مانند استفاده از سیم‌کارت سفید است. این افراد هر روز در تریبون‌های رسمی علیه بی‌حجابی یا مذاکره با آمریکا شعار می‌دهند و چنین رفتارهایی را مصداق غرب زدگی معرفی می‌کنند؛ در حالی که خودشان با تکیه بر قدرت، محیط امنی برای امتیازات ویژه فراهم کرده‌اند.

آن‌ها با محروم کردن مردم از امکانات و تصویب قوانین سخت گیرانه، زندگی را برای شهروندان دشوار می‌کنند و زیرساخت‌ها را برای خودشان نگه می‌دارند.

۴ تنها اعضای این گروه هستند که می‌توانند جشن‌های عروسی لاکچری بدون رعایت موازین شرعی برگزار کنند، سیسمونی نوه‌های‌شان را از ترکیه تهیه کنند، فرزندان‌شان را به آمریکا، کانادا و اروپا برای کار و بفرستند و با آسودگی کامل از سایت‌ها و رسانه‌های جهانی استفاده کنند تا هر چه می‌خواهند توییت کنند. به این فهرست باید امتیازاتی مانند فروش نفت توسط آقازاده‌ها را نیز باید افزود. بعید نیست این فهرست هر روز بلندتر شود و رسوایی‌های تازه‌تری منتشر گردد؛ وضعیتی که بی‌اعتمادی مردم و شکاف میان جامعه و حکومت را بیش‌تر می‌کند.





واکاوی آینده‌ی سیاست خارجی ایران

ناگفته‌های مدل چهارم

کسری زمانی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه هیراز



۱ سیاست خارجی در ادبیات روابط بین‌الملل یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای هر دولت در جهت حفظ بقا، گسترش قدرت و تأمین منافع ملی است. با توجه به خصایص نظام بین‌الملل، هر دولت برای امنیت و توسعه‌ی خود ابزارهای هویتی، نهادی، اقتصادی و امنیتی را به گونه‌ای با سیاست خارجی خود تنظیم می‌کند

که دارای بیش‌ترین سازگاری با ساختار قدرت جهانی و منطقه‌ای باشد. این ساختار و نظم بین‌المللی، دولت‌ها را مجبور به استراتژی عقلانی می‌کند زیرا هزینه‌های اشتباه در سیاست خارجی به طور مستقیم تبدیل به تهدیدات امنیتی و اقتصادی می‌شود. ایران به عنوان یک کنش‌گر مهم در خاورمیانه از نظر تاریخ و مباحث ژئوپلیتیک نمی‌تواند نسبت به

فشارهای نظام بین‌الملل، رقابت قدرت‌های بزرگ، تحولات انرژی و تکنولوژی، رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای و تغییرات اساسی و رفتار سایرین بی تفاوت باشد. پس بررسی آینده نگری سیاست خارجی جمهوری اسلامی مستلزم فهم دقیق از محیط بین‌المللی، نقش قدرت‌های بزرگ و محدودیت‌های تحمیلی ساختار داخلی است. در سال‌های اخیر افزایش فشارهای ژئوپلیتیک، رقابت شدید بین ایالات متحده آمریکا با چین، تحولات

امنیتی در خلیج فارس، اتفاقات جهان عرب و محدودیت‌های نظم اقتصادی اهمیت اتخاذ یک استراتژی دقیق و انعطاف‌پذیر را برای سران جمهوری اسلامی دوچندان کرده است. در این یادداشت سه سناریوی اصلی برای سیاست خارجی آینده‌ی جمهوری اسلامی بررسی خواهد شد. سناریوهایی که برگرفته و استخراج‌شده از ساختار بین‌الملل، محدودیت‌های داخلی و الگوهای تاریخی سیاست خارجی می‌باشد.

سناریوی اول، استمرار الگوی خصومت و انزوای ساختاری
نخستین احتمال، ادامه‌ی الگوی خصومت و تقابل با بخش بزرگی از جامعه‌ی بین‌المللی است؛ الگویی که طی حیات جمهوری اسلامی در قالب شعارهای ضدنظام بین‌الملل، تقابل با آمریکا، بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای بین‌المللی و تأکید بر استقلال‌گرایی ایدئولوژیک تبلور یافته است. پی‌آمد طبیعی چنین سیاستی، افزایش هزینه‌های امنیتی، فشارهای تحریمی، محدودشدن روابط اقتصادی و کاهش قدرت مانور سیاسی است. در چارچوب این سناریو، ایران با همان مسیر کنونی پیش می‌رود و در نتیجه، قطعاً دچار تداوم بن بست راهبردی می‌شود؛ وضعیتی

که نه امکان ادغام در اقتصاد جهانی را فراهم می‌کند و نه سطحی از بازدارندگی پایدار ایجاد می‌کند. یکی از نشانه‌های این شرایط، رفتار اخیر چین پیش از حمله‌ی آمریکا و اسرائیل به ایران است؛ چین با امضای توافق تعرفه‌ای با آمریکا عملاً نشان داد برای مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیک خود، آماده‌ی تعدیل و بازنگری روابط با ایران است (البته قبلاً و بارها و بارها هم چنین اقداماتی انجام داده است همچون موضع‌گیری در خصوص جزایر سه‌گانه). چنین رفتاری نشان می‌دهد که اقتصاد چین نمی‌تواند به‌خاطر روابط سیاسی با ایران، هزینه‌های سنگین تقابل با واشنگتن را بپذیرد. بنابراین در صورت تداوم الگوی کنونی، ایران در موقعیتی قرار می‌گیرد که حتی شرکای سنتی یا به اصطلاح راهبردی

نیز حاضر نیستند ریسک‌های ژئوپلیتیک ناشی از رویارویی ایران با آمریکا و متحدانش را تحمل کنند. نتیجه‌ی این روند، ادامه‌ی فشار، انزوا، کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و تشدید تهدیدهای امنیتی است. این سناریو بیش‌ترین شباهت را به الگوهای خودانزوایی ساختاری در برخی دولت‌های ایدئولوژیک قرن بیستم دارد.

سناریوی دوم: چرخش راهبردی به سوی نظم منطقه‌ای و الگوی نرمال‌سازی

دومین مسیر، حرکت به سمت نوعی نرمال‌سازی در قالب تعامل ساختاری با کشورهای منطقه و استفاده از فرصت‌های اقتصادی و امنیتی جدید است؛ الگویی که در سال‌های اخیر بیش از همه در عربستان سعودی محمدبن سلمان قابل‌مشاهده است.

. اصلاحات گسترده در اقتصاد، تحول در چهره‌ی اجتماعی و فرهنگی، کاهش تنش‌های خارجی و بازطراحی نقش عربستان در روابط بین‌الملل باعث شده این کشور به یکی از مهم‌ترین بازی‌گران در شکل دهی نظم جدید خاورمیانه تبدیل شود. در صورت حرکت ایران به سمت چنین الگوی منطقه‌گرایی سازنده، احتمال شکل‌گیری روابط پایدار با کشورهای عربی، کاهش تهدیدهای امنیتی، جذب سرمایه‌ی خارجی و ادغام نسبی در اقتصاد منطقه‌ای افزایش می‌یابد. تجربه‌ی عربستان نشان می‌دهد که تنش‌زدایی هوش‌مندانه با آمریکا و چین، هم‌زمان با توسعه‌ی داخلی، می‌تواند یک کشور را از حاشیه به مرکز نظم منطقه‌ای تبدیل کند. جمهوری اسلامی ایران برای چنین سناریویی باید تحولات و



اصلاحاتی که بیش‌تر در حوزه‌ی
نخبگان داخلی است، بکار گیرد.
مواردی هم‌چون:

- ۱- باز تعریف تهدیدات و منافع
ملی در چارچوبی عمل‌گرایانه‌تر،
 - ۲- کاهش هزینه‌های تقابل
منطقه‌ای،
 - ۳- تنظیم مجدد روابط با قدرت
های بزرگ‌طوری که نه باعث
وابستگی شود و نه باعث
خصومت و درگیری مستمر،
 - ۴- اصلاحات اقتصادی و نهادی
داخلی که بتواند زیرساخت
تعامل سازنده را فراهم کند.
- با این حال اجرای آن به شدت
وابسته به اراده‌ی سیاسی داخلی
است.

**سناریوی سوم: ظهور یک رهبر
اصلاح‌گر از نوع دنگ شیائوپینگ
و ژوئن لای**

سومین سناریوی مهم، ظهور
فرد یا جریان سیاسی است که
نقشی مشابه دنگ شیائوپینگ و
ژوان لای در چین ایفا کند؛ یعنی
راهبر یا مجموعه‌ای از نخبگان که
قادر باشند بدون فروپاشی نظام
سیاسی، تحول ساختاری،
ایدئولوژیک و نهادی ایجاد کنند.

دنگ در چین پسمائو نه نظام را
سرنگون کرد و نه اصول بنیادین
آن را حذف؛ اما با واقع‌گرایی
شدید، اولویت‌دادن به توسعه، و
خروج از تقابل ایدئولوژیک با
جهان، مسیر چین را تغییر داد.
ژوان لای نیز در مقام معمار
دیپلماسی مدرن چین، نقش
بنیادینی در هدایت کشورش به
سمت واقع‌گرایی و خروج
تدریجی از فضای انقلابی اولیه
داشت. در ایران نیز ممکن است
در چارچوب «نظریه‌ی جریان
سوم» یا از دل ساختار سیاسی،
شخص یا جریانی ظهور کند که
بدون شکستن کلیت نظام، نوعی
آسیب‌زدایی نرم و تدریجی انجام
دهد؛ یعنی فاصله‌گرفتن از برخی
ایده‌های ناکارآمد غیرملی و
حرکت به سوی نوعی
دولت-ملت توسعه‌محور. این
سناریو نیز باید دارای شرایط و
ضوابطی از قبیل ذیل باشد:

- ۱- تغییر در برداشت نخبگان از
تهدیدات،
- ۲- هم‌سویی فکری و اجماع
نسبی میان بخش‌هایی از
ساختار قدرت،
- ۳- فشارهای اقتصادی بیش‌تر و

و بسیار شدیدتر که وضع موجود
را غیرقابل تحمل کند،

- ۴- در آخر، پدیدارشدن یک بال
اصلاح‌طلب درون‌ساختاری که
توانایی انجام تغییرات عمیق
داشته باشد و از طرفی در همراه
کردن افراد بی‌طرف و احزاب
دیگر موفق باشد.

این سناریو، اگرچه از نظر
تاریخی کم‌احتمال‌تر از دو
سناریوی دیگر است، اما از نظر
تأثیرگذاری بلندمدت، تحول‌زا
ترین حالت ممکن است. تجربه
ی چین نشان داد که اصلاحات
ساختاری می‌توانند یک کشور را
ظرف دو دهه، به قدرت اقتصادی
جهانی تبدیل کنند، بی‌آن‌که
نیاز به فروپاشی یا انقلاب
جدیدی باشد.

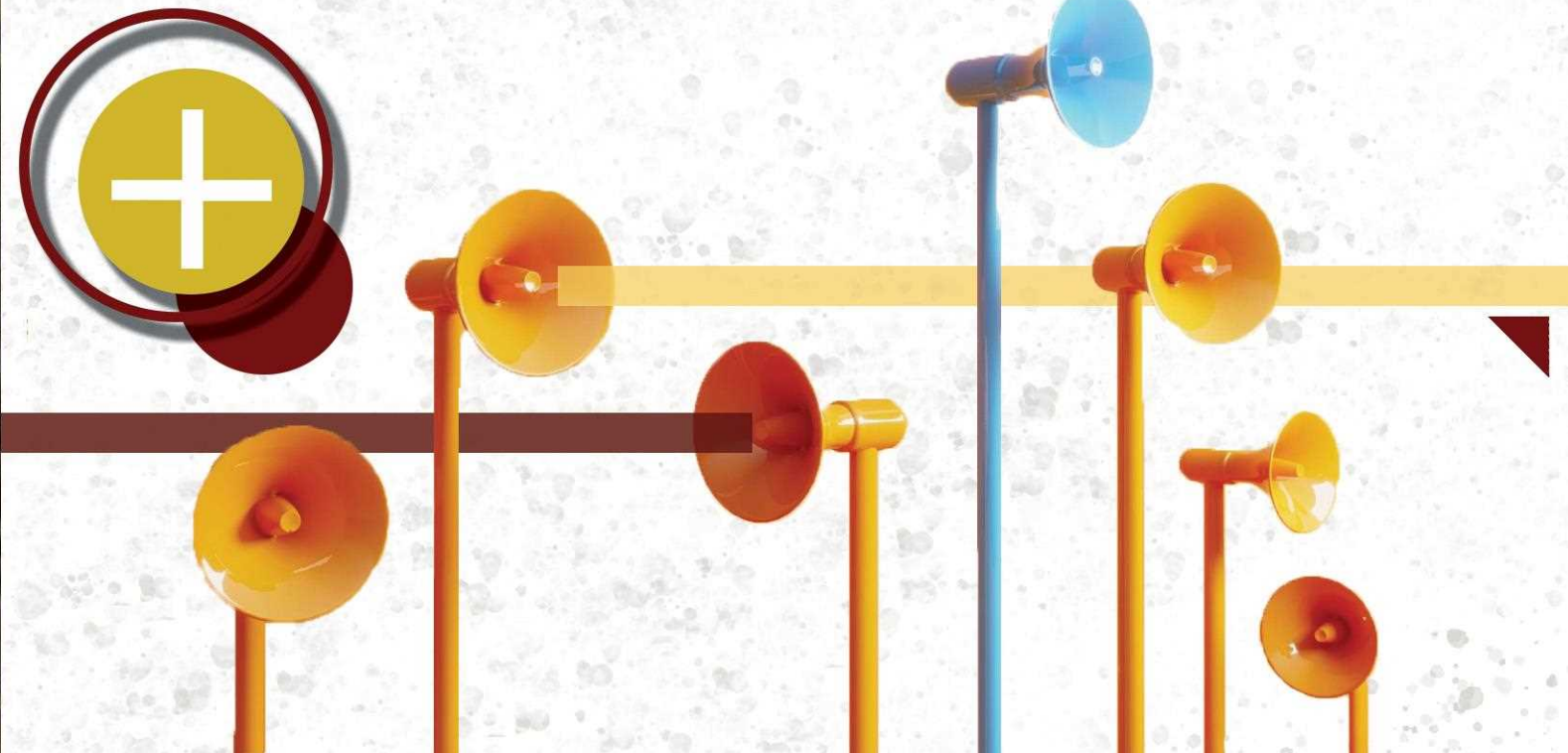
سناریوی نخست در شرایط
کنونی بیش از هر زمان دیگری
نشانه‌های بن‌بست راه‌بردی را
بروز داده است. در سال‌های
اخیر، قطع یا تضعیف بازوهای
نیابتی ایران در منطقه و تغییر
رفتار برخی گروه‌های هم‌سو،
نشان‌دهنده‌ی کاهش کارآمدی

ابزارهای فشار سنتی ایران است.
اقداماتی مانند استفاده‌ی
انصارالله از موشک هایپرسونیک،
در چارچوب نظام بین‌الملل
چندان قابل پذیرش نیست؛ زیرا
قدرت‌های بزرگ نسبت به
شکسته‌شدن انحصار تسلیحاتی
حساس بوده و گسترش فن‌آوری
های پیش‌رفته‌ی نظامی در میان
بازی‌گران غیردولتی را تهدیدی
علیه ثبات منطقه‌ای می‌دانند. در
سناریوی دوم احتمال موفقیت
وجود دارد؛ هرچند ممکن است
زمان طلایی آن رو به پایان
باشد. علت

این امر،
ورود
مستقیم
آمریکا و
اسرائیل
به
سطحی از
تقابل با
ایران
است که
عقب

نشینی از آن برای هیچ‌یک از
طرفین آسان نیست؛ زیرا می
تواند نشانه‌ی ضعف تلقی شود.
با این حال، شخصیت‌گرایی
سیاست خارجی آمریکا یک
متغیر مهم است. فردی مانند
ترامپ که تصمیم‌گیری مبتنی
بر معامله‌گری دارد، ممکن است
امکان توافق را افزایش دهد؛ اما
سخت‌گیری اسرئیل و فشار لابی
های امنیتی می‌تواند حتی این
فرصت شکننده را نیز مسدود
کند. بنابراین این سناریو هنوز
ممکن است؛ اما هزینه‌های آن
نسبت به گذشته به طور چشم
گیری افزایش یافته است.
سناریوی سوم نیز با
محدودیت‌های جدی روبه
رو است. نخست، افکار
عمومی داخلی که بخش
قابل توجهی از آن،
دیدگاهی انتقادی نسبت به
جریان‌های سیاسی فعلی
دارد. دوم، فشارهای فزاینده‌ی
اسرائیل به عنوان شریک
راهبردی آمریکا مانع از آن می
شود که واشنگتن از بروز چنین
اصلاحاتی در قالب جمهوری اسلامی
استقبال کند. بنابراین، این
سناریو اگرچه از نظر نظری
امکان‌پذیر است، اما از
نظر عملی با موانعی
عمیق در سطوح
داخلی، منطقه‌ای و
بین‌المللی روبه‌رو
است.

۴ در نهایت، آن
چه ورای همه
ی سناریوها،
راهبردها و
کشاکی
های
سیاسی
باقی می





الزامات جديد



در دوران جديد

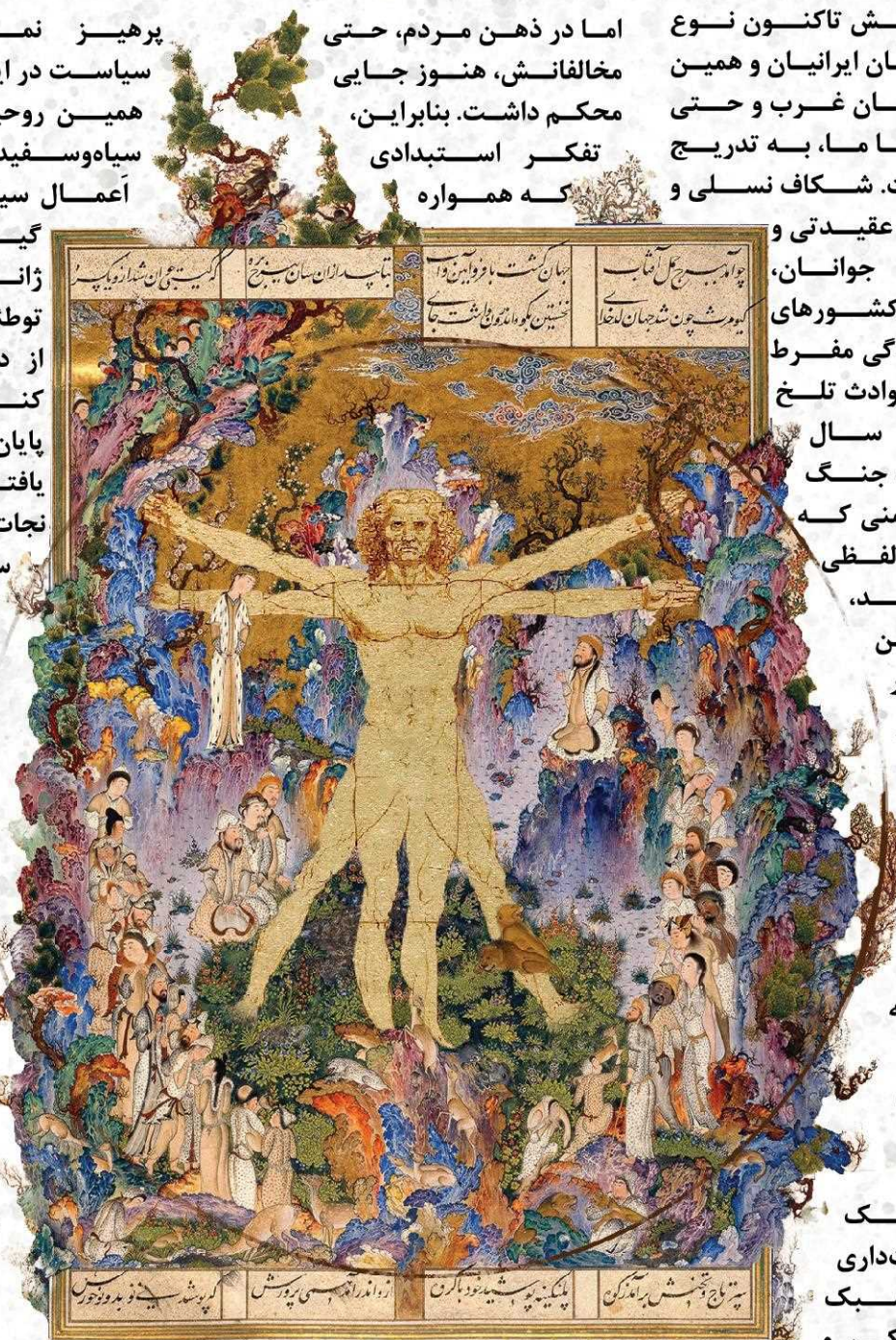


نوید کلهرودی

مدرس مهمان علوم سیاسی در دانشگاه تهران



پرهیز نمود. رادیکال شدن سیاست در ایران اما همواره از همین روحیه استبدادی و سیاه‌وسفیددین شخصیت‌ها و اعمال سیاسیون ریشه می‌گیرد. شکل‌گیری ژانری به نام توهم توطئه در افکار ایرانیان کنون، جست‌وجویی پایان‌ناپذیر برای یافتن یک قهرمان و نجات‌دهنده و البته سیاسیون را با یک اقدام خادم و با اقدام دیگری خائن دانستن، از ویژگی‌های این فرهنگ است. بنابراین تا حد امکان باید از ورود به این فضا پرهیز کرد و شاید ساده‌ترین راه داشتن نوعی تفکر انتقادی به هر سخن و فکری است که این روزها بیش از همه در شبکه‌های اجتماعی جاری است.



اما در ذهن مردم، حتی مخالفانش، هنوز جایی محکم داشت. بنابراین، تفکر استبدادی که همواره

از یک دهه پیش تاکنون نوع مناسبات سیاسی میان ایرانیان و همین‌طور مواجهه‌ی جهان غرب و حتی همسایگان ایران با ما، به تدریج تغییر یافته است. شکاف نسلی و تغییرات گسترده‌ی عقیدتی و فکری در میان جوانان، پیشرفت سریع کشورهای منطقه و عقب‌ماندگی مفرط ایران از آن‌ها، حوادث تلخ سیاسی در چند سال گذشته و در نهایت جنگ مستقیم با دشمنی که همواره به صورت لفظی تهدید می‌شد، نموده‌هایی از این تغییرات گسترده در ذهن و ضمیر ایرانیان هستند. در چنین شرایطی، الزامات کنش ورزی در سیاست باید چه باشد؟ این یادداشت تلاش می‌کند به صورت کوتاه به برخی نکات در این باب اشاره کند.

استبداد تنها یک شیوه‌ی حکومت‌داری نیست بلکه در سبک زندگی و نوع تفکر و

مواجهه‌ی مردمان یک کشور با یک دیگر نیز اثرگذار است. مشهور است که می‌گویند پس از فروپاشی اتحاد شوروی این حکومت برچیده شد اما در ذهن مردم، حتی مخالفانش، هنوز

به حذف و عدم تحمل دیگری و عدم گفتگو می‌انجامد میراثی ناخوانده است که برای هر نوع کنش‌ورزی دقیق و منصفانه و با هدف توسعه‌ی ایران باید از آن

گسست نظری و

عملی لازم است.

از آن‌جا که احتمالاً خواننده‌ی این یادداشت بیش‌تر دانشجویان هستند، ذکر دو نکته را لازم می‌دانم.

رئسانس ايراني



عقل فعال به انسان قوه و اصلی می‌بخشد که به واسطه‌ی آن بکوشد، یا به واسطه‌ی آن انسان بتواند خود برای دستیابی به سایر کمالاتی که برای او باقی مانده است تلاش کند. آن اصل، علوم بدیهی و معقولات اولیه‌ای است که در قوه‌ی ناطقه‌ی نفس به دست می‌آید.

فارابی، محمد، رساله سیاست مدنی، قرن ۳ هجری قمری

اول آن که خروج از یک وضعیت بدون آن که نوعی تئوری و بدیلی برای آن وضعیت بسازیم امکان پذیر نیست. این تئوری بیش از هر چیز باید ملی اندیشیدن، احترام به حقوق فردی، ملت ایران را به مثابه‌ی شهروند و نه صرفاً امت مسلمان دیدن را پاس بدارد. از همین رو تلاش برای عدم تکرار مواضع مسموم و ناصحیح و برآمده از آشفتگی تئوریک جایی عجیب و غریب به نام "جنبش دانشجویی" اولین قدم در این مسیر برای شما است. ایرانیان و دانشجویان نسل جدید، اگرچه به طور شهودی فهمیده‌اند که باید از امثال علی شریعتی و امثالهم به سمت فروغی و قوام کوچ کنند اما باید به خصوص در زمان دانشجویی و در این فرصت، ذهنی نظام‌مند و قوام یافته برای خود شکل دهند که بتواند به شکل منسجم و تئوریک از ایران دفاع کند. دوم گسست لازم گسست عملی است. نمی‌توان مدام به دوری از دو

دو جناح سیاسی کنونی جمهوری اسلامی اشاره کرد و شعارش را داد اما برنامه‌های دانشگاه را با حضور سیاسیون جلو برد. امروز بیش از همیشه می‌دانیم که این افراد تا چه حد جوانان را نردبان بالارفتن از قدرت خود می‌دانند؛ تا چه حد کم‌سواد و ناکارآمدند و تا چه حد اهل رانت و معامله و مخفی‌کاری‌اند. پس باید از اساس این اهالی سیاست را بایکوت و پایشان را از نهاد دانشگاه قطع کرد. روی گردانی از این جماعت و به جایش گشودگی به سمت افراد علمی، اساتید دانشگاهی و بحث در باب کتاب و مقاله و ... گامی اساسی در جهت یک تغییر اساسی است.

توجه به تجربه تاریخی

نسل انقلابیون ۱۳۵۷ برای پیچیدگی‌های جهان سیاست

پاسخ‌هایی ساده داشت. انقلابی و آرمانی می‌اندیشید. فداکار و خوش‌نیت بود اما در جهل به تاریخ و سیاست و منطق مناسبات قدرت زندگی می‌کرد. تاریخ ایران را کژووارونه و ایدئولوژیک خواند و تصور می‌کرد دین یک امر دستوری و از بالا است که می‌تواند ظرف مدتی کوتاه در میان همه جایش بیاندازد.

” نمی‌توان مدام به دوری از دو جناح سیاسی کنونی جمهوری اسلامی اشاره کرد و شعارش را داد اما برنامه‌های دانشگاه را با حضور سیاسیون جلو برد.“

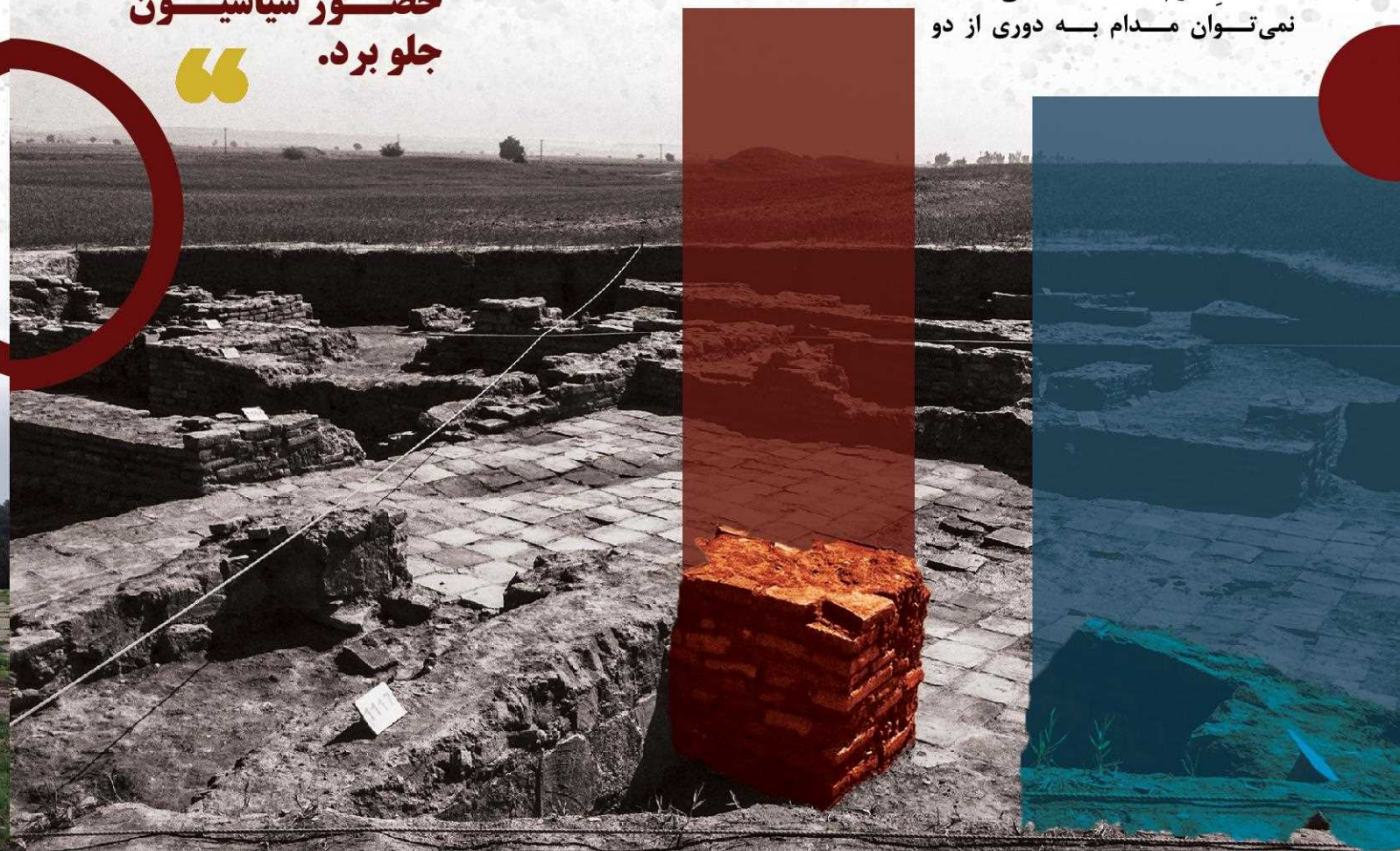
درست همان‌گونه که حکومت پیش از ۵۷ هم چنین تصویری را در مورد نوعی ملی‌گرایی از بالا داشت. عدم درک تجربه‌ی تاریخی ایرانیان و عدم درک این نکته که تعادلی میان دین‌داری و ملی‌بودن ایرانیان توسط خودشان همواره برقرار بوده، موجب شد تا پهلوی به دام باستان‌گرایی بیفتد و سقوط کند و اکنون نیز دین حکومتی باعث شده، به گواه آمارها و نظرسنجی‌های رسمی، تغییری شگرف در باورهای مذهبی ایرانیان رخ دهد و جامعه به سمت نوعی عرفی‌گرایی پیش برود. شکل‌گیری موج ناسیونالیسم جدید در ایران همان اندازه که نشان‌دهنده بازگشت ایرانیان به مفهوم ایران، به خصوص در هنگامی است که کلیت کشور را خطر تهدید می‌کند، نشان‌دهنده یک امر منفی نیز است و آن اتکا به ناسیونالیسم افراطی به مثابه‌ی یک ایدئولوژی است. یعنی حالا که مشخص شده ایران به مثابه ی یک مفهوم و شاید تنها مفهوم

هنوز آبرودار و آبروبخش در سیاست وجود دارد، همه‌ی گروه‌های سیاسی تلاش می‌کنند رویش سوار شوند. مخالفان حکومت، قرائت خودشان از ایران را دارند و حکومت هم با اقدامات عجیبی همچون گذاشتن مجسمه‌ی شاپور در میدان انقلاب تلاش دارد مفهومی را که سال‌ها است به آن بی‌اعتنایی کرده از آن خود کند. همین‌جا است که دانشجو به واسطه‌ی خصلت محقق بودنش باید با هر دو این مدل‌ها از دید پرسش‌گری و تفکر نقادانه وارد گفتگو شود و هیچ یک را نپذیرد و تحت تأثیرشان نباشد.

آخر.

شکل‌گرفتن فضایی رادیکال در سیاست امروز ایران، غلبه‌ی نگاه نوستالژیک و گذشته‌گرایی صرف، حذف هر کس که ذره‌ای متفاوت با ما فکر می‌کند و ... همه، واکنش جامعه‌ای است که در چهار دهه‌ی گذشته فرصت زیست مدنی و پذیرش تکثرش از

سوی حکومت سلب شد. در فضای کنونی که بخشی از افکار عمومی را حتی خارج از ایران با تصمیم‌هایش شکل می‌دهد (مانند قضیه‌ی سیم‌کارت سفید و اقدام ایلان ماسک) و در شرایطی که کشور در حل‌کردن بدیهی‌ترین حقوق مردمش یعنی هوا و آب در مانده است نمی‌توان توقع داشت که عامه خشمگین نباشند؛ اما باید به خاطر داشت که خشم و حق‌خواهی ملت را باید آنان که دستی پاک و ذهنی روشن دارند به سمتی درست هدایت کنند تا این حق‌خواهی ملت تلف نشود و بار دیگر موجب یاس و ناامیدی مردم نگردد. این‌جا است که دانشجویی که به سیاست پیچیده نگاه می‌کند و پاسخ ساده برای همه چیز ندارد، کمک‌کننده‌ی اصلی است.





روشن فکری



هم چنانچه که نسل اول روشن فکری در کتب از مسئله مبتنی بر یک تجاوز فاعل بوده
هم اکنون هم گویا وضعیت تفاوت کم تفاوتی نگرفته. در هیچ کاغذها منتشر شده و گویا
یکمایل بر کسب نوشته بود که این در برابر همه جریانها و تفکرها در ایران در دورهای گذشته
قدرت بر هر قدر. این یک معنا دارد که این نوع است که لازم است یک باز فواید یک
نقشه که در کنارها و معانی ایران باشد ایجاد شود که هم نه به طور دیگر تر:

فکری



۱ روشن فکری در ایران با رویکردی واکنشی و بلا تکلیف، در انتظار موجهای اجتماعی و تحركات جنبشهای گوناگون نسبت روشنی با گفتمان ملی نتوانسته است ایجاد کند. با وجود عدم تنقیح نسبت خویش با مولفههایی که گفتمان ملی را تقویت می کند، هر کنش روشن فکرانه ای بازی در زمینی است که خطوط بازی در آن مشخص نیست و نمی توان بازنده یا برنده یا پیش برنده ای در آن مشخص کرد.

شود؛ همان اندیشه ای که گمان می برد اگر انقلاب اسلامی پیروز شود، تمام بحرانهای موجود برطرف می شود. گویی همگی ما، چه اصحاب تحجر و چه روشن فکران، در یک زمین برهوت بازی می کنیم.

خود ساخته قرار می گیرد و در این مرحله روشن فکر هم خود می تواند عاملی برای بحرانهای موجود قلمداد کرد. در این موقعیت پوپولیسم ظهور می کند؛ روشن فکران به مثابه ملازمان امر عرفی، تبدیل به بلندگوهای افکار عمومی به شکل سخیف آن می شوند.

روشن فکر ایرانی بیش تر منتقد قدرت بود تا مولد معنا. او در برابر قدرت ایستاد، اما کم تر کوشید زبان مشترکی بسازد.

۲ روشن فکری در ایران به معنای عام خویش با فرض گرفتن محوریت امر سیاسی و باز تعریف امر فرهنگ، امر اجتماعی و امر اخلاقی حول محور آن، از گفتمان ملی مغفول ماند و با تنزیل مرتبت کلان روایت هایی همچون تقویت گفتمان ملی به دعوای سیاسی روی آورد. گویی در دست داشتن قدرت سیاسی می تواند حلال تمامی مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باشد. در حوادث ۱۴۰۱ قرائتی از سوی نخله های روشن فکری وجود داشت مبنی بر این که اگر نظام سیاسی تغییر کند، مسائل اقتصادی ایران برطرف می

همه محکوم به این توهم هستیم که قدرت سیاسی اقتدار هم می آفریند و مسائل و مشکلات عیدیه ای ما را حل و فصل می کند. روشن فکر ایرانی بیش تر منتقد قدرت بود تا مولد معنا. او در برابر قدرت ایستاد، اما کم تر کوشید زبان مشترکی بسازد که بتواند جامعه را گرد ایده ای واحد جمع کند. گفتمان ملی نه با مخالفت صرف با قدرت، بلکه با ایجاد افق مشترک میان مردم و نخبگان ساخته می شود. در وضعیتی که امر سیاسی، اصل قرار می گیرد و دیگر ابعاد امر ملی، حول محور این اصل



در این وضعیت روشن فکر صرفاً کسی است که سخن عامه ای مردم را باز گو می کند و منتقد قدرت حاکم می باشد و مراقب است سخنی نگوید که به تریج قبای مردم بر بخورد و این خبط ایجاد می شود که گویی روشن فکر، باید مانند یک کاندیدای انتخاباتی، به نحوی باشد که عامه ای مردم را در گرد خویش جمع کند.

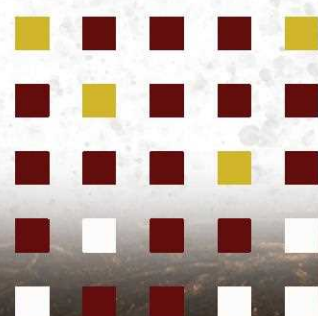
مسئله روشن فکر در ایران از همان اول ایام مولد معنی با تحجر است. هم دارد. فراموش نکنیم که در هر یک از اینها و اینها و اینها مردم را که با تاریخ است نه مردمان اوضاع ملک و مردم و کشور

۴ گسست های اندیشگانی و نبود قدرت و توان انسجام دهنده ی گفتمان ملی، بحرانهایی هستند که می توان ریشه شان را در انقطاع و زیست جزیره ای روشن فکری در ایران مشاهده کرد. عدم وجود رویکرد پدیدارشناسانه و غلبه ی رویکرد ایدئولوژیک اندیش بر شبه نظام های اندیشگی، خود عامل مهمی است در شکست تقویت گفتمان ملی!

درون گفتمانی خویش برگردیم و مولفه های نظام اندیشگی خویش را باز تعریف و تنقیح کنیم؛ و الا با رویکرد جزیره ای و منقطع، راه به جایی نمی بریم.

روشن فکر مراقب است سخنی نگوید که به تریج قبای مردم بر بخورد.

در این موضوع هم روشن فکران و اصحاب تحجر، هر دو به سهم خود، نتوانسته اند بر این مسئله فائق آیند و گفتمان هر دو نتوانسته است کمکی به گفتمان ملی بکند. در نتیجه باید به باز تعریف آکسیوم های



I'm a fake intellectual.

دو قرائت از ایران گرفت

چرا مقایسه‌ی طباطبایی و فیروزی خطا است؟



صبا مقیسه
پژوهش‌گر مسائل ایران



پاسخ به دو سطح از بحران‌های ایران معاصرند؛ یکی بحران دولت و بنیان‌های نظری حکم رانی و دیگری بحران قرائت دینی از سیاست و ظرفیت‌های فقهی. این دو افق نظری نه رقیب هستند و نه الزاماً در تضاد؛ بلکه دو ساحت متفاوت از مسئله‌ی ایران را روشن می‌کنند.

۳ پروژه‌ی فکری طباطبایی، چه در قالب نظریه‌ی ایران‌شهری و چه در قالب نقد زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران، اساساً به بحران «دولت» نظر دارد؛ نه دولت به عنوان یک نهاد اجرایی، بلکه دولت به عنوان یک صورت‌بندی مفهومی و یک

تجربه‌ی تجدد، بنیان‌های یک «عقلانیت سیاسی» را احیا کند؛ عقلانیتی که برای تکوین دولت مدرن، ستون فقرات آن ضروری است. به عبارت دیگر، طباطبایی از سطح «بنیان‌های مفهومی دولت» سخن می‌گوید نه از سازوکارهای درونی فقه؛ نه از

۱ چندی پیش در یکی از گروه‌های تحلیلی-سیاسی شاهد بحثی بودم که در آن اندیشه‌های مرحوم سیدجواد طباطبایی و مرحوم داود فیروزی در کنار یک دیگر قرار گرفته و به صورت مستقیم با هم مقایسه شده بودند. این مقایسه در ظاهر امری طبیعی به نظر می‌رسید، اما برای من به عنوان دانش‌آموخته‌ای در حوزه‌ی علوم سیاسی، نکته‌ای بنیادی را آشکار کرد. این‌که چنین سنجشی تنها زمانی معنا دارد که هر دو متفکر در یک افق نظری واحد سخن گفته باشند. حال آن‌که طباطبایی و فیروزی هر یک از درون سنتی متفاوت، با مسئله‌ی مندی‌های متمایز و ابزارهای معرفتی ناهم‌ساخته به بحران ایران پرداخته‌اند. از همین رو، برای روشن‌تر شدن ابعاد این تفاوت و پرهیز از ساده‌سازی‌های رایج، بر آن شدم این یادداشت را بنویسم و نشان دهم که چرا این دو دستگاه فکری نه قابل تقابل‌سازی‌اند و نه در چارچوبی واحد قابل داوری؛ بلکه هر یک پاسخی به سطحی متفاوت از مسائل ایران معاصر عرضه کرده‌اند.

۲ در بحث‌های عمومی و حتی در برخی محافل سیاسی، اغلب می‌گویند اندیشه‌ی سیدجواد طباطبایی و داود فیروزی را در یک میدان مشترک قرار داده و آن‌ها را به صورت دو «بدیل» یا دو «جناح فکری» قابل مقایسه تصور کنند. اما از منظر تحلیلی و د چارچوب ادبیات اندیشه‌ی سیاسی، این مقایسه نه تنها دقیق نیست، بلکه از اساس بر یک خطای مفهومی استوار است؛ این دو متفکر در پاسخ به دو نوع مسئله‌ی متفاوت ظهور کرده‌اند و در دو رژیم دانایی مستقل تنفس می‌کنند. به بیان دقیق‌تر، طباطبایی و فیروزی دو

سنت عقلانی. طباطبایی ریشه‌ی بحران ایران را نه در ضعف مدیریت، نه در ناکارآمدی سیاست‌گذاری و نه در منازعه‌ی دین و دولت، بلکه در «انقطاع در تداوم اندیشه‌ی سیاسی» جست‌وجو می‌کند. برای او مسئله‌ی اصلی، بحران نظریه است؛ این‌که ایران در نقطه‌ای از تاریخ، ظرفیت درونی خود برای تولید دستگاه مفهومی سامان‌دهنده به سیاست را از دست داده است. وی این فقدان را «امتناع نظریه» می‌نامد؛ امتناعی که به زعم او در دوره‌های قاجار و سپس در دوران تجدد منجر به سرگردانی مفهومی ما در باب دولت، قانون، نظم و مشروعیت شده است. از این منظر، پروژه‌ی طباطبایی یک پروژه‌ی بازسازی نظری است. او می‌کوشد از طریق بازخوانی سنت ایران شهری، سنت فقهی فلسفی اسلامی و

اصلاح حقوقی و نه از مسائلی همچون سیاست‌گذاری یا نسبت دین و دولت. مسئله‌ی او یک رده بالاتر از این‌ها قرار دارد؛ زوایای شکل‌گیری دولت به مثابه‌ی یک امکان تاریخی.

۴ در سوی دیگر، داود فیروزی با مسئله‌ای متفاوت روبه‌رو است. او نه بر بحران نظریه‌ی سیاسی در معنای فلسفی-تاریخی آن تمرکز دارد و نه دغدغه‌اش احیای سنت نظری ایران‌شهری است. مسئله‌ی نخستین او بحران قرائت دینی از قدرت سیاسی است؛ بحرانی که در نسبت میان فقه، دولت مدرن، قانون‌گرایی و جمهوریت ظاهر می‌شود. پروژه‌ی فیروزی را می‌توان پروژه‌ی درون‌فقهی‌سازی دولت مدرن نامید. تلاشی برای یافتن ظرفیت‌های درونی فقه و الیهات شیعی در جهت پذیرش دولت مدرن، نهادهای قانونی، تفکیک حوزه‌ها، مشارکت اجتماعی و محدودسازی قدرت. او بر خلاف طباطبایی که به «امتناع نظری» نظر دارد، به امتناع نهادی و چالش‌های تنظیم‌گری سیاسی در سنت فقهی می‌پردازد. فیروزی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از دل سنت فقهی، نه با کنار گذاشتن



ايران شهيدي

پرسدای در ملی گرایي



مریم مظاهري

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سياسي دانشگاه شیراز



۱ نظريه‌ی ايران شهيدي هميشه در مظان اتهام است. مخالفاني دارد که با برچسپ پان ايرانيسم، فاشيسم، شوونيسم و نازيسم، به طور مداوم آن را به دادگاه مي کشانند. پايه‌ی اساسي همه‌ی اتهاماتي که عليه ايران شهيدي ايراد مي شود، به مفهوم ملي گرايي که ترجمه‌ی ناسيوناليسم (Nationalism) است، باز مي گردد. مخالفان معتقدند ناسيوناليسم افراطي در اين نظريه آن را به ورطه‌ی فاشيسم، نازيسم يا شوونيسم مي اندازد. برخي از آن ها حتي معتقدند همين حالا هم ايران شهيدي يک نظريه‌ی ناسيونالستي است که با فاشيسم شست و شو داده شده است. با اين که بحث اصلي اين نوشتار نيست اما ذکر اين نکته خالي از لطف نيست که اين منتقدان عمدتاً سوسياليس

و چپ گرا به اين مهم واقف نيستند که فاشيسم و نازيسم با سوسياليسم و ديدگاه هاي چپ خاستگاه مشترکي دارد نه ديدگاه هاي راست يا محافظه کار. برخي پژوهش ها به وضوح نشان داده اند که ايران شهيدي در زمره نظريه هاي محافظه کارانه است؛ همان طور که نام خود را از سنت حکمراني ايران باستان گرفته است.

۲ شايد در نگاه نخست خيلي طبيعي به نظر برسد که ناسيوناليسم، کانون اصلي نظريه ي ايران شهيدي باشد زيرا ما در حال صحبت از وطن، يعني ايران هستيم. با اين حال همان طور که اساتيد برجسته و مبدع نظريه ي ايران شهيدي، مثل دکتر طباطبائي بارها تاکيد کرده اند، ناسيوناليسم هيچ جايي در

نظريه ي ايران شهيدي ندارد. ناسيوناليسم يا شکل فارسي آن، ملي گرايي، نظريه اي مدرن و مبتني بر تاريخ اروپا است. اين مفهوم تعريف گوناگوني دارد اما عموماً به جنبشي سياسي اجتماعي اشاره دارد که افراد درون جنبش براي حفظ يا ساخت ملت خويش تلاش مي کنند. يکي از دلایلي که ناسيوناليسم جايي در ايران شهيدي ندارد اين است که معمولاً داراي بار نژادي و قومي است. تعريف ناسيوناليسم به تعريف ملت وابسته است و بهتر است روند شکل گيري ملت ها در اروپا را براي فهم بهتر آن واکاوي کنيم.

۳ پس از فروپاشي اقتدار پاپ و کليسا در پي عصر روشن گري و شورش لوتري ها و کالوني ها،

طباطبائي در حوزه ي تاريخ مفاهيم، فلسفه ي سياسي و نظريه ي دولت قرار دارد؛ فيرچي در حوزه ي فقه سياسي، الاهيات سياسي و تحليل نهادي. اين دو، دو نوع پرسش را صورت بدي مي کنند. پرسش طباطبائي آن است که چرا دولت در ايران ممتنع شده است؟ در حالي که پرسش فيرچي متمرکز است بر اين که چگونه مي توان قرائتي از دين عرضه کرد که دولت مدرن را بپذيرد؟ اين پرسش ها از سطوح تحليلي متفاوت برخاسته اند. طباطبائي از «شرایط امکان دولت» مي پرسد؛ فيرچي از شرایط امکان دين داري سياسي در دولت مدرن. بنابر اين قراردادان آن ها در يک رقابت نظري يعني قراردادان دو پديده در يک طبقه ي مفهومي که اساساً متعلق به آن نيستند.

آن، زبان و مفاهيمي خلق کرد که با دولت قانون مند، نظم مبتني بر حقوق و الزامات جمهوريت سازگار باشد. او متمرکز بر نظريه اي «باز توليدي» از فقه سياسي است؛ فقه ي که با بازخواني منابع و اصول خود، بتواند از حاکميت قانون، مشارکت مدني و سازوکارهاي دموکراتيک پشتيباني کند.

۵ در نتيجه، فيرچي در سطحي کاملاً متفاوت نسبت به طباطبائي سخن مي گويد. طباطبائي در سطح نظريه ي دولت، فيرچي در سطح نظريه ي فقه سياسي و امکان هاي دروني شريعت. براي آن که دو متفکر قابل مقايسه باشند، بايد در يک «ميدان نظري مشترک» عمل کنند. اما طباطبائي و فيرچي در دو ميدان متفاوت هستند.



اروپا دچار هرج و مرج شد. مردم اروپا که از قوم‌ها و قبیله‌های گوناگون بودند و حلقه‌ای اتصال‌شان، کلیسا بود، طبیعی بود که پس از فروپاشی کلیسا مثل مهره‌های تسبیح دچار آشفتگی و سردرگمی هویتی شوند. از طرفی جنگ‌های مذهبی به راه افتاد؛ مردم با مذاهب متفاوت نمی‌توانستند یک‌دیگر را تحمل کنند و از طرفی، دیگر شاهزاده‌نشین‌ها و اشراف نیز به دنبال کسب قدرت بودند. وقتی به مرور کشورها در حال کسب استقلال سیاسی از کلیسا بودند باید برای مردم زیر سیطره‌ی خود هویتی نوین تعریف می‌کردند. پس از انقلاب فرانسه این رویه شدت یافت و نخستین تعاریف از ملتی واحد و یک‌پارچه در آن جا جوانه زد؛ اما به بهایی‌خونین و گزاف. نخبگان سیاسی و نظامی به دنبال ایجاد یک کشور کاملاً یک‌دست بودند. در تعریف‌شان از ملت، جایی برای اقلیت‌های مذهبی، قومی و زبانی وجود نداشت. این گروه‌ها یا باید حذف می‌شدند یا هم‌رنگ جماعت. مثلاً در فرانسه قبل از انقلاب، کم‌تر از نیمی از مردم به زبان امروزی فرانسه سخن می‌گفتند و زبان‌ها و گویش‌های بسیاری وجود داشت اما بعد از انقلاب همه‌ی آن زبان‌ها از بین رفت. در دوره‌ی ناپلئونی نه تنها روند ملت‌سازی در فرانسه که در آلمان، ایتالیا و سایر کشورهای

اروپایی نیز تسریع شد. دیدگاه تجاوزگرانه و امپراطورمحور ناپلئون سبب لشکرکشی به آلمان و دیگر کشورهای همسایه شد. پس از حمله‌ی ناپلئون به آلمان و ایتالیا، نخبگان این دو کشور به دنبال راهی برای حفظ اتحاد و البته ساخت یک ملت متحد بودند. تا آن زمان، این دو کشور، دارای شاهزاده‌نشین‌های کوچک و بزرگ بودند. از این رو نظریات ناسیونالیستی در آن دو کشور نیز زاده شد و به مرور سراسر اروپا را فرا گرفت. ناسیونالیسم در سده‌های ۱۸ و ۱۹ در چنین فضایی زاده شد.

همین تاریخچه‌ی بسیار مختصر نشان می‌دهد که روند شکل‌گیری ملت در اروپا بسیار متاخر است. اما شکل‌گیری ملت در ایران، سابقه‌ی دیرپایی دارد. برخی پژوهش‌گران، نقطه‌ی ظهور ملت ایرانی را به دوره‌ی هخامنشیان و برخی دیگر به دوره‌ی ساسانیان می‌برند. با این‌که واژه‌ی ایران بسیار کهن است و از دوره‌ی هخامنشیان و حتی قبل‌تر در اوستا و متون دینی دیده می‌شود اما استعمال آن به شکل سیاسی به اوایل دوره‌ی ساسانی می‌رسد. استفاده از واژه‌ی ایران شهر نیز در دوره‌ی ساسانیان برای

اشاره به ملت و کشور ایران متداول شد. حتی اگر زمان ساسانیان را زمان دقیق ظهور ایرانیان به عنوان یک ملت در نظر بگیریم، یک مسئله، بسیار واضح و مبرهن است و آن، قدمت بسیار کهن ملیت ایرانی است. با این‌که اندیش‌مندان برجسته‌ی ای چون هگل و گارادو نیولی بر قدمت کهن ملت در ایران صحنه می‌گذارند اما متأسفانه برخی از افراد، عمدتاً تحت تأثیر شرق شناسان که اطلاع دقیقی از تاریخ ایران نداشتند، ظهور ملیت ایرانی را دوره‌ی مشروطه یا رضاشاه می‌دانند و دوران پیشین را در زمره‌ی امپراطوری یا حکومت‌های ملوک‌الطوایفی بر می‌شمارند. اینان البته توضیحی ندارند که اگر ایرانیان یک ملت نبودند چه طور فردوسی در دورانی که هرج و مرج سیاسی و حمله‌ی اقوام تاتار و ترک به ایران در جریان بود، چنین ایرانی می‌اندیشید و ایرانی می

سرایید؟ چه گونه است که یاد نوروز و مهرگان از میان ایرانیان نرفت و همه‌ساله آن را جشن گرفتند؛ در سیطره‌ی حاکمان بیگانه؟ اگر ایرانیان ملت نبودند چگونه سهروردی، اندیشه‌ی ایران شهری را در قالب عرفان ایرانی زنده نگاه می‌دارد؟ همچنین بسیاری از شاهانی که بر ایران حکم راندند با این‌که از اقوام ایرانی نبودند، خود را ادامه‌ی سلسله‌های ساسانی یا کیانی دانستند. همین حاکمان فارسی را ارج نهادند و حتی آن را گسترش دادند؛ از جمله نوادگان تیموری یعنی گورکانیانی که از ایران به هندوستان رفته و آن‌جا حاکمیتی ایرانی بنا نهادند. همه‌ی این‌ها و بالاخص زبان فارسی که با وجود گرمای داشت لهجه‌ها و گویش‌های دیگر، همچنان پابرجا ماند، نشان از قدمت کهن ملیت ایرانی دارد. ایرانی‌ها ملت بودند حتی در روزگاری که دولت نداشتند. اریک هوبزبام نیز به

درستی به قدمت ایرانیان اشاره دارد. او معتقد است که «مفهوم ملت، ساختاری خیالی است که دولت‌های حاکم برای تثبیت قدرت ایجاد کردند». با این حال او ایران، چین، ویتنام، مصر و کره را چنین نمی‌داند بلکه ملت‌هایی می‌داند که در دل تاریخ، دارای هویت ملی پیشامدرن بوده‌اند.

از طرفی باید در نظر بگیریم که ملت ایرانی، مدنی بوده و است. در واقع در یک دسته بندی، ملت‌ها یا بر اساس قومیت و نژاد شکل می‌گیرند یا به شکل مدنی و شهروندی. با توجه به تاریخ ایران و تنوع گسترده‌ی اقوام و مذاهب ایرانی، هویت ایرانی نه در خون و مذهب، که در پای‌بندی به ارزش‌های مدنی و اخلاقی حول مفهوم ایران‌شهر شکل گرفت. یعنی هر کس که در ایران می‌زیست، به اخلاق و ارزش‌های ایرانی چون داد و راستی و صلح و مدارا پای بند بود؛ فارغ از قومیت یا دین خود در ایران زندگی می‌کرد و خود را ایرانی می‌دانست. نمونه‌های آن در تاریخ بی‌شمار است؛ از ترک‌ها و ترکمانانی که به ایران کوچ کرده و در آن زیستند تا اقوام عرب جنوبی، تا ارمنی‌ها و یهودیان و گرجیان. ملتی که با

وجود چنین تفاوت‌هایی زبان مشترکی نیز داشت و فرهنگ و اساطیر مشترکی که این مردمان را به هم پیوند می‌زد. ایران به درستی وحدت در کثرت بود.

پس اولاً ملت ایرانی بسیار کهن است و دوم این‌که ملت ایرانی در یک فرآیند طبیعی تاریخی ایجاد شد. این امر بسیار متفاوت است با وضعیت اروپا که نخبگان سیاسی و فکری تلاش کردند وجوه اشتراکی برای ملت خویش دست‌وپا کنند و از طرفی به سرکوب تفاوت‌ها بپردازند. می‌توان گفت در اروپا ملت به شکلی طبیعی زاده نشد بلکه بیش‌تر حاصل سلطه‌ی دولت‌های مطلقه‌ی مدرن بود. این البته موضوعی است که اندیش‌مندان غربی نیز تاییدش کرده‌اند.

در چنین شرایطی، در مورد کاربرد ناسیونالیسم برای ایران، باید بسیار محتاط بود. کما این که خود استاد مرحوم طباطبایی معتقد بودند ناسیونالیسم در معنای دقیق خود فقط برای اروپا قابل استعمال است. ناسیونالیسم البته در دوران قاجار و مشروطه مورد توجه ایرانیان واقع شد اما به قول مینودرایه به مثابه‌ی «راه نجات» ایرانی در برابر استعمار خارجی بود؛ زیرا به استقلال سیاسی و خودمختاری ملی تعبیر می‌شد. هرچند که دقیقاً چنین مفهومی نداشت. رخ داده‌ای بعدی اثبات کرد که

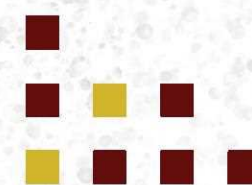


ناسیونالیسم به درد وضعیت پیچیده‌ی ملتی کهن چون ایران نمی‌خورد؛ دقیقاً مثل احزاب ناسیونالیست ایرانی که توفیق چندانی در مشروطه نیافتند. و البته بعدها زمانی که پهلوی اول تصور کرد باید ایلات و عشایر ایرانی را از بین ببرد تا مثل اروپا یک وحدت کامل نظامی-سیاسی برقرار کند، در عمل رابطه‌ی ایلات و شاه را که قدمتی به قدمت تاریخ ایران داشت از بین برد و جز تخاصم و دشمنی عشایر و بعدها شکل‌گیری انواع پان‌ها، هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت. این اعمال از سر ناآگاهی نخبگان و سیاست‌مداران ایرانی از تاریخ و وضعیت پیچیده‌ی اقوام و نهادهای حکمرانی در ایران بوده است.

▲ در نهایت شاید بهتر باشد واژه‌ی میهن‌پرستی را به جای ملی‌گرایی که ترجمه‌ی ناسیونالیسم است به کار ببریم. باید توجه کرد که واژه‌ی میهن‌پرستی (Patronalism) تفاوت چشم‌گیری با ناسیونالیسم دارد. به قول لودویگ فون میزس، ناسیونالیسم فقط یک راه برای دستیابی به منافع ملی است که آن را از طریق آسیب‌زدن به برخی شهروندان متفاوت خودش یا خارجی‌ها انجام می‌دهد. به نوعی ناسیونالیسم ماهیتی تهاجمی علیه دیگران و نیز تفاوت‌های ملی دارد. با این حال میهن‌پرستی با این‌که به دنبال سربلندی، رفاه و تأمین منافع یک ملت است اما آن را از طریق آسیب به دیگران انجام نمی‌دهد. از طرفی می‌دانیم که ایران‌شهری نظریه‌ی دفاع از میهن است نه نظریه‌ای مبتنی بر حمله و تجاوز به دیگران با تکیه بر مفهوم ملت. و البته که

ایرانی دقیقاً باید در همین نقطه بایستد؛ زیرا ماهیت تاریخی ایران چنین ایجاب می‌کند. سخن آخر این بنده‌ی حقیر را به پیر طوس می‌سپارم تا بیش از این رشته‌ی کلام را به درازا نکشم:

مرا شاد کن گر بدانی سخن که میهن بود باغ و مردم چمن



رقابت بر سر سرپا نشینی سابق، از جمهوری اسلامی تا اصلاح‌طلبان

علیرضا رفیعی سعدی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه هیراز



۱۲روز جنگ، باعث شد ایرانیان حرف‌هایی (شعارهایی) بشنوند که شنیدن‌شان کم سابقه بود. سران نظام جمهوری اسلامی ایران، یک‌صد از لزوم اتحاد و پذیرش همه‌ی ایرانیان با تمام عقایدشان ذیل پرچم ایران سخن گفتند؛ تا جایی که مقام رهبری از عدم ایرانی‌ت یک نفر در اپوزیسیون نیز، به کنایه، نام برد. مردم هم دچار شک‌ها و شوک‌هایی میان گفت‌وگوهای روزمره‌شان شدند؛ تا جایی که بسیاری ایمان آوردند آمریکا و اسرائیل غیرقابل اعتمادند و بسیاری هم ایمان آوردند راه نجات‌شان از شرایط ناکارآمد موجود، فقط از مداخله‌ی خارجی می‌گذرد. نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور نیز یک‌صد از موضع مداخله‌ی خارجی دفاع کردند یا لااقل واکنشی منفی نشان ندادند. اصلاح‌طلبان هم حین ایام جنگ در قدم‌های اول شان از مواضع کلی نظام حمایت

کردند و ذیل همان ادبیات اتحاد و وفاق موضع‌گیری داشتند. با پایان جنگ، زمزمه‌های سابق در ادبیات سران نظام نمایان شد. آتش‌بس، تفسیر به شکست کامل دشمن شد و سکوت معنادار مردم در آن ایام، تفسیر به حمایت تام و تمام از نظام و عمل‌کرد سرانش شد. اصلاح‌طلبان هم با صدور یک بیانیه، به تنظیمات کارخانه‌شان بازگشتند. گویی دکمه‌ی بازگشت به تنظیمات کارخانه‌ی تمام نیروهای سیاسی ایران فشار داده شده است. بیانیه‌ی جبهه‌ی اصلاحات در بند ۱۰ و ۱۱ خود و مقدمه‌ی سناریو پژوهانه‌ی خود؛ حاوی نکاتی بود که به لحاظ الزام یک جبهه‌ی سیاسی به تعیین موضع بنابر اوضاع با تأکید بر قواعد بنیادین هم‌خوانی نداشت. فارغ از هیاهوی رسانه‌های که برخی آن را خائنانه خواندند و بگیر و ببند قضائی (که نشانی

است از بازگشت به تنظیمات اولیه)، تدقیق در این سه محور از مهمات تاریخ معاصر ایران خواهد بود. این بیانیه در مقدمه‌ی خود تصریح می‌کند نظام سیاسی باید دست از تخاصم در مسائل داخلی و بین‌المللی بردارد. همچنین در بندهای ۱۰ و ۱۱ تأکید دارد ایران بهتر است دست به تعلیق داوطلبانه تمام برنامه‌ی غنی‌سازی به ازای رفع کامل تحریم‌ها بزند؛ همچنین هم‌کاری با عربستان به طور خاص برای ارائه‌ی تصویری صلح‌جو از ملت ایران. به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبان هم همانند هسته‌ی سخت قدرت و دیگر نیروهای سیاسی، به دلیل ضعف نظری و کم‌بود واضح سواد حقوقی-سیاسی در بین برخی بزرگان، بر همان پاشنه‌ی قبلی بیانیه صادر کرده‌اند.

یکم؛ جبهه‌ی اصلاحات قرائت دقیقی از عرصه حقوق و روابط بین‌الملل ندارد. به نظر می‌آید اعضای جبهه حول محور یک فهم مطلقاً مبتنی بر حقوق بین‌الملل تحلیل می‌کنند. این در حالی است که برخی نیروهای نزدیک به اصلاح‌طلبان همچون جواد ظریف، در آثار مکتوب خود، فی‌المثل راز سر به مهر،

انگلیس و فرانسه قرار می‌گیرند. تعلیق داوطلبانه، در این اوضاع و احوال به معنای کنار گذاشتن ابزار امنیتی-سیاسی در شرایطی است که حقوق حرف اول را نخواهد زد. مخلص نکته‌ی یکم آن که سوژه‌ی عاقل، با داغ و درفشش مقابل قاضی حاضر نمی‌شود و با سند و مدرک با زورمندان خیابان صحبت نمی‌کند و بالعکس.

گویی دکمه‌ی بازگشت به تنظیمات کارخانه‌ی تمام نیروهای سیاسی ایران فشار داده شده است.

بارها تاکید کرده‌اند که در شرایط ابتکار عمل ایالات متحده، اساساً شیوهی مواجهه دولت‌ها با ایران نه بر مبنای اصول حقوقی و حتی دیپلماتیک، بلکه بر مبنای اصول امنیتی شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، کاربست صرف اصول حقوقی بدون هیچ توجهی به بحران‌های امنیتی-سیاسی پیش رو، اگر بر اساس خیانت (چنان که عبدالکریمی بر آن است) نباشد یقیناً بر مبنای تحلیل‌های ساده و قرن ۱۷می است. حقوق بین الملل، نه چنان که اصلاح‌طلبان خیال می‌کنند، همچون حقوق ملی، در تمام امور بین‌المللی تنها پارامتر موثر است و نه چنان که سران تصمیم‌گیر در ایران خیال می‌کنند، موجودی مرده و مترسک دست قدرت‌ها است. در چنین شرایطی الزامات حقوق بین‌الملل، ضمن رعایت شدن، به شدت تحت تأثیر تصمیمات امنیتی ایالات متحده و قدرت‌های نظامی مبتکری چون

دوم: اعضای جبهه تصریح کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران دست به تخاصم زده است. پرسش آن است که مگر می‌شود در خصوص تعلیق غنی‌سازی رویکردی مطلقاً بر مبنای حقوق بین‌الملل اتخاذ کرد و در خصوص تخاصم، یک رویکرد امنیتی-سیاسی در نظر داشت؟ الزامات حقوقی شناسائی یک دولت به عنوان متخاصم، واضح و مبرهن است. دولت متخاصم، در اساسی‌ترین شرط، باید دست به حمله به مرزها یا اموال یک دولت دیگر زده باشد به نحوی که این حمله از آستانه‌ی منازعه‌ای جزئی فراتر رود.

با در نظر داشتن این تعریف حقوقی، کدام افعال از سوی ایران، مصداق شروع تخاصم است که پایان دهنده‌ی آن باشد؟ هیچ کدام. در تحلیل جبهه‌ی اصلاحات، ایران بنابر قرائت‌های سیاسی-امنیتی دست به تخاصم زده است. از مصادیقی همچون تقویت و کمک‌دهی به نیروهای شبه‌نظامی یا غیردولتی مسلح، محور مقاومت، گرفته تا تبلیغات سیاسی سوء علیه ایالات متحده و اسرائیل. نگارنده نسخه‌ای برای جبهه‌ی اصلاحات، در زمینه‌ی این که بالاخره تحلیلی حقوقی ارائه دهد یا سیاسی-امنیتی مطرح نمی‌کند. بلکه ایراد رادیکال به این بیانیه، آن است که واضحاً دچار سکت‌های روشی است. مشخص نیست گنج‌بودگی پارادایمیک و روشی جبهه‌ی اصلاحات از کجا ناشی شده است.

سوم؛ نسخه‌ی نزدیکی به عربستان به عنوان دولت شاخص منطقه، پیام روشنی برای متحدان فعلی ایران، لاقبل با اغماض، دارد. شریک تجاری

ایالات متحده در صنایع مختلف و به طور خاص در کنترل قیمت نفت، یعنی دولت عربستان، نماینده‌ی پرواضح یارکشی ناتو در برابر روسیه است. جبهه‌ی اصلاحات عملاً یک نسخه‌ی شیف‌پارادایمیک در روابط خارجه ایران را طلب می‌کند. به بیانی ساده‌تر، ایرانی که تا امروز در مسئله‌ی وزنه‌کشی امنیتی در اروپا طرف روسیه بوده است با این شیف‌پارادایمیک اعلام طرف‌داری از ناتو و ایالات متحده خواهد کرد. حال آن‌که در عین حال، دیگر بحران‌های نظری-سیاسی-امنیتی-حقوقی‌اش را با ایالات متحده حل نکرده است. این در حالی است که شرکت‌های توانمند نفتی عربستانی تا اطلاع ثانوی یکی از بهترین ابزار ایجاد فشار مالی بر اسرائیل و آمریکا هستند به نحوی که هشدار حمله‌ی ایران به تاسیسات‌شان می‌تواند برگ برنده‌ای در لحظه‌ی تهدید کیان ملی و تمامیت ارضی ایران باشد. پرواضح است که در این پیشنهاد نیز جبهه‌ی اصلاحات نه از الزامات سیاسی-امنیتی وارد

می‌شود و نه از در الزامات حقوقی بلکه مبتنی بر خوانش‌های چندجانبه‌گرایی می‌رود.

نتیجتاً نیروهای سیاسی در ایران و به طور خاص اصلاح طلبان در این نوشتار، به هیچ عنوان به درکی از عمق بحران حمله‌ی اسرائیل پی نبرده‌اند. احزاب، روشن‌فکران و تمام یارکشی‌های سیاسی هنوز هم در حال رفتار و اتخاذ موضع بر مبنای مسائل سابق هستند. شاید علت اساسی آن شیوه‌ی بازگشت هسته‌ی سخت قدرت به همان احوال قبل از جنگ است اما پرواضح است که وظیفه‌ی بنیادین اپوزیسیون، اصلاح طلبان و... تلاش برای ارتقای حال ایران، نه به مثابه‌ی ملی‌گرایی نتیجه-نفع‌گرایانه، بلکه به مثابه مقدمه و حفظ زمین بازی است. بازخوانی مسائل سابق طیف‌های سیاسی و فکری در بستر شبه‌پارادایم‌های سابق شان در پرتو شرایط خطیر



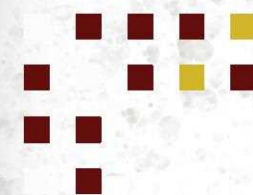
دوم: اعضای جبهه تصریح کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران دست به تخاصم زده است. پرسش آن است که مگر می‌شود در خصوص تعلیق غنی‌سازی رویکردی مطلقاً بر مبنای حقوق بین‌الملل اتخاذ کرد و در خصوص تخاصم، یک رویکرد امنیتی-سیاسی در نظر داشت؟ الزامات حقوقی شناسائی یک دولت به عنوان متخاصم، واضح و مبهرن است. دولت متخاصم، در اساسی‌ترین شرط، باید دست به حمله به مرزها یا اموال یک دولت دیگر زده باشد به نحوی که این حمله از آستانه‌ی منازعه‌ای جزئی فراتر رود.



انگلیس و فرانسه قرار می‌گیرند. تعلیق داوطلبانه، در این اوضاع و احوال به معنای کنار گذاشتن ابزار امنیتی-سیاسی در شرایطی است که حقوق حرف اول را نخواهد زد. مخلص نکته‌ی یکم آن که سوژه‌ی عاقل، با داغ و درفشش مقابل قاضی حاضر نمی‌شود و با سند و مدرک با زورمندان خیابان صحبت نمی‌کند و بالعکس.

گویی دکمه‌ی بازگشت به تنظیمات کارخانه‌ی تمام نیروهای سیاسی ایران فشار داده شده است.

بارها تاکید کرده‌اند که در شرایط ابتکار عمل ایالات متحده، اساساً شیوه‌ی مواجهه دولت‌ها با ایران نه بر مبنای اصول حقوقی و حتی دیپلماتیک، بلکه بر مبنای اصول امنیتی شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، کاربست صرف اصول حقوقی بدون هیچ توجهی به بحران‌های امنیتی-سیاسی پیش رو، اگر بر اساس خیانت (چنان که عبدالکریمی بر آن است) نباشد یقیناً بر مبنای تحلیل‌های ساده و قرن ۱۷می است. حقوق بین‌الملل، نه چنان که اصلاح‌طلبان خیال می‌کنند، همچون حقوق ملی، در تمام امور بین‌المللی تنها پارامتر موثر است و نه چنان که سران تصمیم‌گیر در ایران خیال می‌کنند، موجودی مرده و مترسک دست قدرت‌ها است. در چنین شرایطی الزامات حقوق بین‌الملل، ضمن رعایت شدن، به شدت تحت تأثیر تصمیمات امنیتی ایالات متحده و قدرت‌های نظامی مبتکری چون



با در نظر داشتن این تعریف حقوقی، کدام افعال از سوی ایران، مصداق شروع تخاصم است که پایان‌دهنده‌ی آن باشد؟ هیچ‌کدام. در تحلیل جبهه‌ی اصلاحات، ایران بنابر قرائت‌های سیاسی-امنیتی دست به تخاصم زده است. از مصادیقی همچون تقویت و کمک‌دهی به نیروهای شبه‌نظامی یا غیردولتی مسلح، محور مقاومت، گرفته تا تبلیغات سیاسی سوء علیه ایالات متحده و اسرائیل. نگارنده نسخه‌ای برای جبهه‌ی اصلاحات، در زمینه‌ی این که بالاخره تحلیلی حقوقی ارائه دهد یا سیاسی-امنیتی مطرح نمی‌کند. بلکه ایراد رادیکال به این بیانیه، آن است که واضحاً چهار سبکته‌ی روشی است. مشخص نیست گنج‌بودگی پارادایمیک و روشی جبهه‌ی اصلاحات از کجا ناشی شده است.

سوم: نسخه‌ی نزدیکی به عربستان به عنوان دولت شاخص منطقه، پیام روشنی برای متحدان فعلی ایران، لااقل با اغماض، دارد. شریک تجاری

ایالات متحده در صنایع مختلف و به طور خاص در کنترل قیمت نفت، یعنی دولت عربستان، نماینده‌ی پرواضح یارکشی ناتو در برابر روسیه است. جبهه‌ی اصلاحات عملاً یک نسخه‌ی شیف‌پارادایمیک در روابط خارجه ایران را طلب می‌کند. به بیانی ساده‌تر، ایرانی که تا امروز در مسئله‌ی وزنه‌کشی امنیتی در اروپا طرف روسیه بوده است با این شیف‌ت عملاً اعلام طرف‌داری از ناتو و ایالات متحده خواهد کرد. حال آن‌که در عین حال، دیگر بحران‌های نظری-سیاسی-امنیتی-حقوقی‌اش را با ایالات متحده حل نکرده است. این در حالی است که شرکت‌های توان‌مند نفتی عربستانی تا اطلاع ثانوی یکی از بهترین ابزار ایجاد فشار مالی بر اسرائیل و آمریکا هستند به نحوی که هشدار حمله‌ی ایران به تاسیسات‌شان می‌تواند برگ برنده‌ای در لحظه‌ی تهدید کیان ملی و تمامیت ارضی ایران باشد. پرواضح است که در این پیشنهاد نیز جبهه‌ی اصلاحات نه از الزامات سیاسی-امنیتی وارد

می‌شود و نه از الزامات حقوقی بلکه مبتنی بر خوانش‌های چندجانبه‌گرایی می‌رود.

نتیجتاً نیروهای سیاسی در ایران و به طور خاص اصلاح‌طلبان در این نوشتار، به هیچ عنوان به درکی از عمق بحران حمله‌ی اسرائیل پی نبرده‌اند. احزاب، روشن‌فکران و تمام یارکشی‌های سیاسی هنوز هم در حال رفتار و اتخاذ موضع بر مبنای مسائل سابق هستند. شاید علت اساسی آن شیوه‌ی بازگشت هسته‌ی سخت قدرت به همان احوال قبل از جنگ است اما پرواضح است که وظیفه‌ی بنیادین اپوزیسیون، اصلاح‌طلبان و... تلاش برای ارتقای حال ایران، نه به مثابه‌ی ملی‌گرایی نتیجه-نفع‌گرایانه، بلکه به مثابه‌ی مقدمه و حفظ زمین بازی است. بازخوانی مسائل سابق طیف‌های سیاسی و فکری در بستر شبه‌پارادایم‌های سابق شان در پرتو شرایط خطیر



مکرر به هم می‌زنند به زود مرکز قدرت هاکم تمام است
سازدهنگارانه‌ی ملی یک پروژه سیاسی است
هر چند شافیت و نظامی که سبب این ها موضوع عذاب است اما نرسد
از حق هم گزشت که باید فکرت سرچ
از دست
تاریخ کشور خواهد بود.

خروج مناسک دینی از کارکرد قدسی

برخی به صورت اراده گرایانه، روایت‌های جدیدی را تولید می‌کند تا به اهداف سیاسی خود برسند.

اساسی و بی‌سابقه در گفتمان جمهوری اسلامی ایران نسبت به مناسک شیعی است.

۳ به طور سنتی، روحانیت شیعه فهمی ذات‌گرا از مناسک داشته که بیش‌تر آخرت‌طلبانه، معنوی و زاهدانه بوده است؛ اما بعد از انقلاب اسلامی و ظهور قرائت اسلام سیاسی، این تلقی سنتی جای خود را به تلقی‌های اعتراضی-سیاسی داد. تغییر قرائت

بر جنبه‌های حماسی و جنگ آوری امام علی، به‌خصوص در واقعه‌ی خیبر، و نمایش ایشان به نحو انحصاری به عنوان یک فرماندهی جنگی و فاتح نبردهای سخت. در این مسیر، میراث زاهدانه و اخلاقی علی ابن ابی طالب، کمرنگ شده و به جای آن‌ها بر ویژگی‌های فرماندهی و همچنین، ایجاد مناسک سیاسی-مذهبی بی‌سابقه‌ای نظیر دهه ولایت و تمرکز ویژه بر تثبیت حاکمیت قرائت اسلام

۱ مناسک دینی در ایران، از مرحله‌ی فربه‌شدن و استفاده‌ی ایدئولوژیک صرف برای تقویت نظام سیاسی فراتر رفته است. به نظر می‌رسد اکنون این مناسک به دلیل شرایط خاص موجود، بیش از آنکه شبیه یک ابزار تبلیغ سیاسی باشند، به یک مارش نظامی خالی از معنا بدل شده‌اند؛ مارشی که هدف آن جبران اوضاع و احوال پیاپی ایدئولوژیک و احیاناً ناکامی‌های نظامی جبهه‌ی موسوم به مقاومت است.



محمدعلی عبداللہ پور

دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی شناختی دانشگاه شیراز



۲ این تغییر ماهیت مناسک دینی، نشانه‌های آشکاری دارد. از برساخت چهره‌های سیاسی در قالب تمثیلی علی‌ابن ابی طالب(ع)، تا تأکید بیش از حد

سیاسی، بازتعریف واقعه‌ی عاشورا در راستای ولایت‌مداری و تقویت خوانش‌های سیاسی و کنارگذاشتن جنبه‌های اعتراضی آن، همگی حاکی از تحولی



یادداشت اجتماعی



در میان فرهنگی که به‌گونه‌ای عقلانی برای یک زندگی کاری و شغلی سامان یافته است، تقریباً جایی برای پرورش نوعی برادری بی‌اعتنا به جهان باقی نمی‌ماند؛ مگر در میان گروه‌هایی که از نظر اقتصادی بی‌نیازند. در شرایط فنی و اجتماعی فرهنگ عقلانی، تقلید از زندگی بودا، عیسی یا فرانسیس، صرفاً به دلایل خارجی، محکوم به شکست به نظر می‌رسد.

ویر، ماکسیمیلیان کار امیل، از ماکس وبر: مقالاتی در جامعه‌شناسی، ۱۹۴۸.

Max Weber

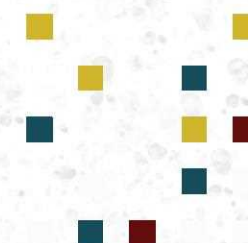


بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است
 بسیار وسیع است شور و نشاط که در فلسف عالم است



شکست‌های مکرر در جبهه‌های ایدئولوژیک، منجر به شکل‌گیری دوباره‌ی تغییر مناسک نه به صورت طبیعی و ارگانیک، بلکه به شکل فرمایشی و دستوری از بالا شده است. اکنون شاهد تلاش برای بر ساخت روایتی بنیادگرایانه از مناسک شیعی، به ویژه واقعه‌ی تاریخی غدیر نیز هستیم؛ تلاشی که نه صرفاً برای مصرف داخلی و تصاحب خیابان بعد از رخداد‌های سال ۱۴۰۱، بلکه به عنوان ابزاری برای نمایش توان بسیج نیروها، مشابه با تجربه‌ی دهه شصت در دوران جنگ ایران و عراق صورت می‌گیرد. هدف این نمایش آن است که نظام سیاسی مستقر، حداقل در سطح روانی نشان دهد هنوز از ظرفیت‌های برخوردار است.

سنتی و استغفارطلبانه از عاشورا به سمت قرائتی اعتراضی و سیاسی، نماد این تحول بود. اکنون نیز ساختن مناسک جدیدی همچون دهه‌ی ولایت، نمایان‌گر آن است که حتی اگر برخی نحله‌های روحانیت سیاسی به ظاهر همچنان مدعی پای‌بندی به تلقی سنتی و ذات‌گرایانه باشد، در عمل، مناسک را فاقد ذاتی مشخص می‌داند و برخی به صورت اراده‌گرایانه، روایت‌های جدیدی را تولید می‌کند تا به اهداف سیاسی و ایدئولوژیک مبتنی بر قرائت خود برسند.



فروپاشی خاموش



محیا شیخ اسدی

دانش جوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی



۱ تغییرات اقلیمی و بحران محیط زیستی به عنوان یک واقعیت جهانی بر هیچ کس پوشیده نیست؛ همه ی کشورها درگیر این پدیده اند، و همه در تلاشند تا با سیاست های علمی و مدیریت آینده نگرانه، اثرات آن را کاهش دهند. اما در ایران، این بحران جهانی نه تنها مهار نشده، بلکه به دلیل مدیریت اشتباه، فساد سیستماتیک و فقدان نظارت صحیح، شدیدتر و پیچیده تر شده است. آن چه در دیگر کشورها با برنامه ریزی و پیش بینی کنترل می شود، در ایران مشابه با سایر مسائل به بحرانی فراگیر تبدیل شده است. بحران محیط زیست را می توان نوک کوه یخ از مشکلات گسترده ی ایران دانست؛ بروز سال ها ناکارآمدی در زمینه های مختلف که در زندگی هرروزی مردم نمایان می شود. از آن جا که در این نوشتار مجال بررسی

علمی و مفصل مشکلات محیط زیستی ایران نیست، تنها به ذکر نموده های پرشماری از این بحران که حاصل سال ها سیاست اشتباه است، بسنده می شود.

۲ آلودگی هوا در کلان شهرهایی مانند تهران هر سال بدتر می شود. با رجوع به اطلاعات موجود در سایت شرکت کنترل هوا می بینیم که هر سال به نسبت سال گذشته، تعداد روزهای با هوای پاک، کاهش یافته و بیماری های مرتبط با آلودگی، نفس و قلب مردم را تهدید می کند. رودخانه ها، تالاب ها و دریاچه ها خشک شده اند و جنگل ها بدون حفاظت در حال نابودی اند. فرونشست زمین در استان های مهم همچون تهران، اصفهان و خراسان رضوی، زندگی میلیون ها نفر را تهدید می کند. مساحت پهنه های فرونشست

حدود ۱۸۵ هزار کیلومتر مربع است و نزدیک به ۳۹ میلیون نفر در معرض خطر مستقیم هستند. نرخ فرونشست در ایران پنج تا هفت برابر متوسط جهانی، با نرخ ۲۵ تا ۳۰ سانتی متر در سال، رخ می دهد.

۳ در حوزه ی آب، فاجعه ترسناک تر است. ایران با برداشت ۹۰ درصدی از منابع زیرزمینی، بیش از هر کشور دیگری در دنیا، به منابع خود فشار وارد می کند. این در حالی است که میانگین جهانی تنها ۶۰ درصد است. کمبود آب در استان های مرزهای

غربی و شرقی کشور از استان سیستان و بلوچستان تا آذربایجان، نمونه ای بارز از شکست دیپلماسی محیط زیستی

با کشورهای همسایه است. در کنار کاهش بارش و گرمایش جهانی، مدیریت غلط منابع آبی این مناطق و سیاست های تاثیرگذار کشورهای مرزی افغانستان و ترکیه و عراق و نبود دیپلماسی زیست محیطی، دست به دست هم داده اند تا بحران محیط زیستی در ایران به یک بحران تمام عیار بدل شود.

۴ کشاورزی با مصرف آب بالا، استفاده ی بی رویه از سموم و کودها، و حفر چاه های غیرقانونی و بدون نظارت، باعث تخریب خاک و کاهش کیفیت محصولات شده است. صنعت و کارخانه های قدیمی، سوخت بی کیفیت و خودروهای پرآلاینده، سهم خود را در افزایش آلودگی هوا و محیط زیست ایفا می کنند. ساخت وسازهای بی رویه و غیراستاندارد، دپوی نامناسب زباله و فقدان سیستم تفکیک و بازیافت، حتی استان هایی را که به لحاظ شرایط طبیعی کم تر آلوده اند، گرفتار کرده است.

۵ در حوزه داخلی کشور، نظارت ضعیف، سوءمدیریت به نحو منتشر، و بی توجهی کلان به محیط زیست را در سهم نهاد های مرتبط با محیط زیست در بودجه ی سالانه کشور و عدم اجرای برنامه های حفاظتی می توان مشاهده کرد. بدون توجه و منابع کافی در این وضعیت، هشدارها و تذکرات حفاظتی از سوی این سازمان ها هم تنها

بی توجهی به محیط زیست و مدیریت ناصحیح، برای کشوری در لبه ی پرتگاه سقوط زیست محیطی آن را به سوی فروپاشی تمام عیار سوق می دهد.



برای خالی نبودن عریضه مطرح می شود. در حوزه ی بین المللی، فقدان توافق و پیگیری جدی درباره ی حق آبه ها و مدیریت منابع مشترک با کشورهای همسایه، بحران های محلی را به بحران های ملی و بین المللی تبدیل کرده است. اما این بحران، تنها پی آمد طبیعی ندارد؛ وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور را

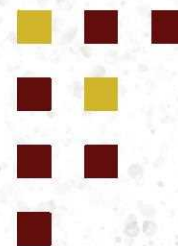


چرا که دریغ است که ایران
ویران شود.

ناراضایتی اجتماعی در مسائل
مختلف بالا می‌باشد؛ حتی با
تصور بهبود این مشکلات، محیط
زیست نابسامان، مع الاسف
ایران را به نقطه‌ای نامناسب برای
زندگی تبدیل خواهد کرد.

اگر این روند ادامه یابد،
موج مهاجرت‌های زیست
محیطی از کشورهای بحران‌زده به
سوی کشورهای با مدیریت
بهتر، شدت خواهد گرفت.
شعارهای ملی و کمپین‌های
تبلیغاتی وطن‌دوستی، تا زمان
اصلاح ساختار و سیستم مدیریتی،
تأثیرگذار نخواهند بود. در نهایت،
تنها راه مقابله با این بحران،
پذیرش حقیقت تلخ و اعمال
سیاست‌های علمی، شفاف و
بلندمدت است. بی‌توجهی به
محیط زیست و مدیریت ناصحیح،
برای کشوری در لبه‌ی پرتگاه
سقوط زیست‌محیطی آن را به
سوی فروپاشی تمام‌عیار سوق
می‌دهد. شاید که هنوز فرصت
جبران باشد و امید که این
میراث کهن، ایران، فردایی آباد و
آزاد داشته باشد.

تهدید می‌کند. خشک‌سالی و
نابودی منابع آبی در روستاها،
مهاجرت گسترده به شهرها را در
پی داشته است و مشکلات
اجتماعی، حاشیه‌نشینی و بی‌کاری
را تشدید کرده است که خود
منجر به افزایش نرخ وقوع جرم
و جنایت، شکاف اجتماعی و بروز
بحران‌های فرهنگی جدید می
شود. مدیریت اشتباه در کنار
عدم توزیع عادلانه‌ی منابع در
کشور، باعث بحران‌های جدی و
شکاف بین‌استانی در دسترسی
به منابع حیاتی، تهدیدی جدی
برای همبستگی ملی ایجاد کرده
است. دغدغه‌ی محیط زیست
ایران، آن‌گونه که برخی سعی
بر نشان دادن آن دارند، نه یک
موضوع لوکس یا حاشیه‌ای، بلکه
بنیان امنیت و رفاه ملی است.
خطا در مدیریت کلان محیط
زیستی، در کوچک‌ترین جزئیات
زندگی روزمره‌ی مردم نمود پیدا
می‌کند؛ از کیفیت آب و هوا گرفته
تا ایمنی خاک و محصولات
کشاورزی. برای کشوری که
درگیر مشکلات عدیده و ریشه‌دار
اقتصادی و سیاسی است و سطح



امیرعباس گیانی

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه شیراز



بازی‌هایی که معلم بودند از وایس سیتی تا هیتمن



سرگرمی ارائه می‌دادند. آن‌ها
تجربه‌های فرهنگی بودند، آینه
هایی از جوامع ما، تجسمی از
رویاهای ما و گاهی اوقات، نقدی
بر جهانی که در آن زندگی می
کردیم. از طریق بازی‌ها، در
مورد آزادی و اخلاق می‌آموختیم و
در خصوص تاریخ و رفتار انسان؛
نه از کتابهای درسی. بلکه از
طریق بازی. پیش از آنکه بازی
های موبایل و پلتفرم‌های آنلاین
بر اوقات فراغت تسلط پیدا
کنند، بازی، یک تجربه‌ی عمیقاً
جمعی بود. کافه‌های محلی به
شبکه‌های اجتماعی اولیه‌ی ما
تبدیل شدند؛ مکان‌هایی که
دوستی‌ها، رقابت‌ها و هوی‌ها
در آن‌ها شکل می‌گرفتند.

کانتر استرایک، IGI، مافیا، نید
فور اسپید، آندر گراند، اسنایپر،
فیف، پس، همسایه جهنمی،
بتلفید و ...، همراهان هر روزه‌ی ما
بودند که زمینه‌ی کل کل را در
مدرسه و محله فراهم می‌کردند.
این بازی‌ها و چالش‌های پیش
برد مراحل‌شان دریچه‌های ما
به دنیاهایی بودند که به طرز
هیجان‌انگیزی بزرگ‌تر از دنیای
ما بود.

بازی‌هایی مثل GTA Vice City و
GTA San Andreas چیزی بیش از یک

۱ در روزگاری نه چندان دور،
صدای فن کیس کامپیوتر و
موزیک کوتاه استارت ویندوز XP
تنها یک معنی داشت؛ وقت
بازی. برای بسیاری از نوجوانان
دهه ۷۰ و ۸۰، بازی‌های ویدیویی
یا بازی‌های کامپیوتری تنها
بخشی از زندگی گذشته نیستند،
آن‌ها معرف یکی از طلایی‌ترین
دوران نوجوانی ما محسوب می
شوند. بازی‌های خاطره‌انگیزی
همچون سری بازی‌های GTA،
اسسینز کرید، هیتمن، مکس
پین، کال آف دیوتی، جنگ‌های



فراتر از سرگرمی، بازی‌های ویدیویی، مهارت‌های شناختی و تفسیری ما را به عنوان تأثیر اجتماعی و فرهنگی‌شان، پرورش داده‌اند که نحوه تفکر،

زیر سوال ببرند. بازی Call of Duty تصمیم‌گیری سریع، کار تیمی و آگاهی موقعیتی را، اغلب تحت فشارهای شبیه‌سازی‌شدهی نبرد، که در آن هر ثانیه و هر حرکت اهمیت داشت، تقویت کرد. حتی بازی‌های مبتنی بر استراتژی مانند Age of Empires یا Command & Conquer نیز دوراندیشی، مدیریت منابع و برنامه‌ریزی بلندمدت را پرورش دادند؛ مهارت‌هایی که منعکس‌کنندهی فرآیندهای حل مسئله در دنیای واقعی هستند.

۳ هر بازی همچنین بخش‌هایی از فرهنگ جهانی را به زندگی محلی ما وارد می‌کرد. GTA: Vice City رنگ‌ها، مد و موسیقی دهه ۱۹۸۰ آمریکا را برای ما به ارمان آورد؛ ریتم‌هایی که در اتاق‌های کوچک ما در آن سوی جهان طنین انداز می‌شدند. Assassin's Creed تاریخ را به یک کلاس درس تعاملی تبدیل کرد و به ما اجازه داد تا در اورشلیم، فلورانس یا پاریس قدم بزنیم و ببینیم که چگونه فرهنگ و قدرت در هم تنیده شده‌اند. Hitman، صبر و دقت را پرورش می‌داد. امروزه، بازی‌ها به جهان‌های وسیع و فراواقعی با گرافیک سینمایی و جوامع آنلاین عظیم تبدیل شده‌اند.

یادگیری و تصمیم‌گیری ما را شکل می‌دهند. برخلاف بسیاری از اشکال سنتی سرگرمی، بازی‌های ویدیویی، ذاتاً تعاملی هستند. آن‌ها به تعامل، تحلیل و پاسخ بازی‌کن نیاز دارند. هر مأموریت، معما یا چالش استراتژیک، ما را آموزش می‌دهد تا انتقادی فکر کنیم، آزمایش کنیم، شکست بخوریم و سازگار شویم. آن‌ها به ما آموختند که پیشرفت خطی نیست و هر شکست، درسی در لباس مبدل است. بازی‌هایی مانند Hitman به صبر، مشاهده و برنامه‌ریزی دقیق پاداش می‌دادند و بازی‌کنان را طلب می‌کردند که قبل از هرگونه اقدامی، هر پی‌آمدی را بسنجند. بازی Assassin's Creed نه تنها هماهنگی و زمان‌بندی، بلکه تفسیر تاریخی و تأمل اخلاقی را نیز می‌طلبید و از بازی‌کنان می‌خواست تا ابهام اخلاقی را بررسی کنند و ماهیت قدرت و عدالت را

از طریق بازی‌ها، در مورد آزادی و اخلاق می‌آموختیم و در خصوص تاریخ و رفتار انسان؛ نه از کتابهای درسی

ما، نحوه درک اخلاق و نحوهی تعریف قهرمانان را شکل می‌دهند.

۴ بدین ترتیب، این بازی‌های کامپیوتری فقط ما را سرگرم نمی‌کردند؛ بلکه ذهن ما را برای تحلیل، تفسیر و غلبه بر چالش‌ها، چه در صفحهی نمایش و چه در خارج از آن، آموزش می‌دادند. آن‌ها به ما کمک می‌کردند تا مشکلات را نه به عنوان مانع، بلکه به عنوان معماهای تعاملی ببینیم که باید درک، تجزیه و تحلیل و حل شوند؛ طرز فکری که بی‌سروصدا بر نحوه برخورد یک نسل کامل با خلاقیت، یادگیری و نوآوری تأثیر گذاشته و همچنان نیز تأثیر می‌گذارد.

۵ پس به افتخار معلم‌های جذاب ما: درخشش نئونی وایس‌سیتی، صدای قدم‌های بی‌صدای هیتمن، تیغه‌های پنهان اساسین کرید، جمله‌ی نمادین بمب کار گذاشته شده است. در کانترا استرایک، تلاش‌های بی‌وقفه کال جانسون برای گرو استریت در سن آندرس، موتور سواری‌های هیجان‌انگیز تونی در جی تی ای IV، خیانت

تامی آنجلو در مافیا، سرعت سرسام‌آور کال آف دیوتی، رمزگشایی مکس پین و شوت‌های سرکش نیکلاس آنلکا و دروگبای چلسی در فیفا.



با این حال، در زیر همه نوآوری‌ها، جوهره‌ی فرهنگی آن‌ها بدون تغییر باقی مانده است. آن‌ها هنوز هم نحوه داستان‌سرایی

گفتاری در باب

خشونت خانگی و مصائب آن



مریم بنار
دانش آموخته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

خشونت خانگی را نمی‌توان به عنوان حادثه‌هایی فردی و منفصل از هم فرض کرد؛ این پدیده انگاره‌ای از نظم جنسیتی گسترده‌تری است که آن را مردسالاری می‌نامیم. مردسالاری، شبکه‌ای از نهادها، هنجارها و عمل‌کردهایی است که دسترسی به منابع، منزلت اجتماعی و حق تصمیم‌گیری را به نفع مردان سامان می‌دهد. در چنین ساختاری، خشونت خانگی نه یک استثنا، بلکه یکی از وجوه بازتولید قدرت جنسیتی است. سه فرآیند، سازکار میان پدرسالاری و خشونت

۱ فرآیند نخست، بازتولید نمادین است. کودکان و جوانان از خانواده، مدرسه و رسانه، نقش‌های جنسیتی را می‌آموزند؛ دختر خوب و حافظ خانواده و پسر قوی و کنترل‌کننده بازتولید می‌شوند. این یادگیری اجتماعی یا انگاره‌های درونی‌شده، زمینه‌ی پذیرش سلسله‌مراتب جنسیتی را فراهم می‌سازد؛ هنگامی که فرهنگ عمومی قدرت مردانه را طبیعی و مطلوب جلوه می‌دهد، کنش‌های کنترل‌گرانه و حتی خشونت آمیز می‌توانند توجیه شوند. به زبان دیگر، خشونت از خلال زبان، شوخی، تلقین نقش‌ها و عادی‌سازی رفتارهای سلطه‌آمیز در تعاملات روزمره تولید می‌شود.

۲ فرآیند دوم، نابرابری نهادی است. قوانین، بازار کار و نظام رفاهی، تعیین‌کننده‌ی توان چانه‌زنی فرد در روابط خانوادگی هستند. هنگامی که قانون و رویه‌ها، حق و اختیار بیش‌تری به مرد می‌دهند یا

دسترسی زن به درآمد مستقل، مالکیت و حمایت اجتماعی محدود است، توان خروج یا مطالبه‌گری زن تضعیف می‌شود. وابستگی اقتصادی، همچنین فقدان شبکه‌های حمایتی و خانه‌های امن کافی، امکان انتخاب ترک رابطه را کاهش می‌دهد و در نتیجه، خشونت را پایدار می‌سازد. از منظر نظریه‌ی تضاد، مالکیت و کنترل منابع، ساختار نامتعادلی می‌سازد که خشونت را تبدیل به ابزاری برای حفظ امتیازها می‌کند.

۳ فرآیند سوم مربوط به سرمایه‌ی اجتماعی و فشارهای گروهی است. در محیط‌هایی که آبرو و انسجام خانوادگی بر منافع و حفاظت فردی ارجحیت دارد، زنان به‌طور غالب خشونت را پنهان می‌کنند تا از تحقیر یا طرد

اجتماعی از سوی خانواده جلوگیری کنند. فقدان همبستگی اجتماعی در سطوح محلی و ضعف نهادهای مدنی نیز به منزو شدن قربانیان می‌انجامد و احتمال گزارش و پیگیری رسمی را کاهش می‌دهد. این شبکه‌های اجتماعی معیوب، چرخه‌ی سکوت و تحمل را بازتولید می‌کنند. تجربه‌ی خشونت خانگی بر کودکان نیز اثرات عمیق می‌گذارد. شاهدان کودکی که در محیط خشونت آمیز رشد می‌کنند، هنجارهای حل تعارض و نقش‌های جنسیتی را از والدین می‌آموزند؛ برخی به پذیرش نقش قربانی گرایش می‌یابند و برخی ممکن است در بزرگسالی الگوهای پرخاش گرانه را بازتولید کنند؛ بدین ترتیب خشونت خانگی تبدیل به تولید نابرابری و آسیب اجتماعی را استمرار می‌بخشد.

۴ برای سیاست‌گذاری، ما به رویکردی چندبعدی احتیاج داریم. اصلاحات قانونی، لازم است ولی کافی نیست. قانون‌گذاری باید جرم‌شناسانه، محافظت‌گر و اجرایی باشد تا فوراً از قربانیان محافظت کند. هم‌زمان، توان‌مندسازی

فوراً از قربانیان محافظت کند. هم‌زمان، توان‌مندسازی اقتصادی زنان امری حیاتی است. دسترسی به کار رسمی، تسهیلات مالی خرد، آموزش مهارتی و حمایت‌های اجتماعی، خوداتکایی را واقعی می‌سازد. نهادهای دولتی و قوه‌ی قضائیه، نیروی انتظامی، بهداشت و رفاه باید پروتکل‌های هماهنگ و آموزش‌دیده در مواجهه با قربانیان داشته باشند تا روند پیگیری خشونت، موجب آسیب‌دیدگی بیشتر نشود. افزون بر این، تغییر فرهنگی بلندمدت ضرورت دارد. برنامه‌های آموزشی در مدارس، بازتعریف روایت‌های مردانگی در رسانه‌ها و دخیل‌کردن اکثریت در محکومیت خشونت می‌تواند هنجارهای جدیدی بسازد که خشونت را غیرقابل پذیرش کند. سرانجام، داده‌محوربودن گزارش‌ها شرط طراحی سیاست‌های مؤثر است؛ بدون آمارهای تفکیک شده و پژوهش‌های میدانی،

اگر قرار است خانه‌ها دوباره به مأمن تبدیل شوند، باید از بازتوزیع قدرت و منابع آغاز کنیم و روایت‌هایی را که از کودکی شکل می‌گیرند تغییر دهیم.

برنامه‌ها بی‌اثر و گاه زیان‌آور خواهند بود. همچنین در نظر گرفتن نقش طبقه، قومیت و مکان سکونت، باید سیاست‌ها را هدف‌مندتر کند، زیرا تجربه‌ی خشونت برای یک زن شهری تحصیل‌کرده با یک زن روستایی یا اقلیت قومی متفاوت است. اگر قرار است خانه‌ها دوباره به مأمن تبدیل شوند، باید از بازتوزیع قدرت و منابع آغاز کنیم و روایت‌هایی را که از کودکی شکل می‌گیرند تغییر دهیم. با هم‌زمان پیش‌بردن اصلاح قانون، تقویت حمایت‌های اقتصادی و بازسازی فرهنگی است که می‌توان چرخه‌ی جامعه‌ای خشونت را شکست و ساخت.



تعدن پرونده‌های توهین فروپاشی اجتماعی و ضعف گفت‌وگو

سعید پنبه‌یز
دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه شیراز



۱ در سال‌های اخیر، افزایش چشم‌گیر پرونده‌های مربوط به توهین و قذف در دستگاه قضایی کشور به پدیده‌ای نگران‌کننده تبدیل شده است. این حجم از شکایات، نشان‌دهنده بحرانی عمیق در روابط اجتماعی و ضعف جدی در فرهنگ گفت‌وگو است. در جامعه‌ای که هر اختلاف ساده ای می‌تواند به اقامه‌ی دعوای کیفری منجر شود، نشانه‌هایی از فروپاشی آرام سرمایه‌ی اجتماعی و کاهش تحمل در میان مردم دیده می‌شود.

این موضوع فقط مسئله‌ای حقوقی نیست بلکه بازتابی از وضعیت فرهنگی و روانی جامعه است. آمار منتشرشده از سوی قوه‌ی قضاییه، گویای آن است که در برخی استان‌ها ده‌ها هزار پرونده‌ی مربوط به توهین و فحاشی در جریان است. با وجود این‌که مجازات قانونی توهین طبق ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی معمولاً جزای نقدی یا حبس کوتاه‌مدت است، افزایش تعداد پرونده‌ها نشان می‌دهد که این مجازات‌ها بازدارنده نیستند. بسیاری از مردم به جای یافتن راه‌های مسالمت‌آمیز برای حل اختلاف، به شکایت کیفری متوسل می‌شوند تا احساس بی‌عدالتی یا تحقیر خود را جبران کنند.

۲ توهین در قانون ایران به هر رفتاری گفته می‌شود که موجب تحقیر دیگری در عرف جامعه شود؛ چه گفتاری باشد، چه نوشتاری یا عملی. قانون‌گذار در ماده ۶۰۸ صراحت دارد که حتی اگر سخن گفته‌شده حقیقت داشته باشد، باز هم توهین محسوب می‌شود. این رویکرد حقوقی بر حفظ حرمت افراد در فضای عمومی تأکید دارد، اما در عمل، میزان مجازات آن، معمولاً چندان سنگین نیست و همین موضوع از قدرت بازدارندگی آن می‌کاهد. بسیاری از احکام صادره به

پرداخت جریمه نقدی یا حبس تعلیقی منتهی می‌شود که در برابر اثرات مخرب رفتار توهین‌آمیز در جامعه، ناچیز است.

۳ در کنار توهین، جرم قذف جایگاه ویژه‌ای دارد. قذف یعنی نسبت‌دادن صریح زنا یا لواط به دیگری بدون دلیل معتبر. این جرم در دسته‌جرایم حدی است و مجازات آن طبق قانون، هشتاد ضربه شلاق است. قانون‌برای اثبات قذف، راه‌هایی چون اقرار متهم، شهادت دو مرد عادل یا ارائه‌ی دلایل مکتوب و تصویری را پذیرفته است. تفاوت اصلی قذف با توهین در آن است که قذف به آبرو و حیثیت جنسی فرد حمله می‌کند و به همین دلیل، قانون‌گذار آن را در ردیف سنگین‌ترین جرایم قرار داده است. در صورتی که شخص بتواند ادعای خود را اثبات کند، حد قذف ساقط می‌شود؛ اما اگر ناتوان باشد، مجازات اجرا می‌شود و حتی گذشت شاکی نیز به سادگی اثر ندارد.

۴ قانون در برخی موارد نیز توهین را با مجازات‌های شدیدتر روبه‌رو کرده است. برای مثال، توهین به مقامات دولتی یا کارکنان دولت در حین انجام وظیفه طبق ماده ۶۰۹ جرم جداگانه‌ای است و مجازات آن

حبس یا جزای نقدی است. همچنین توهین به مقدسات اسلامی یا شخصیت‌های مذهبی در ماده ۵۱۳ با حبس طولانی‌تر همراه است و اگر توهین از نوع سب‌النبی باشد، مجازات آن اعدام است. قانون‌گذار با این رویکرد تلاش کرده از جایگاه‌های دینی و رسمی جامعه حمایت کند تا شأن آن‌ها در اذهان عمومی حفظ شود.

۵ افزایش پرونده‌های توهین و قذف را باید از زاویه‌ای اجتماعی نیز نگریست. یکی از دلایل مهم، ضعف در مهارت‌های ارتباطی و کنترل خشم است. جامعه‌ی امروز به واسطه‌ی فشارهای اقتصادی، رسانه‌ای و روانی، کم‌تحمل‌تر از گذشته شده است. فضای مجازی نیز نقش قابل توجهی در گسترش رفتارهای توهین‌آمیز دارد. کاربران در محیطی بدون نظارت مستقیم، احساس امنیت کاذب می‌کنند و به‌راحتی سخنان تند یا تحقیرآمیز به زبان می‌آورند.

الگوریتم شبکه‌های اجتماعی هم با برجسته‌کردن پست‌های جنجالی، این رفتارها را تشویق می‌کند. این چرخه باعث می‌شود خشونت کلامی در فضای مجازی نهادینه شود و به رفتارهای روزمره‌ی مردم سرایت کند.

از سوی دیگر، کاهش اعتماد عمومی و تضعیف نهادهای میانجی باعث شده اختلافات کوچک مستقیماً به دادگاه کشیده شود. در گذشته، خانواده‌ها، بزرگان محلی یا نهادهای صنفی نقش محلی میانجی را داشتند؛ اما امروز چنین سازوکارهایی کم‌تر وجود دارد. مردم به جای داوری اخلاقی یا گفت‌وگو، مستقیماً به

دادگاه کشیده شود. در گذشته، خانواده‌ها، بزرگان محلی یا نهادهای صنفی نقش میانجی را داشتند؛ اما امروز چنین سازوکارهایی کم‌تر وجود دارد. مردم به جای داوری اخلاقی یا گفت‌وگو، مستقیماً به شکایت رسمی روی می‌آورند. این امر هم

باید نهادهای میانجی‌گری محلی و شوراهای داوری تقویت شوند تا مردم بتوانند اختلافات خود را بیرون از دادگاه حل کنند.

دستگاه قضایی را با انبوهی از پرونده‌های جزئی روبرو کرده و هم احساس بی‌اعتمادی عمومی را تشدید کرده است.

۶ عامل دیگر، احساس بی‌عدالتی و نیاز به اعاده حیثیت است. بسیاری از شاکیان از مسیر شکایت به دنبال جبران مالی نیستند، بلکه می‌خواهند با



سه‌گانه‌ی نظریه‌ی دولت در

منتشر می‌شود

خیر

مینا شمسی‌پور

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شیراز



جامعه‌ای خسته و پرخشم است. تا زمانی که گفت‌وگو جای خود را به جدال می‌دهد و احترام به دیگری ارزش تلقی نمی‌شود، دادگاه‌ها همچنان پر از پرونده‌هایی خواهند بود که ریشه‌ی آن‌ها نه در قانون، بلکه در فرهنگ گفت‌وگو و تربیت اجتماعی نهفته است.



برای کاهش این وضعیت، تغییر در نگرش فرهنگی جامعه ضروری است. آموزش مهارت‌های گفت‌وگو، کنترل خشم و تحمل مخالف باید از دوران مدرسه آغاز شود. رسانه‌ها نیز باید نقش سازنده‌تری در ترویج گفت‌وگوی محترمانه داشته باشند. از سوی دیگر، باید نهادهای میانجی‌گری محلی و شوراهای داوری تقویت شوند تا مردم بتوانند اختلافات خود را بیرون از دادگاه حل کنند. در نهایت، بازنگری در سیاست کیفری و استفاده از مجازات‌های فرهنگی، اجتماعی و آموزشی به جای حبس و جزای نقدی می‌تواند اثربخش‌تر باشد. سیل پرونده‌های توهین و قذف نشانه

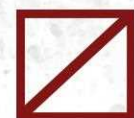
صدور حکم محکومیت برای طرف مقابل، شأن از دست‌رفته‌ی خود را بازبندد. در جامعه‌ای که کرامت اجتماعی به آسانی خدشه‌دار می‌شود، حکم دادگاه برای بسیاری جنبه‌ی نمادین دارد و نوعی پیروزی اخلاقی محسوب می‌شود. با این حال، نظام کیفری کشور در برابر این حجم از پرونده‌ها کارآیی محدودی دارد. مجازات نقدی به دلیل تورم اثر بازدارنده‌ی خود را از دست داده است و بسیاری از متهمان بدون نگرانی از عواقب، به فحاشی یا هتک حرمت می‌پردازند. حتی اجرای احکام نیز در بسیاری موارد موجب کینه‌توزی بیش‌تر میان طرفین می‌شود و صلح اجتماعی را تقویت نمی‌کند.



۱ سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها صرفاً یک شاه‌کار در عرصه‌ی سینما نیست؛ هرچند تالکین قصد برداشت سیاسی از اثر خود نداشته است، اما با الگوبرداری سمبولیستی از سکانس‌ها و عناصر این اثر، می‌توان انواع نظام‌های حکومتی، نوع مدیریت و مشروعیت آن‌ها را بررسی کرد و متوجه این امر شد که در اقتدار و استمرار یک حکومت، صرف وجود قدرت نظامی کافی نیست. باید توجه داشت، عدم همراهی مردم با حکومت باعث می‌شود که در صورت فساد حاکمان، پایداری آن جبهه متزلزل بماند.

۲ در این اثر با سه گروه یا جبهه مواجه هستیم. جبهه‌ی سائرون که در این تحلیل «گروه شر» نامیده خواهد شد، مشروعیت لازم برای حکومت را نداشته و اقتدار و سلطه‌ی مطلق بر این گروه حاکم است. جبهه‌ی سارومان که در این تحلیل «گروه میانه» نامیده می‌شود، رهبر آن سارومان است که هرچند در ابتدا مشروعیت قانونی داشته، اما با انحراف از مسیر درست و خیانت به مردمش، صلاحیت خود را از دست داده و زیر سلطه و استثمار سائرون درآمد. جبهه‌ی آراگورن که «گروه خیر» نامیده می‌شود،

جبهه‌ی سوم است؛ او به عنوان وارث قانونی ایسیلدور، مشروعیت موروثی و قانونی تاج‌وتخت گوندور را دارا است. آراگورن با هدف نابودی حلقه، که سرچشمه‌ی قدرت فاسدکننده و عامل اصلی جنگ‌ها است، همراه با یاران حلقه برای شکست نیروهای شر وارد میدان می‌شود. جبهه‌ی او بر اساس همکاری داوطلبانه‌ی یارانش در شکل‌گیری قدرت است.



جبهه‌ی شر، حاکمیت نامشروع و دیکتاتوری

در این دارودسته، سائرون فرمانروایی گروه زیادی از موجودات سرزمین‌های مختلف را به دست داشت و به دنبال دسترسی به حلقه، از همه موجودات و زیردست‌هایش بهره‌کشی می‌کرد و برای رسیدن به این مقصد از انسان‌هایی که شیفته‌ی قدرت حلقه بودند، استفاده کرد. این حاکمیت مبتنی بر زور و استبداد بود و مشروعیتی نداشت. از لحاظ قانون و عرف، سائرون نواده‌ی پادشاه نبود و همچنین رضایت جمعی یا اعتماد، پایه و اساس حکومت او نبود. ساختار قدرت او بر غصب و سلطه‌ی نظامی بنا شده بود؛ نه رضایت حکومت او مقبولیت اجتماعی نیز نداشت و پیروان او به علت ترس و تحت فشار، به نوعی برده‌ی او بودند یا به علت قدرت‌طلبی خود، تحت فرمان درآمده بودند. سائرون، در حکمرانی خود برای انواع موجودات سرزمین‌ها ارزشی قائل نبود و تنوع قومی و فکری در آن سرزمین سرکوب می‌شد. در ساختار این حکومت، با دیکتاتوری و تصمیم‌گیری یک فرد (سائرون) بر همه‌ی افراد

مواجه هستیم و هیچ شورایی بر کار او نظارت نداشت تا بتواند خشونت موجود را تقلیل دهد و در نتیجه اقدامات او به نابودی‌های متعددی منجر شد.

جبهه‌ی میانه، سارومان و مشروعیت از دست‌رفته

در قسمت اول سه‌گانه مشاهده می‌کنیم که سارومان در ابتدا در شورای سفید بوده، جایگاه قانونی مناسبی داشت و نماینده‌ی نظم مستقر سرزمین میانه بود و به همین علت گندالف برای کمک در راه نابودی حلقه نزد او می‌رود. اما خیانت سارومان به سرزمین میانه به علت ترس از قدرت سائرون و به دنبال رهایی از مرگ، باعث شد که مشروعیت اولیه‌ی او نیز خدشه‌دار شود. سارومان در تلاش برای توسعه‌ی قدرت سائرون، حتی گندالف را زندانی کرد و با تهدید به مرگ (نقطه‌ای که اخلاق او سقوط کرده و قدرت‌طلبی جای آن را می‌گیرد) خواستار پیوستن او به همراهان خود شد. در نتیجه با تبانی با دشمن، شروع به توسعه‌ی لشکری از موجودات جادویی کرد. او با جادو، موجودات جدیدی که ترکیبی از اورک‌ها و انسان‌ها بودند (اوروک‌ها) و توانایی بیش تری در حمله داشتند، به وجود آورد تا به کمک سائرون در پی پیروزی برونند و در نتیجه خود را از شر نابودی رها کند. انحراف سارومان در پی ترس از قدرت جبهه‌ی شر بود. هر چند در ابتدا وی فردی شایسته بود اما به دلیل ترس و قدرت‌طلبی، تن به خیانت به سرزمین و جبهه‌ی خیر می‌دهد. او نماد شعار «قدرت فاسد می‌کند» است.



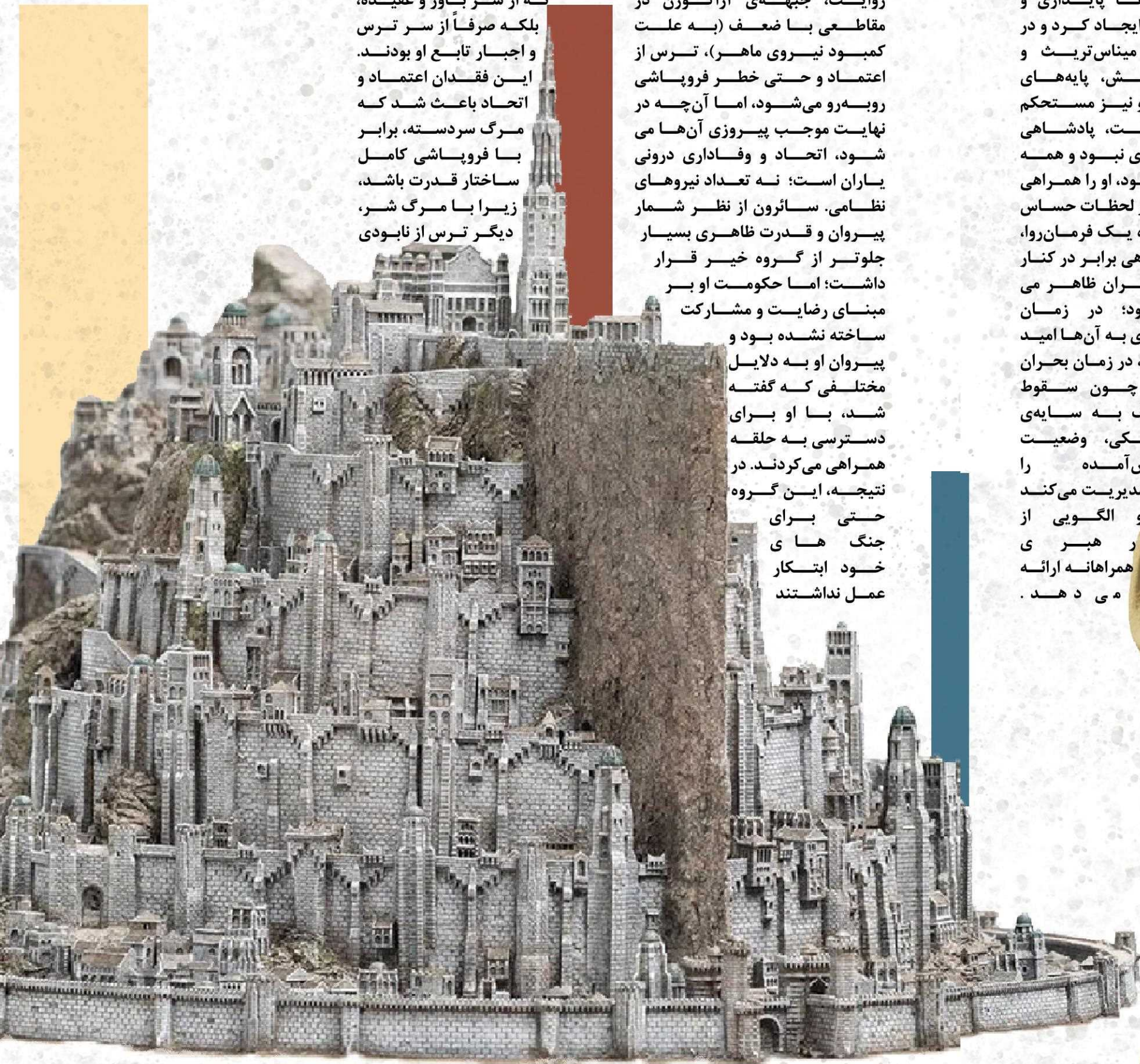
جبهه‌ی خیر، حاکمیت مشروع

آراگورن وارث خاندان ایسیلدور بود و بر اساس سنت‌های پذیرفته‌شده، حق او برای پادشاهی مشروع به شمار می‌رفت. علاوه بر این، در آخر داستان در نگاه مردم نیز از مشروعیت برخوردار بود؛ چرا که شجاعت و اخلاق یک رهبر واقعی را داشت. همان‌طور که در فیلم دیده می‌شود، هرگز با زور و اجبار به دنبال جمع‌کردن پیروان خود نبوده و چه بسا نه به عنوان رهبر، بلکه به عنوان یکی از یاران حلقه و در پی دستورات گندالف که از همه افراد گروه آگاه‌تر است، راهی مسیر نابودی حلقه می‌شود و حتی تا زمانی که شرایط مناسب نشده بود، هیچ ادعایی درباره‌ی پادشاهی مطرح نکرد. جالب‌تر این که در ابتدای داستان، بورومیر خود را شایسته‌تر از او می‌دانست، اما در آخرین لحظات زندگی خود، با دیدن رفتار و منش آراگورن، او را به عنوان پادشاه حقیقی می‌پذیرد. برخلاف سائرون که مردم را با ترس و اکراه زیر فرمان خود نگه می‌داشت، آراگورن از راه اتحاد، اعتماد و وفاداری پیروانش را به‌دست آورد. او توانست روحان، الف‌ها و حتی دورف‌ها را با خود همراه کند و اعتمادشان را جلب نماید. حکومت او،

برخلاف سائرون، نه تنها موجب نابودی سرزمین‌ها یا سرکوب ملت‌ها نشد، بلکه با تشکیل گروهی از همه موجودات و ایجاد اعتماد بین آن‌ها پایداری و استمرار بیش‌تری ایجاد کرد و در نتیجه‌ی نجات میناس‌تریث و فداکاری‌های فراوانش، پایه‌های مشروعیت اخلاقی او نیز مستحکم تر شد. در نهایت، پادشاهی آراگورن استبدادی نبود و همه افراد با رضایت خود، او را همراهی کردند. در بسیاری از لحظات حساس فیلم، نه از جایگاه یک فرمان‌روا، بلکه همچون همراهی برابر در کنار دیگران ظاهر می‌شود؛ در زمان ناامیدی به آن‌ها امید می‌دهد، در زمان بحران‌هایی چون سقوط گندالف به سایه‌ی تاریکی، وضعیت پیش‌آمده را مدیریت می‌کند و الگویی از رهبری همراهانه ارائه می‌دهد.

در نهایت، با بررسی این سه گانه درمی‌یابیم که برای استمرار هر حکومت، مشروعیت و مقبولیت از اساسی‌ترین پایه‌ها به شمار می‌آیند. هر چند در طول روایت، جبهه‌ی آراگورن در مقاطعی با ضعف (به علت کمبود نیروی ماهر)، ترس از اعتماد و حتی خطر فروپاشی روبه‌رو می‌شود، اما آن‌چه در نهایت موجب پیروزی آن‌ها می‌شود، اتحاد و وفاداری درونی یاران است؛ نه تعداد نیروهای نظامی. سائرون از نظر شمار پیروان و قدرت ظاهری بسیار جلوتر از گروه خیر قرار داشت؛ اما حکومت او بر مبنای رضایت و مشارکت ساخته نشده بود و پیروان او به دلایل مختلفی که گفته شد، با او برای دسترسی به حلقه همراهی می‌کردند. در نتیجه، این گروه حتی برای جنگ‌های خود ابتکار عمل نداشتند

و همین موضوع باعث شکست آن‌ها شد. در پایان نیز مشاهده می‌کنیم که با نابودی سردم‌دار اصلی گروه شر، نظام او فوراً فرو می‌پاشد؛ زیرا پیروانش نه از سر‌باور و عقیده، بلکه صرفاً از سر ترس و اجبار تابع او بودند. این فقدان اعتماد و اتحاد باعث شد که مرگ سردسته، برابر با فروپاشی کامل ساختار قدرت باشد، زیرا با مرگ شر، دیگر ترس از نابودی



احمد پژمان

پلی میان جهان‌های موسیقی



محمد امین نیایش‌مهر
نوازنده و پژوهش‌گر موسیقی



۱ در روزگاری که موسیقی ایران میان سنت و مدرنیته سرگردان بود، جوانی جست‌وجوگر از دل جنوب ایران برخاست تا پای نغمه‌های محلی و موسیقی ایرانی را به تالارهای اپرا و ارکسترهای غربی باز کند. پژواک بادهای گرم کویر و زمزمه‌ی رودها، این بار از دیوار تالارهای وین شنیده می‌شد.

۲ احمد پژمان در ۱۸ تیرماه ۱۳۱۴، در شهرستان لار دیده به جهان گشود؛ سرزمینی که بادهای گرم و نغمه‌های محلی نخستین آموزگاران گوش حساس او بودند. در تهران، ویولن را نزد حشمت سنجر و آهنگسازی را از حسین ناصحی آموخت. ادامه‌ی مسیرش از دانشگاه تهران و ارکستر سمفونیک پایتخت آغاز شد و سرانجام به آکادمی موسیقی وین و دانشگاه کلمبیا در نیویورک رسید؛ جایی که نزد آهنگ‌سازی چون کریستین داوید و هانس یلینک، دانش خود را در زمینه‌ی موسیقی کلاسیک و الکترونیک گسترش داد. در آثار او نه می‌توان به فرم غربی بسنده کرد و نه از موتیف‌های محلی و دستگاهی چشم پوشید. پژمان، هر دو را در هم آمیخت تا به زبانی شخصی و یگانه برسد؛ تلفیقی از موسیقی محلی و ردیف

ایرانی، همراه با هارمونی، ارکستراسیون و تکنیک‌های آهنگ سازی مدرن. او از مرز سبک‌ها عبور می‌کرد و در همه‌ی آن‌ها موفق و سرآمد شد؛ از موسیقی سمفونیک و اپرا تا پاپ و الکترونیک. همکاری‌اش با خوانندگان پاپ خارج از کشور، گواهی بر این گستره‌ی هنری است.

با محوریت کار و زندگی روستایی ها، از نخستین تجربه‌های تلفیق داستان ایرانی با قالب موسیقی کلاسیک غربی بود. پژمان، نخستین آهنگ‌ساز ایرانی است که اپرای نوشته‌شده‌اش به اجرا درآمد.

۴ بازگشت او به ایران در اواخر دهه‌ی چهل، فصل تازه‌ای از فعالیت‌هایش را رقم زد. اپراها، باله‌ها و آثار

ارکستری چون دلاور سهند، سمندر و باله‌ی روشنایی، پژمان را به عنوان چهره‌ای پیش‌رو در موسیقی سمفونیک تثبیت کردند؛ آهنگ سازی که در پی تقلید از غرب نبود، بلکه

می‌خواست ایران را در قالب‌های جهانی بنوازد. در سال ۱۳۵۴ برای ادامه‌ی تحصیل راهی دانشگاه کلمبیا شد و در مقطع دکترای موسیقی الکترونیک تحصیل کرد. دو سال بعد، وزارت فرهنگ و هنر از او خواست قطعاتی برای گروه سازهای ایرانی بنویسد. حاصل آن، مجموعه‌ای در پنج قطعه با تأثیر از حماسه و جوان‌مردی ایرانی با عنوان عیاران بود؛ اثری که از مهم‌ترین تجربه‌های موسیقی ارکستری دستگاهی در ایران معاصر به شمار می‌آید.

۵ پژمان مدام به ایران رفت و آمد داشت؛ گویی روحش از خاک ایران جداشدنی نبود. در کنار آثار ارکستری، او با خلق موسیقی فیلم‌هایی چون شازده احتجاب، روسری آبی، بوی کافور عطر یاس و باران، توانست روحی شاعرانه و اندوه‌گین را در دل تصویر جاری کند. موسیقی او در سینما نه تزئین است و نه همراهی صرف؛ بلکه جان‌اثر است. پژواک درونی شخصیت‌ها و ترجمان حسرت‌هایشان. او دو بار

برنده‌ی سیمرغ بلورین جشنواره‌ی فیلم فجر شد و جوایز دیگری نیز از جشن سینما دریافت کرد. از دیگر آثار شاخص او می‌توان به خرمشهر، تک‌سوار عشق (بر پایه‌ی نمایش‌نامه‌ی مختار)، هفت‌خان رستم، دیورتیمنتو و آلبوم خاطرات فردا اشاره کرد. پژمان هرگز به یک سبک محدود نمی‌ماند؛ در دهه‌های اخیر آلبوم سایه‌های خورشید را منتشر کرد که تلفیقی از سازهای آکوستیک و الکترونیک، گامی دیگر در مسیر تجربه‌گرایی همیشگی‌اش بود.

۶ آن‌چه احمد پژمان را از بسیاری هم‌نسلانش متمایز می‌کرد، وسعت کارنامه و ژرفای اندیشه‌اش بود. او همه‌ی گونه‌های موسیقی را محترم می‌شمرد و در عرصه‌هایی چون موسیقی کُرال، آثار کودکان و مناسبت‌های ملی نیز فعال بود. سمفونی نوروز از درخشان‌ترین

گویی پژمان تا واپسین سال‌های زندگی، در پی گفت‌وگوی شرق و غرب بود.

آثار متأخر او است؛ بازتابی از آیین و اسطوره‌ی ایرانی در زبانی جهانی. در اوراتوریوی رستاخیز، با استفاده از اشعار حافظ، فردوسی و مولانا، پژمان به فلسفه‌ی زیستن می‌رسد؛ ترکیب شعر، صدا و ایمان. در این اثر، ارکستر و کُر مسکو، صدای هزارساله‌ی فرهنگ ایرانی را در بستری مدرن باز می‌آفرینند؛ گویی پژمان تا واپسین سال‌های زندگی، در پی گفت‌وگوی شرق و غرب بود.

۷ در سال‌های پایانی زندگی‌اش، آثار او بارها در ایران، اتریش و



بازروایت یک تراژدی نگاهی به فیلم شب/داخلی/دیوار

پرنیا رحمانی

دانش آموخته کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی



کارگران است. اما زمانی که زن کارگری به نام لیلا موحّد، که در خلال اعتراض بازداشت شده، داخل ون با گریه و التماس از ماموران می‌خواهد اجازه دهند برای پیدا کردن فرزند خردسالش پیاده شود، علی به حال او دل می‌سوزاند و از مامور همراهش می‌خواهد اجازه دهد زن پیاده شود. مامور همراه نمی‌پذیرد و علی حین بحث با او، با تصادفی عمدی، فرصت فرار لیلا را فراهم می‌کند. تصادفی که منجر به مرگ مامور همراه و از بین رفتن بینایی علی می‌شود.

این محصول سال ۲۰۲۲ که هرگز فرصت اکران رسمی در سینماهای ایران را نیافت و به صورت قاچاقی در فضای مجازی منتشر شد، علاوه بر نام‌گذاری شکل روایت نوآورانه‌ای نیز دارد که به لطف دکور، نور، کارگردانی و بازی‌گری تحسین برانگیزش به خوبی ارائه شده است. داستان فیلم از این قرار است که شخصیت اصلی یعنی علی، به عنوان یک مامور امنیتی، راننده‌ی ون حمل بازداشتی‌های یک تجمع اعتراضی به عدم پرداخت حقوق

وقتی اولین بار اخباری درباره‌ی فیلم جدید وحید جلیلوند در وبسایت‌ها و صفحات مجازی سینمایی منتشر شد، آن‌چه بیش از نام‌های آشنای بازیگران یا تم اجتماعی فیلم جلب توجه می‌کرد، نام‌گذاری خلاقانه‌ی آن بود. شب/داخلی/دیوار، نامی برآمده از فرم نوشتاری فیلم‌نامه‌ها که البته حرف‌های قابل توجهی برای گفتن در خصوص فضایی که قرار است در فیلم ارائه شود، دارد. اما این نام گذاری تنها ویژگی خلاقانه‌ی این اثر نیست.



و کانادا اجرا شد؛ از جمله توسط ارکستر فیلارمونیک تهران و ارکستر اپرای ونکوور. در سال ۱۳۹۶ نیز تمبری یادبود به نامش منتشر شد؛ ادای احترامی به یکی از مهم‌ترین چهره‌های موسیقی معاصر ایران. احمد پژمان در شهریور ۱۴۰۴ در لس آنجلس چشم از جهان فرو بست و زیر سایه‌ی نخل‌های لارستان آرام گرفت. اما آن‌چه از او به‌جا مانده، تنها نت‌ها نیستند، بلکه جهانی از احساس، اندیشه و ایمان به زیبایی است. او از نسلی بود که باور داشت موسیقی می‌تواند تاریخ را روایت کند، درد را معنا بخشد و انسان را به خویشتن بازگرداند. پژمان در عمر خود میان سنت و نوگرایی پلی زد که هنوز استوار است؛ پلی از لارستان تا وین، از تهران تا لس آنجلس و از دل‌های ما تا جاودانگی.

! SPOILER ALERT



از گفتار هنر و هنرمند در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار
لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار
لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار
لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار

میراث مرد سرود که دل گرامر لارستان، درون‌مایه روح جعفر لایار را

فهم کرد. لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار

درک مبتنی بر علوم انسانی از مسائل هم راه است. لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار

لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار

لیخ و فتح فتم مرحوم در این رخ از قدیم لایام آنگ بوده که گفتار

۴ شب/داخلی/دیوار، فیلمی اجتماعی-سیاسی است. اثر به ترسیم رفتار ظالمانه‌ی یک سیستم، نه تنها با مخالفان و معترضان، بلکه با موافقان و نیروهای معتمدش در صورت کوچک‌ترین تخطی از فرامین و اصولش، می‌پردازد. این موضوع نیز در نوع خود مضمون نسبتاً تازه‌ای است. چه در رویا و چه در واقعیت، آن چیزی که به وضوح به تصویر در آمده، جهان تنگ و تاریک و غم‌انگیز علی پس از آن حادثه است. از همان صحنه‌ی اول، مخاطب شاهد تلاش کورمال کورمال و نافرجام او برای خودکشی است تا به عمق اندوه و ناامیدی‌اش پی ببرد. فضای تنگ و تاریک خانه، تعاملات علی با اطرافیان، از جمله سرایدار و مدیر ساختمان و همچنین قاب بندی‌های تنگ و نماهای نزدیک دوربین نیز، خیلی زود انزوا و تک افتادگی علی از جامعه را مشخص می‌کنند.

۳ فیلم اما داستان را به نحو دیگری روایت می‌کند. در بیش‌تر طول فیلم، از ابتدا تا اواخرش، این رویاهای علی از حضور لیلای وحشت‌زده و فراری در خانه‌اش، تعاملات این دو، جستجوهای مأموران امنیتی برای پیدا کردن لیلای و کمک‌های علی به او است که مشاهده می‌شود. تنها در دقایق پایانی فیلم و البته با استناد به قرائنی که پیش‌تر ارائه شده‌اند، از جمله نامه‌ها و پرش‌های زمانی تست که واقعیت ماجرا آشکار می‌شود. علاوه بر این مشخص می‌شود که علی چه قدر از آن ماجرا متحمل آسیب شده است، اما مخاطبی که شاهد آن رویاها و پایان‌شان بوده، می‌داند که علی پشیمان نیست و اگر به عقب برگردد یا در شرایط مشابه قرار گیرد، تصمیمش را تکرار خواهد کرد.

۵ علاوه بر این، جهان ذهنی علی نیز به کمک نماهای تار از زاویه‌ی دید او، دیده‌نشدن لیلای در صحنه‌هایی که او به دنبالش می‌گردد، پرش‌های خواب‌گونه میان صحنه‌ها و مواردی از این دست به خوبی ترسیم شده تا به شکل‌گیری فضای فیلم و اثرگذاری آن کمک کند. به بیان دیگر، در این فیلم، همه‌ی ابزارها و ارکان کارگردانی به طور

اثر به ترسیم رفتار ظالمانه‌ی یک سیستم، نه تنها با مخالفان و معترضان، بلکه با موافقان و نیروهای معتمدش می‌پردازد.

کامل در خدمت بیان روایت رویایی و حالت‌های شخصیت‌ها قرار گرفته‌اند و منجر به خلق اثری قوی و تاثیرگذار شده‌اند. با این حال، نمی‌توان فیلم برادران جلیوند را اثری خالی از ایراد دانست. نقطه ضعف اصلی این فیلم، در فیلم‌نامه و به طور مشخص شخصیت‌پردازی‌های آن است.

۶ حقیقت این است که فیلم، اطلاعات کافی درباره‌ی شخصیت‌هایش و ویژگی‌ها و انگیزه‌های آن‌ها ارائه نمی‌کند. در فیلم دیده می‌شود که لیلای مادری مجرد است که گریان و وحشت زده نگران وضعیت فرزندش است. اما اصلاً مشخص نیست که او چه خصایص و روحیاتی دارد، چه چیز او را به آن تجمع اعتراضی کشانده و کدام ویژگی او علی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و به کمک به او می‌دارد. در خصوص شخصیت دکتر نیز همه‌چیز گنگ به نظر می‌رسد. دکتر دلسوز و نگران علی است و به او کمک می‌کند. اما معلوم نیست که خودش چه تفکر و شخصیتی دارد و اصلاً نقشش در داستان چیست. شخصیت علی نیز تا حد زیادی ناپخته و پرابهام به نظر می‌رسد. هیچ توضیحی درباره‌ی این‌که علی چه طور شخصیتی دارد و چه چیز او را به کمک به لیلای وجود عواقبش وا می‌دارد، داده نمی‌شود. مسلماً او به طور اتفاقی تبدیل به یک مأمور امنیتی

۷ روی هم رفته باید گفت که با وجود ابهاماتی در فیلم‌نامه و ضعف‌هایی در شخصیت‌پردازی، شب/داخلی/دیوار، اثری نوآورانه، عمیق و تاثیرگذار است که با روایتی منحصر به فرد و نگرشی متفاوت به بیان هنرمندانه‌ی مضامینی تامل‌برانگیز می‌پردازد.

نشده و پیشینه و تفکری او را در آن جایگاه قرار داده است. همچنین او قطعاً از عواقب کمک به یک بازداشتی فراری بی‌اطلاع نیست. پس باید تحت تاثیر عاملی مهم یا باطنی کردن سیری بنیادین به این کار و پذیرش عواقبش تن داده باشد و این مسئله‌ای است که انتظار می‌رفت فیلم توجیه قابل قبولی در موردش ارائه دهد. این فقدان ادله و پرداخت شخصیت‌ها، مخاطب را در هم‌زادپنداری با آن‌ها و باور اعمال‌شان دچار مشکل می‌کند. لازم به ذکر است که مسلماً این نقص برای مخاطبان غیرایرانی که با فضاهای اعتراض و سرکوب در ایران و شخصیت‌های این فضاها آشنا نیستند، پررنگ‌تر و محسوس‌تر است و حتی می‌تواند درک کلی روند داستان را برای آن‌ها دشوار کند. اما این نواقص، فیلم را ارائه‌ی فضایی جذاب و پرتنش و بیان موثر مضمونش باز نداشته‌اند.



خوانش یک پژوهش

تأثیر اخلاقیات بر رویکردهای سیاسی



محمّد حسین موسوی منزّه
دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد روان‌شناسی عمومی

۱ در ایران پایان‌نامه‌های حوزه علوم انسانی معمولاً نسبت وثیقی با وضعیت کشورمان ندارند. البته بیش‌تر اوقات جمعیت مورد مطالعه‌شان ایرانی است اما نسبت آن‌ها با ایران، معمولاً به همین‌جا ختم می‌شود. البته که این مسئله الزاماً قابل سرزنش نیست.

زیرا نه با وفور نظریه‌های بومی جدی یا غیر بومی کثرت‌گرا روبرو هستیم و نه با توجه اصحاب قدرت و علم به پژوهش‌های مفیدی که نسبت وثیقی با شرایط ایران دارند. در واقع حتی پژوهش‌هایی که از سمت نهادهای رسمی منتشر می‌شوند به نظر تأثیر چندانی در سیاست‌گذاری ندارند، چه برسد به پژوهش‌های دانشگاهی؛ بنابراین شاید منصفانه‌تر باشد گفته شود به دلایل بالا و بسیاری دلایل دیگر، اساساً چندان امکانی برای تولید پژوهش‌های مفید در و برای بستر ایران، وجود ندارد. اما با همه‌ی محدودیت‌ها، بعضی از پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌هایی که نسبتی با شرایط ما ایرانیان دارند، می‌توانند به ویژه برای دیگر دانش‌جویان، کمک‌کننده باشند. در این جستار تلاش بر آن است تا شرحی بر پایان‌نامه‌ای با عنوان شناسایی بنیان‌های اخلاقی نسل زد ایرانی برای خواننده گزارش شود.

۲ موضوع این گزارش، پژوهشی درباره‌ی اخلاق است، اخلاق کثرت‌گرا. یعنی اخلاق نه تنها به مثابه‌ی عدالت یا آزادی، بلکه به مثابه‌ی انواع مفاهیمی که در گوشه‌های مختلف جهان، گروه‌های مختلف به آن اعتقاد دارند و بر اساس آن قضاوت و رفتار می‌کنند. نظریه‌ی بنیان‌های اخلاقی، که در این پژوهش از آن استفاده شده، یک نظریه‌ی روان‌شناختی است که این‌گونه به اخلاق می‌نگرد. این نظریه، اخلاق را به بنیان‌های مختلفی تقسیم می‌کند و ادعا می‌کند افراد مختلف می‌توانند به میزان متفاوتی به هر یک از این بنیان‌های اخلاقی باور داشته باشند. آن‌ها شامل مراقبت (یعنی حساسیت به رنج دیگران و تمایل به کاهش آن)، برابری (حساسیت به نابرابری‌ها و طبقه‌های اقتصادی و تمایل به کاهش‌شان)، تناسب (تأکید بر اهمیت تناسب میان تلاش و پاداش)، وفاداری (وفاداری به گروه خودی و کشور)، اطاعت (وظیفه‌ی اخلاقی دانستن اطاعت از مراجع قدرت و احترام به آن‌ها)، پاکی (حساسیت به تابوها، امور جنسی و پاک‌دامنی) و آزادی (تأکید بر حق انتخاب فردی در



حوزه‌ی حکومتی و سبک زندگی) است.

۳ اما اخلاق یک پدیده‌ی ایزوله نیست. اخلاق به شدت با دین‌داری و سیاست‌ورزی در هم تنیده است؛ به این معنا که دست کم در بیش‌تر مواقع، گرایش دینی، گرایش سیاسی و اخلاق یک فرد، با هم هماهنگ است و افرادی با حساسیت‌های اخلاقی متفاوت، گرایش‌های دینی و سیاسی متفاوتی را بروز می‌دهند. بنابراین این پژوهش علاوه بر اخلاق، درباره‌ی گرایش دینی و گرایش سیاسی نیز است. در پژوهش مذکور گرایش‌های سیاسی نسبت به حکومت، گرایش‌های دینی و تأکید افراد بر بنیان‌های اخلاقی سنجیده شده و گروه‌های مختلف سیاسی و دینی از حیث تأکیدشان بر بنیان‌های اخلاقی متفاوت، مقایسه شده است.

۴ در وهله‌ی اول نتایج توصیفی جالبی به دست آمده است. در بین گرایش‌های سیاسی نسبت

به حکومت، ۳۰.۸ درصد حکومت را مشروع می‌دانستند؛ از میان آن‌ها تنها ۵.۸ درصد شرکت‌کنندگان حکومت را هم مشروع، و هم مطلوب می‌دیدند (یا به عبارتی حامی کامل حکومت بودند). ۲۵ درصد این افراد نیز حکومت را مشروع، ولی نه چندان مطلوب و نیازمند اصلاحات می‌دانستند. ۳۴.۵ درصد شرکت‌کنندگان خود را در گروه «حکومت را نامشروع می‌دانم ولی تمایل به اصلاحات ساختاری یا تغییر تنها به بعضی از اشکال حکومت دارم» طبقه‌بندی کردند. ۱۱.۷ درصد نیز نه تنها حکومت را نامشروع می‌دیدند، بلکه هر حکومت جایگزینی را مطلوب‌تر از این حکومت می‌دانستند. ۲ درصد به دنبال جدایی قومیت خود بودند و ۲۰.۶ درصد خود را به هیچ یک از این گرایش‌های سیاسی نزدیک نمی‌دیدند (که تحلیل‌های بعدی نشان داد احتمالاً بیش‌تر آن‌ها حکومت را مشروع نمی‌دانند و به دلیل ترس از انتخاب این گزینه‌ها،

گزینه‌ی هیچ‌کدام را انتخاب کرده‌اند). در پاسخ به سنجه‌ی گرایش دینی (اسلام)، ۱۷.۴ درصد خودشان را دین‌دار سنت‌گرا، ۴۸.۹ درصد دین‌دار روشن‌فکر/نواندیش، ۱۴.۴ درصد بی‌اعتقاد به دین، ۱۳.۲ درصد مخالف دین و ۵.۸ درصد پیرو ادیان

یا معنویت‌های دیگر، دسته‌بندی کرده‌اند.

۵ اما سوال اساسی این است که آیا این گروه‌های سیاسی و دینی مختلف بر بنیان‌های اخلاقی متفاوتی تأکید داشتند؟ تحلیل آماری نشان داد تفاوت‌های اخلاقی این گروه‌ها بسیار زیاد است. به طور خاص افرادی که حامی کامل حکومت بودند و کسانی که خود را دین‌دار سنت‌گرا می‌دانستند، با تفاوت بسیار زیادی نسبت به همه‌ی گروه‌های دیگر، با اخلاق وفاداری، اطاعت و پاکی موافق بودند؛ همچنین کم‌ترین موافقت را با اخلاقی‌بودن آزادی داشتند. از سوی دیگر کسانی که حکومت را نامشروع می‌دانستند یا گزینه‌ی هیچ‌کدام را انتخاب کرده بودند و کسانی که غیردین‌دار و مخالف دین بودند، کم‌ترین موافقت را با اخلاق وفاداری، اطاعت و پاکی و بیش‌ترین موافقت را با اخلاق آزادی داشتند؛



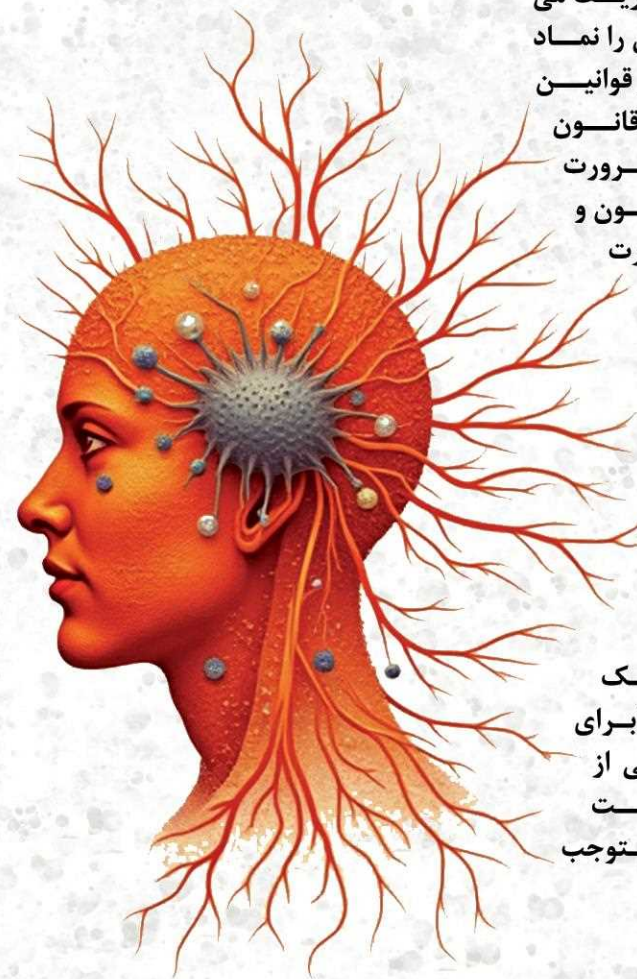
از سوی دیگر کسانی که حکومت را نامشروع می‌دانستند یا گزینه‌ی هیچ‌کدام را انتخاب کرده بودند و کسانی که غیردین‌دار و مخالف دین بودند، کم‌ترین موافقت را با اخلاق وفاداری، اطاعت و پاکی و بیش‌ترین موافقت را با اخلاق آزادی داشتند.

برای نمونه‌ی این مطالعه نیز کاملاً صادق است. به طور کلی به نظر هرچه به سمت نقد و بازاندیشی سیاسی-دینی حرکت کنیم، اهمیت بنیان‌های جمعی کم‌تر شده و آزادی حکومتی و سبک زندگی مهم‌تر می‌شوند.

هر آن‌چه سنت‌گرایان اخلاقی‌تر می‌دانستند، مخالفان، غیردین‌داران و مخالفان دین‌ورزی، غیر اخلاقی‌تر می‌دانستند.

دین‌داران نواندیش در اعتقاد به بنیان‌های وفاداری، اطاعت و پاکی، موضع میانه را اتخاذ کرده بودند ولی مشابه مخالفان حکومت و غیردین‌دارن، به شدت موافق آزادی بودند. از سوی دیگر، شرکت‌کنندگانی که حکومت را مشروع می‌دانستند ولی خواهان اصلاحش بودند هم‌زمان که موضع اخلاقی شبیه به دین‌داران نواندیش داشتند، تا حدی به حامیان حکومت و سنت‌گرایان نزدیک‌تر بودند. پژوهش‌های قبلی در دیگر نقاط دنیا نیز نزدیکی سه بنیان اخلاقی وفاداری، اطاعت و پاکی به هم و اهمیت آن‌ها برای گروه‌های دینی ارتدوکس‌تر و گروه‌های سیاسی محافظه‌کارتر را نشان داده بود. به این سه بنیان، بنیان‌های جمعی می‌گویند و یک زیربنای روان‌شناختی مشترک برای آن‌ها مطرح کرده‌اند؛ مقاومت در برابر تغییر و توجیه ساختار قدرت، یا به عبارتی محافظه‌کاری. به نظر این موضوع برای نمونه‌ی این مطالعه نیز

در آخر باید گفت این پژوهش نشان داده که گروه‌های مختلف سیاسی و دینی تفاوت بسیار زیادی در اخلاقی که با آن دست به قضاوت دیگران می‌زنند و از آن پیروی می‌کنند دارند. از سوی دیگر، شاید پیش از تلاش برای اقناع سیاسی یا دینی دیگران، نیاز است به اندیشه‌ی اخلاقی آن‌ها توجه کنیم و برای مثال نشان دهیم چرا اخلاق آزادی، یا اخلاق مراقبت، یا اخلاق وفاداری و اطاعت، مهم هستند. به عبارتی، بعضی از پرسش‌های اخلاقی، می‌توانند ریشه‌ی پرسش‌هایی دینی و سیاسی باشند. برای مثال ضرورت اخلاق آزادی در چیست؟ زمانی که اطاعت در تعارض با آزادی و مراقبت قرار می‌گیرد، اولویت با کدام است؟ وفاداری به کشور یا گروه خودمان، باید ما را نسبت به رنج دیگران غیر حساس کند؟



۸ تصویر تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت بریتانیا مورخ ۱۲۸۵.

۱۰ یادداشت از فرمان مشروطه و متمم اولیه‌ی آن مورخ ۱۲۸۵.

۱۲ نمایه‌ای قرن هجدهمی در خوانش خیر و شر در فرانسه.

۱۵ آبسترکت وارونگی میان مدرنیته و سنت به نمایش در آمده در تهران توسط بهناز جلالی در گالری زیرسایه‌های سنت.

۱۷ نمایه‌ای از جشن آزادی پس از انقلاب توسط مقامات مذهبی و مردم فرانسه.

۱۸ پرتره‌ی تلفیق‌شده بر مبنای خوانش گادامری از فراافق‌های هایدگری اشتراوس-افلاطون.

۲۲ نمایه‌ای فعال‌شده توسط هوش مصنوعی گراک با محوریت اختلافات جریان فکری سلطنت‌طلبی با آن.

۲۳ تصویر رضا پهلوی فرزند محمدرضا پهلوی در حال دعاخوانی با کلاه یهودی بر دیوار ندبه.

۲۴ تصویر حضور محمدرضا پهلوی و همسرش فرح پهلوی در ضریح مقدس امام رضا.

۲۵ نمایه‌ی پیرزن قفقازی در میانه جنگ ناگورنور-قره‌باغ.

۲۶ نمایه شماره یک پیرزن در خصوص بحران ناگورنور-قره‌باغ.

۳۱ تجمع تاریخی مردم تهران در خرداد ۱۳۸۸ در اعتراض به نتایج انتخابات.

۳۲ نمایه تاریخی تجمع مردم انقلابی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ساختمان ۱۱۰ تهران.

۳۶ یادداشتی از مقدمات منشور ملل متحد نقش‌بسته بر مجمع عمومی سازمان ملل در حالی که خالی از تمام اعضا است.

۴۷ نمایه‌ای طراحی‌شده از مرد ویتروییوسی داوینچی که نماد اومانیزم در رنسانس بوده و برگ‌ری از شاهنامه‌ی طهماسبی نمایان‌گر اولین تاج‌گذاری و ایمان‌آوری یک شاه ایرانی، کیومرث.

۴۸ بازمانده‌های سایت در حال کاوش دانشگاه جندی‌شاپور ساسانی

۴۹ بازمانده‌های چادرهای محل اقامت جشن‌های ۲۵۰۰ساله در دوره‌ی پیش از انقلاب.

۵۲ نمایه‌ای از سردر دانشگاه تهران که در نتیجه‌ی اختلافات نیروهای سیاسی در سال ۹۸ با اسپری تعدادی شعار روی آن نوشته شده است.

۵۴ نمایه‌ای از امام محمد غزالی.

۶۰ ملاقات رضا پهلوی با بنیامین نتانیاهو در حالت نشسته و تلاش برای اقناع او.

۶۳ برگزاری جشن امام حسنی‌ها در ورزشگاه آزادی تهران.

۶۴ نمایه‌ای طراحی‌شده از میدان نقش جهان اصفهان.

۶۶ تصویری از سوختن جنگل‌های هیرکانی در سال ۱۴۰۴.

۷۲ نقاشی برنده رتبه دهم در مسابقه سازمان ملل متحد، یونیسف و کمیسیون مقام زن، در خصوص خشونت خانگی.

۷۳ اجرای طرح هنرمند ترکیه‌ای در واکنش به قتل‌های ناشی از خشونت خانگی با نمایش ۴۴۰ جفت کفش پاشنه‌بلند بر روی یک برج.

۷۴ نمایه‌ای از مینروا الهه‌ی آموزش و معرفت یونان باستان در ید آتنا.

۷۷ نمایه‌ای از دست سائرون و حلقه قدرت.

۷۹ نمایه‌ای از شهر میناس‌تریس از سه‌گانه ارباب حلقه‌ها.

آکادمی فوتبال فکری حامی مالی این شماره از کورسو
به نشانی: شهرستان بستک، پشت مسجد جامع بستک



BASTAK

۰۹۱۷-۶۴۳-۲۷۷۰

جهت هم‌کاری و اطلاعات بیشتر از طریق راه
های ارتباطی اعلام‌شده اقدام کنید.

 **Fekri_academy**